تسخیر

تمدن فرنگی

بقلم

دکتر سید فخرالدین شادمان

قیمت ۳۰ ریال

در اوائل این رساله نوشته‌ام «امیدوارم که جوانان مملکت این هدیهٔ ناچیزرا ازمن قبول کنند» واگر بخت یارباشد آنکه امروز حکمروای دلها وپیشوای جوانان ماست یعنی شاهنشاه جوانبخت‌جوان ما نیز بچشم لطف وعنایت وقبول دراین رساله امعان نظر خواهند فرمود .

جوانان روشندل آزادفکر معتقدند که ایران پیش‌از آنکه یکباره بدست تمدّن فرنگی اسیر و گرفتار و بیچاره و بی‌اختیار شود خود باید آن‌را باختیار و تدریج وبعقل وتدبیر مسخّر کند و آرزومندند که بنیان این کار بزرگ که بود و نبود ملّت ایران موقوف بآنست در ایّام فرخندهٔ سلطنت این پادشاه دانش‌پرور خیرخواه استوار گردد و زبان فارسی که عزیزترین میراث ملّی‌ایران وبزرگترین جلوه‌گاه فکر وذوق‌ایرانیست از بدِ بدخواهان در امان بماند و علم فروشان غافل ازآشوب روزگار و بیمایگان بی‌انصاف دیگر نتوانند نیّت پاک بزرگان را بهانهٔ عمل غرض‌آلودهٔ خود کنند و مهمترین حربهٔ لازم‌برای تسخیر تمدّن فرنگی یعنی زبان فارسی را سست وخوار و بیمقدار سازند . روشندلان‌آزادفکر همه درانتظار آن نشسته‌اند که بلطف وخواست خداوندی وبتوجّه‌وعنایت خاص همایونی‌راه ورسم لغت‌تراشی وفارسی‌کشی منسوخ و معدوم و اساس لازم لغت‌سازی موافق قواعد و اصول و مصلحت برقرار شود تا این ملّت بزرگ ایران ، با زبانی کامل که گنجینهٔ فکر درست و ذوق لطیف او باشد، درزیرسایهٔ این پادشاه وطن‌پرست ملّت‌دوست بجانب مقصد رهسپار گردد ودر شاهراه ترقّی ازهیچ ملّتی‌عقب نماند .

سیّد فخرالدّین شادمان

طهران بهمن‌ماه ۱۳۲۶

بنام خداوند جان و خرد

شکر خدا که نمردم و بیرونقی بازار لغت تراشی و بی اعتباری دکّان لغت‌فروشی را دیدم. غلط نویس گستاخ امروز هم کم نیست ولیکن چه خوبست که دیگر درست نوشتن را گناه نمیشمرند وما را بمطالعهٔ نوشتهٔ استادان ملامت نمیکنندو این خود نعمتیست بزرگ وسزاوار شکری عظیم.

عشّاق فارسی که بکمال جمال این زبان دلفریب پی برده‌اند میدانستند که ایّام ذوق کشی و لغت تراشی نمیماند. فارسی را گاه بازیچهٔ ابلهان و گاه پایمال بیخردان میدیدند و از مشاهدهٔ این حال خون میخوردند امّا کلام دلاویز سعدی را نیز پیوسته در خاطر داشتند که محالست که هنرمندان بمیرند وبیهنران جای ایشان بگیرند وهمه را یقین حاصل بود که ایرانی عاقل اگر آزاد باشد بزبان جنّ و پری تکلّم نخواهد کرد ولغت بدآهنگ زشت غلط نخواهد خرید وباین دیبای ظریف گرانبها که بهترین متاع ایرانست وصلهٔ ناهمرنگ نخواهد زد.

جمعی از لغت تراشان بظاهر توبه کرده اند و لغت تراش بی پشتیبان بی‌خریدارچه کند که توبه نکند؟ آری مردمانی که لغات زشت نادرست میتراشیدند کارهای دیگر پیش گرفته اند و بافتهٔ ذوق نامستقیم و فکر کج ایشان را جزیك مشت بیچارهٔ بی یاد وهوش که الفاظ صحیح قدیم را بکلّی فراموش کرده اند هیچکس طالب نیست و چرا چنین نباشد؟ مگر تصوّرپذیرست که گلی برنگ و بوی خوش گفتهٔ فردوسی وسعدی

در میان باشد و گیاه بدرنگ بد بوی مصنوعی را در نظر اهل معرفت قدروقیمت بماند ؟ ایّام معلّق‌زنی وجلوه‌گری بیذوقان وقتیست که‌جهل و زور میدان را از نوشته های درست خالی کرده‌باشد و گرنه هیچ ایرانی صاحب ذوقی از نظارهٔ عوالم نامحدود فکر که از دریچهٔ کلمات مولوی و حافظ وامثال‌ایشان نمایانست بتماشای محصول طبع هوشنگ هناوید نخواهد پرداخت و خرمهره را بر گوهر اختیار نخواهد کرد .

بشکرانهٔ این پیش‌آمد میخواهم برای هموطنانی که پس از پانزده سال اقامت در فرنگ بدیدنشان شادمان شده‌ام کلمه‌ای چند بنویسم . امّا در فکرم که چه باید نوشت . آیا دیده را نا دیده و شده را ناشده بگیرم و مصیبتهای ایران را از یاد ببرم و مانند کسانی که مدّعی اصلاح کردن جمیع اموراایران شده‌اند وجز گمراه کردن ایرانی قصدی ندارند همهٔ بدبختیها را از خطّ و زبان فارسی و حفظ آداب و سنن خوب ملّی بدانم وبنویسم که تاشعرفارسی راازمیان نبریم وازچپ براست ننویسیم و الفاظ نا درست پراز پ و چ و ژ و گ را جانشین لغات درست خوش آهنگ نکنیم و در تیرماه دربندرعبّاس گوشت خوک نخوریم و بقدر بعضی ازممالك فرنگ فرزند حرامزاده وزن وشوهرطلاق گرفته نداشته باشیم وبرای‌خشنودی مبلّغ یعنی‌آخوندفرنگی بسه گانگی‌خدای یگانه و یگانگی خدای سه گانهٔ او اقرار نیاوریم کار ما بسامان نمیرسد و یا دل بدریا بزنم وبشکرآنکه زبان فارسی هنوز بکلّی نابود نشده‌است با خوانندهٔ این کلمات از سرصدق و صفا کلمه ای چند بگویم و بعضی از دردها را شرح بدهم ؟

مطالب شیرین ونوشتنی ازهرقبیل وموضوعهای دوپهلوی بیروح که

خواننده‌را مشغول و نویسنده را خوشوقت و لغت‌باف سبك مغز گران‌جان ومسلمان غافل ودین فروش نامسلمان همه‌را خرّم کند نیز کم نیست : امّا درایّامی که بعضی‌ازایرانیان بیخبر ازحقایق تمدّن فرنگی تقلید کارهای ناشایسته را تمدّن میخوانند و بدست خود میخواهند تمدّن دو هزار و پانصد سالهٔ ایران را نابود کنند برخـود واجب میدانم که در نخستین رساله‌ای که بعدازسفری دراز بآستانهٔ ملّت بزرگ ایران تقدیم میکنم یکی از مهمترین مسائل اجتماعی را مورد بحث قرار دهم و امیدوارم که جوانان مملکت این هدیهٔ ناچیز را از من قبول کنند واگرعمر باشد وفرصت، باید بازاین قبیل مطالب رابمیان آوریم وباهم بنشینیم وبگوئیم وبشنویم چرا که چیزهای گفتنی وشنفتنی بسیار داریم .

امروز ایرانی ببلائی گرفتار شده که بدتر از آن هرگز ندیده‌است. خانمان سوز بلائی که ریشه‌اش را خشك خواهد کرد ونامش را ازدفتر روزگار خواهد زدود.. بلائی چندان بزرگ که اگر بماند، از ایرانی اثری نخواهد ماند . امّا چون این بلا را میتوان بهمّت مردان و زنان وطن‌پرست و عاقل ایران چاره کرد تکلیف خود میشمرم که بقدر وسع خویش بشرح و وصف وبنمودن طریقهٔ دفع آن بپردازم .

پیش ازنوشتن نام زشت این بلای‌عظیم ملّت‌ایران باید برای آگاهی خواننده نکته‌ای چند دراین جا درج کنم :

۱ ــ ملّتی که درقلعهٔ بلا محصور باشد کنایه واشاره نمیفهمد وامروز حال ما چنانست که همهٔ مصائب خود را نمیتوانیم بزبان آوریم پس بحکم عقل وانصاف آنچه را میتوان گفت باید بی پرده گفت .

۲ــ تلخست ولیکن بایدگفت که هیچ کشوری بملّتی که درآن زندگی

میکند وابسته نیست. شاعران و نویسندگان خیال باف در باب گفت و شنید باطبیعت هرچه خواسته‌اندگفته‌اند و نوشته‌اند امّا افسوس که‌طبیعت چشم و گوش و یاد و هوش ندارد. کوه ورود ودشت و صحرای امریکا را بآن چکار که سرخ پوست خود را امریکائی بنامد یا سفید پوست. در مملکتی که امروز همه ترکیّه اش میخوانند دیروز قومی دیگر زندگی میکرد وهر گوشه‌اش نامی دیگر بزبانی دیگر داشت. هیچکس درست نمیداند که ما چند هزار سال پیش بایران آمده‌ایم امّا شكّ نیست که قرنها دراین سرزمین زندگی کرده، بآب وهوایش خوگرفته، دروصف بهارخرّم و فصل برگ ریزان غم انگیزش شعر گفته وبا خوب وبدش ساخته‌ایم. با اینهمه، اگر قضای آسمانی ما را از میان ببرد واگرفسق و فجور و قمار و تقلید کارهای ناشایستهٔ فرنگی و نومیدی وآشفتگی فکر روزی‌مارا نابود کنند نه ازعظمت وجلال دماوند یك ذرّه کم‌خواهد شد و نه از صفای دامنهٔ الوند. در ایّامی هم که ما در ایران نباشیم باز درخت گل خواهد آورد وسایه خواهد گسترد وقلّهٔ برف پوش دماوند با اختران راز و نیاز خواهد داشت وهیچ در بند آن نخواهد بود که در آستانه‌اش چه مردمانی‌زندگی‌میکنند و بچه زبانی‌حرف میزنند. روزی که ما درایران نباشیم وباین زبان فارسی که خزینهٔ بهترین شعرعالمست حرف نزنیم و کتاب ننویسیم دیگران جای‌ماراخواهند گرفت‌وزبانی‌دیگر بمیان‌خواهندآوردو برهرچشمه‌ونهروشهروقصبه‌وده‌ومحلّه‌اش اسمی‌دیگر خواهند گذاشت وچون مدّتی بگذرد ودر این سرزمین پرورش یابند و عشق ورزی و عروسی کنند و فرزند بیاورند و مردهٔ خود را باین خاك بسپرند ودرفصل بهارشورانگیزش گویان وخندان در دامن گل وریحان

راه بروند و در شب تابستانش بستارگان آسمان ایران بنگرند وعلما و شعرا و نویسندگانی از خود ببار آورند ، کم کم اصل قدیم خود را از یاد خواهند برد و ایران را وطن خود خواهند شمرد و دیگران نیز ایشان را ایرانی مطلق خواهند دانست نه مارا زیرا ، درچنین روز سیاهی که مبادا ، اگرما بکلّی ازمیان رفته باشیم ازما باسم « ایرانیان قدیم » یاد خواهند کرد واگر هنوزمشتی ایرانی پریشان و نیمه زبان در گوشه وکنار ایران زندگی کنند ایشان را باصطلاح جغرافیائی « بومی » یعنی نمونهٔ ملّت ازمیان رفته خواهند نامید وتاریخ ممالك بسیار ازقبیل بابل و مصر و شام و امریکا و کانادا و برزیل و استرالیا دلیل صحّت این ادّعاست .

اینست حقیقت ناگوار ، اینست راه و رسم روزگار و هر که منکر آن باشد و شنیدنش را تاب نیاورد باخون خود بازی میکند . ملّتی که در حفظ منافع خود نکوشد اگر یکباره معدوم نشود کم کم فقیر و اسیر و بنده خواهد شد و این عالم را چنان ساخته اند که هیچ چیز را بگریه و زاری ودعا نمیتوان نگاه داشت . حشمت وجلال از دست رفته و زبان نابود شدهٔ هیچ ملّتی را از خزانهٔ غیب بیرون نمیآورند و دوباره بدستش نمیدهند .

تاآن دم که انقلابات فلکی زمین را نابود نساخته ایران پابرجاست امّا در کدام کتاب آسمانی نوشته اند که شرط لازم دوام و بقای ایران دوام ما و فرزندان ماست . اگر بهوش نباشیم وچشم و گوش خود را باز نکنیم این خانهٔ چندین هزارساله از دست ماخواهد رفت . خانه بباد دادن در تاریخ اقوام عالم کاری بی‌سابقه نیست و درد آنست که هیچکس را

دل برما نخواهد سوخت و مورّخ دقیق بیرحم بهزار دلیل ثابت خواهد کرد که عمر ملّت قدیم ایران بحکم قواعداجتماعی واصول تاریخی درست درموقعی بسررسید که شرایط محو وفناجمع آمد وهیچ خواننده‌ای بمردن و نابود شدن ما یك قطره اشك هم نخواهد ریخت. ملّت بی‌خانه زبونست و پست و باید سفر پرمشقّت زندگی را در نوکری کسانی بگذراند که خانه‌اش را از دستش گرفته‌اند. وطن پرستی چنانکه بعضی پنداشته‌اند همه عشق ورزی بآب و خاك ودشت وچمن یك مملکت نیست. دلبستگی طبیعی بشر بخانه‌ای که جسم وجان هردو را آسایش دهد وبیم وهراس ازبندگی و سرافکندگی نیز جزء آن ودو رکن قویم آنست. پس آن ایرانی که ایران را آباد و هموطنان خود را تندرست و دانا و ارجمند بخواهد موافق مصالح خویش و بحکم عقل کار کرده است چرا که منزل خود را پاك وپاکیزه وخالی از اغیار وفرزندان ومعاشران ورفیقان خویش را تندرست ودانا وارجمند خواسته وآنکه خیانت کند نان وآب وسرمایهٔ زندگی وخانهٔ خود وخویشاوندانش را ارزان فروخته است.

۳ ــ هرایرانی عاقلی میداند که هردردی را درهرجا وهر وقت وبه هر کسی نمیتوان گفت. با اینهمه دردهای گفتنی بسیار داریم امّا چون زمان درگذرست وفرصت ازدست میرود بایدپیش از هرچیز درجستجوی سرچشمهٔ مصیبتهائی باشیم که بجنگیدن باآنها قادریم.

دراین عالم دو نوع درد هست بیدرمان ودرمان پذیر وبدبخت ملّتیست که این دورا ازهم نشناسد و در وادی خیالات پریشان گم شود وزمام اختیار واعتدال را ازدست بدهد و بجای آنکه بعلاج دردهای درمان‌پذیر خود بپردازد از دمی که میگذرد و از خطری که هر آن نزدیکتر

میشود غافل بماند وعمرخود را بتأسّف خوردن برایّام گذشته وچیزهای بی بازگشت ضایع کند وخصمی را که میتواند ازمیان بردارد بجای بگذارد، عدوی امروز خودرا بچیزی نگیرد ووقت تنگ و گرانبهای چارهٔ جوئی وچاره سازی را بدشنام دادن بدشمنانی بگذراند که نابود شده اند ودیگر نمیتوانند آسیبی برسانند. پس شرط عقل آنست که با خصم مغلوب کردنی ومغلوب شدنی امروز بجنگیم وبدگوئی بدشمنان دیروزازاسکندر بدخواه‌ایران وعرب ومغول تا کسانی که اکنون بیکاره وهیچکاره شده‌اند، همه را بوقتی دیگر بگذاریم.

٤ـ درایران جمعی‌را میشناسم که نه طاقت خاموش نشستن دارند و نه همّت درس خواندن و نه دل وجرأت راست گفتن وراست شنفتن. کتمان حقیقت و دورنگی و مدح وثنای بیجا را ادب نام کرده‌اند، بهرانجمنی راه مییابند و باهر کسی دم از دوستی میزنند، از خود عقیده ای ندارند وباهر عقیده‌ای موافقت مینمایند، از الفبای تمدّن فرنگی بیخبرند امّا بی‌هیچ شرم وحیائی انواع آن را بایکدیگرمیسنجندویکی‌را بردیگری ترجیح میدهند، در محفلی لغت تراشان را میستایندو در مجلسی بایشان دشنام میدهند، در حضور ایرانیان صاحب ذوقی که پرستندهٔ سعدی و حافظند شیراز را سرزمین شعرومعدن دو گوهر بیهمتا مینامند امّا بمجمع ابلهان شهرت طلبی‌هم میروند که غافل‌از جذبهٔ کلمات آسمانی میخواهند نور خدا را خاموش کنند و کلام دلاویز سعدی وحافظ را بآتش جهل و گرانجانی ازمیان ببرند.

این مردمان حیله گر دو رنگ آشفتگی فکر ایرانی را مایهٔ پیشرفت خود کرده اند. از بدبختی و سرگردانی هموطنان خود نان میخورند و با هرکه در پی آگاه کردن خلق باشد دشمنند امّا

چون نمیتوانند مردانه بجنگند درغیاب بد گوئی وطعن ولعن میپردازند و درحضور بزبان چرب و نرم حرف میزنند ودرایّام بمب پرنده وآهن و فولاد خزنده الفبا نخوانده خودرا قاضی وحکم علم وادب وهنر وسیاست ودرهمهٔ علوم و فنون مجتهد ومتخصّص جلوه میدهند. شعر جانکاه بیروح شیخ وهب رو فعی و شعر بی وزن وقافیه و بد مضمون هوشنگ هناوید هردو را میپسندند. میگویند «هردو نوع خوبست. هریك حالی ولطفی دیگر دارد یکی بسبك کلاسیك است و دیگری بسبك رمانتیك» و گمان میبرند که کلاسیك یعنی سخت و ثقیل ورمانتیك یعنی بچّگانه و غلط واز سربخشند گی وبنده نوازی شاگردان را استاد و نیمه استادان را ادیب وشاعر و فیلسوف وحکیم و مهندس و متخصّص میخوانند.

این گروه متملّق زبان باز نمیخواهند هیچ خائنی و جاهلی و حیله گری و علم فروشی را از خود برنجانند. شب و روز میکوشند که دل همه را بدست آورند وبرای آنکه حیله وتزویر خودرا پنهان کنند کلمهٔ «نسبت» را ورد زبان خود ساختهاند. رأی سخیف شیخ وهب رو فعی، عقاید عجیب هوشنگ هناوید، کتاب سراسر غلط فلان، گفتهٔ سست این، نوشتهٔ نادرست آن، همه بنسبت خوبست امّا تا امروز حدّ ومعنای این لفظ ومقیاس سنجش خود را معیّن نکردهاند تامعلوم شودکهاشخاص و افکار را با کدام معیار میسنجند. جمعی که شمّهای از اوصافشان ذکر شدکار وقاحت را بجائی رساندهاند که هرچند خود با آبرو وجان ملّت ایران بازی میکنند اگر کسی را ببینند که از راه دلسوزی متوجّه بعیوب اصلی و در پی چاره جوئیست او را بدبین میخوانند. میگویند «نباید آبروی ایران را برد. نباید جوانان را دلسرد کرد...» وفیلسوفوار

بنرمی حرف میزنند ، خوبی و پیشرفت سایر ملل را نادیده میگیرند اما بدترین عادت هر یك از آنها را بر میشمرند و بالبخند پرمعنائی میپرسند « آیا تصدیق نمیفرمائید که دیگران هم عیب دارند؟» وغافلند از این نکته که ملّت ایران نباید جامع عیوب عالم باشد .

مینویسم وهرچه صریحتر مینویسم تا برای خوانندهٔ این رساله‌شکّی نماند که من ایران را با دولت شوروی‌وامریکا وحتّی با فنلاندوایسلاند، دومملکت بسیار کوچك منظّم کتاب دار کتاب خوان ، مقایسه نمیکنم . ایران امروز را باهمهٔ مدرسه‌ها و روزنامه ها و انجمنهای علمی و ادبی و سفارتخانه‌ها وسپهسالاران وسیاست شناسان و مهندسان و استادانی که دارد با ایرانی میسنجم که تاریخش را بچندین زبان تدوین کرده و بدست ماداده‌اند . مصیبتهای بزرگ ایران در ایّام گذشته نیزتمام رابیاد میآورم وبا اینهمه معتقدم که این آشفتگی فکر وپریشانی کارکه اکنون گریبان گیرماست درسراسر تاریخ ایران بی‌نظیرست . آیا تصوّر پذیرست که مردمانی همزبان و هموطن فردوسی وسعدی از گرانی در بیچارگی بمیرند و مقاله نویسان ایشان از « کنش و واکنش و هزینه » سخن بگویند و در شرح درد ومصیبت هم بزبان طبیعی حرف نزنند ؟ پنج‌یك سکنهٔ عالم در جوار مازندگی میکنند و باجمیع علائق نژادی وزبانی و دینی وتاریخی یك‌رسالهٔ پنجاه ورقهٔ درست راجع بهندوستان ننوشته‌ایم. شش یك روی زمین درزیرفرمان بزرگترین همسایهٔ ما ویکی ازمهمترین دول دنیاست وبزبان فارسی هزارخطّ راجع بتاجیکستان فارسی زبان و سه کتاب معتبر درخصوص جغرافیا وتاریخ وعلم وادب وهنرروس نیست . پس مقیاس هرچه باشد، چه بنسبت ترقّی‌سایراقوام وچه بنسبت تحوّلات

تاریخی ایران ، امروز غافلتر از ما ملّتی درهمهٔ عالم نیست .

۵ ـ بکسانی که تیشه بریشهٔ ملّت ایران میزنند و ببهانهٔ نگاهداری آبروی ایران انتقاد صحیح و بجا را بد بینی و بد گوئی میخوانند باید گفت کــه مردم فریفتن و دروغ گفتن و فقر وجهل این ملّت بزرك را نادیده و نابوده گرفتن بد و نارواست نه چاره جوئی و باز کردن چشم و گوش ایرانیان گرفتار حیران . مگر بیگانه از حال ما بیخبرست کــه بشرح مصائب ملّت ایران آبروی ما برود ؟ بیخبران جاهل غافل بعضی ازخواصّ طمّاع وحریصند که خون مردم را میمکند و نمیدانند که باهمه حیله گری و شیّادی از تندباد حوادث بر کنار نخواهند بود .

دراین روز های تیره و تار اگر بیش از حدّ لزوم از عظمت داریوش و قدرت نادر بگوئیم و بنویسیم خود را سبك و بیمقدار کرده‌ایم . باید وضع ناگوار امروز را پیوسته در خــاطر داشته باشیم و برای دردهای درمان پذیر دوائی وچاره ای بسازیم . باید استقلال فکری بدست آوریم و ضعف نفس را از خود دور کنیم تا بتوانیم مدح بیجا و بیگـانه فریب فرنگی را از تمجید صحیح و انتقاد عاقلانه‌اش را ازبد گوئی غرض آلودهٔ او بشناسیم . کارگر وبقّال و قصّاب فرنگی را با ما کاری نیست و فرنگی دانشمند کتاب خوان کتاب نویس را هم نمیتوان فریفت . فضلای ممالك متمدّن فرنگ ایرانی و یونانی امروز را با همعصران داریوش و افلاطون اشتباه نمیکنند و اگر ملّتی خطّ و زبان وحتّی دین خود را تغییر دهــد اورا وارث یونان و روم قدیم و همفکر وهمپایهٔ خود نمیپندارند . بظاهر اورا میستایند امّا کسانی که تبریکنامه و تشویقنامه مینویسند بیشتراز دیگران بضعف عقل وساده لوحی چنین ملّتی میخندند .

پس آنکه ببهانه حفظ آبروی ایران نمیخواهد و نمیگذارد بدیها گفته شود مردم‌فریبیست ناپاك ، شریك دزد ورفیق قافله . باری ازشرح کارهای ابلهانهٔ امروزعظمت مقام بزرگان دیروز ما کم نمیشودوازوصف حالات بعضی ازخواصّ‌ایران که جز میخواری ودروغگوئی و قماربازی کاری وغیر ازفارسی ندانستن افتخاری‌ندارند بردامن کبریای ملّت‌ایران گردی نمینشیند

۶ ـ روی سخن در این رساله باجوانان وعلی الخصوص با کسانیست که فارسی زندهٔ رودکی و نظامی ومولوی وحافظ و ترجمهٔ تاریخ طبری و کیمیای سعادت و گلستان رازبان ایران میدانند و زردشت و داریوش وفردوسی وشاه عبّاس‌ومیرزاتقی‌خان امیر کبیرهمه را ازبزرگان این ملّت قدیم میشمرند . بهرزه طالب سیمرغ وکیمیا نیستند وگنج شعروحکمت موجود را با چیزهای موهوم یا معدوم سودا نمیکنند . تمدّن چهارده قرنهٔ دورهٔ اسلامی ایران و تمدّن یازده قرنهٔ پیش از آن هر دو را بجان دوست میدارند و امروز در میان این غوغا و آشفتگی فکر و بیسامانی کارمیخواهند دامن همّت برکمر بزنند وآخرین دقائق فرصت راغنیمت بشمرند وبفکر و ذوق و دست خود ایرانی بسازند مانند عروس‌آراسته ، مملکتی از نو بنا کنند ، هر گوشه و کنارش را بچشم دقّت و تحقیق ببینند ، راجع بهر شهر و قصبه‌اش نیزکتاب بنویسند ، بدی و بدبختی و بیماری و تنگدستی را ازآن بیرون کنند و درآبادی و زیب وزیورش چندان بکوشند که در همهٔ روی زمین از آن خوبتر ونیکوتر کشوری نباشد .



در اوائل این رساله نوشته‌ام که امروز ایرانی ببلائی گرفتار شده که بدتر از آن هرگز ندیده است. این بلای عظیم چیست، این خصم بزرك کیست، از کجا و ازچه نژادست، چه حربه ای دارد و ازما چه میخواهد؟

نام زشت این دشمن پلید «فکلی» است. فکلی بدخواه و عدوی جان ماست. فکلی بدترین و پست‌ترین دشمن ملّت ایرانست. تعریف کامل فکلی، تعریفی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، در یکی دو جمله نمیگنجد وچاره آنست که بعضی‌ازعلائم او نوشته شود تا فکلی‌شناسی آسان گردد:

فکلی‌را بجامه وشغل ودین ومحلّ تحصیل نمیتوان شناخت. آخوند و آخوند زاده، سیّد وعام، فرنگك رفته وبغداد ندیده، تاجروتاجرزاده، زن‌ومرد، استاد وشاگرد، معلّم ومدرّس، دیندار و بیدین فکلی‌بسیارست.

فکلی، ایرانی بیشرم نیمه زبانیست که کمی زبان فرنگی و از آن کمتر فارسی یاد گرفته و مدّعیست که میتواند بزبانی که آن را نمیداند تمدّن فرنگستانی را که نمیشناسد برای ما وصف کند.

فکلی، ایرانی بیحیائیست که چون بهیچ‌زبان فرنگی آشنا نیست برای آنکه دراصلاح کردن جمیع‌امور ایران از کسی عقب نماند پیرو هرعقیدهٔ سخیف فکلی نوع اوّلست واز اوهم تندتر میرود.

فکلی، ایرانی ناجوانمردیست که‌ازآموختن صرف و نحوسخت آلمانی وفرانسه وتلفّظ بی بندوبست انگلیسی هرگز نمینالد امّا از یاد گرفتن زبان مادری خود گریزانست ونداستنش را ازافتخارات خود میشمرد.

فکلی، ایرانی‌غافل یامغرضیست که تصوّر میکند که‌اگرالفبای‌فارسی را بالفبای لاتینی مبدّل کنند همهٔ ایرانیان یکباره فارسي خوان وفارسی

نویس و فارسی دان خواهند شد و فضلای فرنگ هم تحقیق و تتبّع خودرا کنار خواهند گذاشت و نوشته های پر از غلط هوشنگ هناوید را که بحروف لاتینی مرقوم شده باشد باذوق و شوق مطالعه خواهند کرد و بیچارهٔ ساده لوح نمیداند و یا از آن بدتر میداند ولی پوشیده میدارد که باعث پیشرفت اراده است و کار نه آسانی الفبا و زبان باین دلیل واضح که در ژاپون از چندین سال پیش بیسوادی منسوخ و معدوم شده است امّا در پرتقال، در این مملکت اروپائی عیسوی دین لاتینی الفبا، اکثر مردم از خواندن عاجزند و نظیرشان نیز در ایطالیا و اسپانیا و لهستان و برزیل و مکزیك و ممالك لاتینی الفبای دیگر نیز بسیارست.

فکلی، ایرانی جاهلیست که نمیفهمد که مبلّغ یعنی آخوند فرنگی از سر کینه و عناد و بواسطهٔ خودبینی و تعصّب، اسلام را موجب بدبختی و بیچارگی ایران میخواند و چون خود بظاهر پیرو دین مسیحست دین دیگران را خوار و بیمقدار جلوه میدهد، دشمن دین ماست نه دوست ایران و اگر ما زردشتی بودیم مصائب امروز ایران را دلیل بدی دین بهی میشمرد و اگر کیش ما پیروی از خدای یگانهٔ سه گانه و دین او اسلام بود باز دست از سر ما بر نمیداشت و میگفت ایران را تعالیم دین عیسی ویران کرده چرا که مسیح انسان را بدرویشی و قناعت و افتادگی خوانده و متابعت از گفته های او ایرانی را کاهل و قانع ساخته است.

هوشنگ هناوید ایرانی ظاهرپرستیست که بوصلت با یکی از هزاران هزار دختر کم تربیت فرنگی خودرا از ایرانیان دیگر برتر و با آداب فرنگی آشناتر میشمرد و بحقیقت باید گفت که بجای زن گرفتن شوهر کرده و زبان و سیاست مملکت و تربیت خود و فرزندان خویش را تابع هوی و هوس زنش ساخته است و برای آنکه این لعبت فرنگی که زبان خود را هم

خوب نمیداند دو سه هزار لغت فارسی‌را زودتر بزشتی تلفّظ کند میخواهد شمارا از گنجینهٔ شعر و نثر فارسی محروم کند واگر امروز باهوشنگ هَناوید نجنگید فردا اگر قویترشود حکم خواهد کرد که تلفّظ «خ» و «غ» را نیز بکلّی ازمیان ببرید و هردو را به «ك» مبدّل کنید تا گلوی نازك مادام هَناویدآزرده نشود.

فکلی، ایرانی‌دروغگوئیست که میگوید فلان مقاله و رساله و کتاب بی غلط را بزبان فرنگی من خود بی مساعدت دیگری نوشته ام و علّت فارسی ندانستنم بدی و سختی فارسیست نه جهل و قصور من و هموطنان خود را آگاه نکرده است که در همه وقت و همه جا اوّل شرط تألیف و تصنیف داشتن‌قوّه وطبع نویسند گیست؛رود سِن ورود تمز وسایررودهای ممالك اروپا وامریکا چشمهٔ نویسند گی‌نیست که هر که یك جرعه‌از آب آنها بنوشد مؤلّف و مصنّف کتاب شود. هوشنگ هَناوید تا امروز بما نگفته‌است که کتاب و رساله وحتّی یك مقالهٔ بلیغ بزبان فرنگی نوشتن برای کسی‌که زبان وسیع دقیق‌فرنگی زبان‌مادریش‌نباشد محال ودرست نوشتن بسیار نادر و بعیدست و کم غلط و عادی وشا گرد وار نوشتن نیز ذوق وطبع وحوصله وفکرو کتاب واستادوبتفاوت زبان ازپانزده تابیست سال وقت میخواهد. هوشنگ که این همه ازفرنگ حرف میزند دراین باب بما چیزی نگفته است چرا که از بیان این قبیل مطالب و حقایق صرفه ای نمیبرد.

هوشنك خان هَناوید ایرانی خود بین خودساز و سیاست باف خود روئیست که چون ماهی یا سالی چند در سفارت ایران در انقره و لندن و پاریس و شهرهای دیگر هفته ای ده دوازده پاره روزنامه را

بی نظم و ترتیب و بی موجب و شرح و دلیل بطهران فرستاده و گاهی بسفارتخانه های ممالك کوچك بمهمانی رفته و در باب وقایع معروف عالم که شرحش را هر بیوه زن عادی در روزنامه خوانده سه چهارمطلب کلّی مبتذل گفته و با چند پیرزن فرنگی قمار کرده است خود را سیاست شناس میداند و بیخبر ازمهمترین فصول تاریخ سیاست پرپیچوخم ایران و عاجز از نوشتن ده خطّ بفارسی درست ویا بهر زبانی دیگر خودرا همکار مِترنیخ وبیزمارك و پیت میشمرد واگرکسی او را با میرزا تقی خان امیرکبیرهم مقایسه کند براو گران میآید چراکه هوشنگخان هناوید خود را در صف سیاست شناسان فرنگی جا میدهد و بایران و بزرگان ایران التفاتی ندارد وهرچند بزبان نمیآورد ولیکن برفتار و کردار خود میخواهد بفهماند که من تالِرانم چراکه تالران فارسی نمیدانست و من هم نمیدانم. وی هیچیك از علوم و فنون عالم غیر از « علم گل و مل » را لایق توجّه خود نمیشمرد وخیال میکنند که اگر کسی مواقع گل فرستادن و کیفیّت شراب دادن پیش از غذا ومشروب خوراندن بعد از غذا را بداند ودست هر زن فرنگی را، چه جوان وچه پیر، چه در لهستان و چه در انگلستان، ببوسد فرنگی کامل عیار و از هر کمالی بی نیازمیباشد وبدبخت ابله غافلست که پیشخدمت هرمهمانخانه وآبدار هر دولتمند فرنگی این نکته ها را صد بار از او بهتر آموخته و تربیت فرنگی همه شلوار شناسی و دست بوسی و تبسّم ابلهانه نیست، شعرشناسی وتاریخ دانی وآشنائی باصول نقّاشی و موسیقی وآثاربزرگان علم و ادب نیز جزء آنست و سیاست شناسی هم صد شرط دارد که یکی ازآنها را در وجود او نیافریده‌اند.

فکلی، ایرانی‌سست عنصر گریزنده ازایرانیانست که بدوستان‌ایرانی خود میگوید درحضور زن فرنگی من بفارسی‌حرف نزنیدکه بی‌ادبیست و بیچارهٔ بدبخت نمیداند که بی‌ادب و بدتر از بی‌ادب زن اوست که نان مارا میخورد و در میان ما زندگی میکند و بایرانی شوهر کرده است وبا اینهمه زبان مارا یاد نمیگیرد . (شكّ نیست‌که اززنان فرنگی که شوهرایرانی اختیار کرده‌اند معدودی فارسی یاد گرفته‌اند وایران را ، با همهٔ خوب و بدش ، دوست‌میدارند وروی سخن باایشان نیست) .

فکلی، جوجه فقیه یافقیه نمائی‌خوش عبا وقبا ، کوتاه ریش و کوچك عمامه است که چند کلمه فارسی و عربی یاد گرفته و سی‌چهل کتاب از نویسندگان کم فکر پُرنویس مصروشام خوانده وبا هزار زحمت‌دویست سیصد اصطلاح وعبارت‌که ترجمهٔ ناقص‌اصطلاحات ومطالب علمی وفلسفی فرنگی بزبان عربیست بخاطر سپرده و چند لغت فرنگی ناقص تلفّظ را چاشنی کلام خود ساخته است و باگستاخی خاصّ بعضی از طلاّب در هرجا با هر کس در هرباب بحث میکند . بیخبر ازحدیث وخبر وغافل از علم و ادب قدیم وجدید بمناسبت هر کشفی واختراعی و برای اثبات هرمطلب علمی که ازآن جز ازنام چیزی نشنیده است خبری وحدیثی شاهد میآورد . نه ازافکارافلاطون‌آگاهست و نه ازعقاید کانت با اینهمه فلسفهٔ‌قدیم وجدید را بایکدیگرمیسنجد وعلم فروشی‌میکند . مدّعیست که اهل فرنگ تمام قوانین خود را از اسلام اقتباس کرده اند و درهمهٔ عمراصل یا ترجمهٔ یك قانون فرنگی‌وحتّی تعریف‌آن را ندیده ونشنیده است . شیخ هبةالله رو َفعی در مجلسی حکومت دموکراسی‌را میستاید و برای اثبات رجحانش بر حکومت دیکتاتوری آیه و حدیث میخواند و

اگر هوشنگک هناوید حاضر نباشد دو سه لغت فرنگی هم برزبان میآورد و در مجلس دیگر دموکراسی را باعث تمام بدیها جلوه میدهد و برای خوشدل ساختن حضّار خبر وحدیث هم جعل میکند. باری شیخ هبةالله روفعی درست مصداق این سه آیهٔ قرآنست در سورهٔ بقره که: «وَ اِذا لَقوُا الّذینَ آمَنوُا قالوُا آمَنّا وَ اِذا خَلوْا اِلی شیاطینهِمْ قالوُا اِنّا مَعکُمْ اِنّما نَحنُ مُستهزِؤنَ. اَللّهُ یَستهزِئُ بِهِمْ وَ یَمُدّهُمْ فی طُغیانِهِمْ یَعمهونَ. اولئکَ الّذینَ اشترَوُا الضّلالَةَ بِالهُدیٰ فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَما کانوا مُهتدینَ.»

فکلی «استاد» بیهمتائیست که خودرا ایرانی میشمرد ودر دارالعلم ایران بشاگردان ایرانی درس میدهد وازخزانهٔ ملّت ایران پول میستاند وبا اینهمه آن مردانگی وهمّت ندارد که لااقلّ بقدریك معلّم ده فرنگی زبان مملکت خودرا یادبگیرد ولی باهمه بیهمّتی چندان وقیح وگستاخست که بلغت تراشی میپردازد ومیخواهد مطالبی دقیق را بزبانی عجیب که ساختهٔ فکر و ذوق اوست بشاگردان بیچاره بیاموزد. کلمهٔ «بیهمتا» را بمزاح و اغراق ننوشتهام. شما نیز بامن همعقیدهاید که چنین استادی یکتاست و درهمهٔ روی زمین همتا ندارد.

فکلی، ایرانیشهوت پرست کوته نظریست که گمان میبرد که تمدّن فرنگی همه رقص گونه بر گونه وقمار کردن و بمیخانهٔ پراز قیل و قال و دود و دم رفتنست و خبر ندارد که اساس تمدّن فرنگی مطالعه ودرس وبحث وبقصدکسب معلومات بقطب سفر کردن وصحرا نوردیدن ولغات شاهنامه را یکایك شمردن و جای هر یك را نشان دادن وبیش از بیست سال برسر ترجمهٔ مثنوی بانگلیسی زحمت کشیدن وسرچشمهٔ نیل کشف

کردن و این قبیل کارهاست نه شب وروز رقصیدن وشراب نوشیدن .

این اشخاص وامثال‌ایشان فکلی ودشمن‌جان شما ومنند. مشتی هرزه گوی بیکاره اند که نه‌تربیت ایرانی دارند ونه تربیت فرنگی وبااینهمه میخواهند بزبانی که نمیدانند فرنگی راکه نمیشناسند وصف کنندوما را بدقائق تمدّن فرنگی آشنا سازند و « گزارش کنش و واکنش افزایش هزینهٔ زندگی را برای بایگانی شدن درپروندهٔ وابستهٔبازرگانی وخشوری کشور با فرّو بُرز ایران » بپاریس و لندن بفرستند و هر کار بچّگانه و هرعمل مخالف علم وذوق ومصلحت را پیشرفت علمی وادبی و تخصّص در علوم‌و فنون و تجارت و اقتصادو نمودن راه اصلاح مملکت بنامند. کمر بسته‌اندکه زبان‌و شعر و نثر ما، یعنی وسائل کسب معلومات فرنگی از راه عقل، همه را بعلّت نادانی یا از سر هوس‌رانی نابود سازند و آثار هرچیز که مایهٔ عزّت وافتخار و رابطهٔ میان ما و تاریخ پراز فراز ونشیب ماست تمام را ازمیان ببرند . چون فارسی نمیدانند میکوشندکه چراغ زبان فارسی را خاموش کنند تا ظلمت سراسر ایران را بگیرد و زشتی فکروبیذوقی‌ایشان را کسی نبیند. همّت وحوصلهٔ فارسی‌آموختن وهمزبان شدن با ما ندارند و سعیشان همه آنست که مارا مثل خود یعنی سر گردان ونیمه زبان‌کنند وچرا جز این قصدی داشته باشند ؟ تاخزانهٔ شعر فارسی را برباد ندهند و هر کتاب درست فارسی را بآتش نسوزانند مگر میتوانند کلمات و افکار زشت ونادرست خودرا برکرسی بنشانند و ایرانی عاقل صاحب ذوق را از تفرّج درباغ وسیع وسبز وخرّم فارسی باز دارند واورا بتماشای کلبهٔ محقّرتاریك بدبوی ناپاکی بیاورند که ساختهٔ فکر ناقص وطبع نامستقیم هوشنگ هَناویدست ؟

فکلی در عهد ناصرالدّین شاه هم بودو در کتاب « ادیان وفلسفه‌های آسیای مرکزی » تألیف گوبی‌نو ، سفیر مشهور فرانسه در دربارایران ، وصف یکی از ایشان درجست . حسینقلی آقا جوانیست ایرانـی که در مدرسهٔ سن سیر درس خوانده و دشمن عرب و عاشق دین زردشتیست و معتقدست که باید لغات عربی اصل را از فـارسی بیرون کـرد و از خود زبانی میسازد عجیب و نامفهوم . باری ، گوبی‌نو در ذیل مطلب مذکور مینویسد که حسینقلی آقا فردی استثنائی نیست . همهٔ ایرانیانی که از اروپا مراجعت کرده، حتّی کسانی که دراروپا تربیت یافته‌اند آنچه رااز ما آموخته ویا خود دیده وسنجیده‌اند بوضعی خاصّ وغریب فهمیده‌اند که هیچ موافق روش‌ما نیست . عقاید ایشان تغییر کلّی پذیرفته ولیکن هیچ درطریقهٔ اروپائی سیرنکرده است .

گوبی‌نو چیزهای خواندنی و دانستنی دیگر راجع بایران و ایرانی بسیار دارد . درباب ایرانیانی کـه در فرنگ تحصیل کرده‌اند در جـای دیگر نوشته است که این اشخاص همانند که بودند با این تفاوت‌کـه برعیوبشان افزوده شده است ومن درمیان ایشان کسی‌که یکی ازفضائل و خوبیهای اروپا را بدست آورده باشد هرگز ندیده‌ام . فکلی نادان که شیفتهٔ شراب و کباب و ابله فریبی فرنگی میشود و گمان میبرد کـه دست بوسی و شلوار و کراوات شناسی نشان آشنائی با تمدّن فرنگیست باید مؤلّفات گوبی‌نو و فرنگیان ایران شناس دیگر را بخواند تا بداند که گفته‌های « دوستان فرنگی » درحقّ ایرانی وایران برسرمیز شراب وقمار وشام و ناهار بانوشته های ایشان چه فرقها دارد .

تحقیق در صحّت و بطلان عقاید گوبی‌نو و امثال او وشرح تعصّب و

خودبینی فرنگی دراین رساله نمیگنجد و مقصود آنست که مطلب همه آن نیست که فکلی میگوید. حسینقلی آقا و هر ایرانی دیگر باید در پیروی از هرعقیده‌ای کـه بخواهد آزاد باشد. دقیقی شـاعر هم کیش زردشتی را دوست میداشت ولیکن زبان مملکت‌را بازیچهٔ خود نساخت. میان کسی که بخواهد زبان چندین صد سالهٔ ملّتی‌رابخیالات باطل تغییر بدهد بادرویشی که‌آرزو دارد بمدد بنگ وحشیش درسماوات سیر کند اگر تفاوتی هست در سفاهت ایشان نیست. درد ما آنست که میخواهیم بمتابعت از اشخاص بیچارهٔ ساده لوحی نظیر حسینقلی آقا و بزبان کتبی از قبیل «داستان ترکتازان هند» و «پروزنگارش پارسی» این تمدّن عظیم دقیق فرنگی را تسخیر کنیم و این کاریست محال. تمدّن فرنگی را باید بطریقهٔ فرنگی که امروز روش عقلی و علمی و عملیست و با مراعات شرائط حزم و احتیاط مسخّر سازیم و درس اوّل این کتاب آنست که هر کس، علی‌الخصوص هر که دعـوی رهبری خلق و دلالت مردم بتمدّن فرنگی‌دارد، فارسی راهم خوب آموخته باشد.

عمرما همه‌برسر چیزهای باطل وبکوشش درانجام دادن امور ناممکن ضایع میشود و امروز فکلی نادان گمان میبرد که فکر تندروش مطالب نو کشف کرده است و نمیداند که در گوشه و کنار تاریخ و در این ایّام در زاویه‌های دارالمجانین فرنگ مردم خیـال‌باف بسیارند. هوشنگ هناوید نه‌از کارسفیهانهٔ پیشوای خود حسینقلی آقا خبردارد و نه‌ازفرمان اکبر شاه هندی که از فرط خود بینی و بواسطهٔ جهل و کوته نظری از خود دینی ساخت و امر کرد کـه کلمات عربی اصل را عمداً غلط باید نوشت‌وهیچکس نباید نام‌محمّد داشته‌باشد وهر که‌اسمش‌محمّدست

باید آن را عوض کند. حسینقلی آقا دیوانه بود و گرنه وقت خویش را برسر تألیف یا ترجمهٔ کتابی مفید بفارسی خرج میکرد نه در راه امور باطل واکبر شاه هندی هم باهمه کفایتی که داشت مغروری گمراه بود که خود را خدا میپنداشت وامر کرده بود که درحضورش بسجده افتند و این مرد عجیب که خویش را معبود خلق میشمرد خواندن و نوشتن هیچ نمیدانست و اگر میدانست فرمان غلط نویسی صادر نمیکرد و در راه کجی که فکلی درپیش دارد جز ازین قبیل تعصّب و دیوانگی که مذکور شد راهنمائی نمیخواهد.

فکروبیان فکلی چندان بدوزشت ونارساست که اگر کسی بخواهد در مذمّت علم فروشان عربی‌باف هم چیزی بخواند باز بنوشته های او اعتنائی نخواهد نمود. این قبیل مطالب را دیگران چندین قرن پیشتر از او هرچه فصیحتر گفته‌اند. مگرنه درقابوس‌نامه است که «جهد کن تا سخن توسهل ممتنع باشد وبپرهیز از سخن غامض، و اگر غزل و ترانه گوئی سهل ولطیف تر گوی وبقوافی معروف‌گوی وتازیهای سردوغریب مگوی» ودر حدیقةالحقیقهٔ سنائی خوانده‌ایم:

گر بتازی کسی ملك بودی بوالحکم خواجهٔ فلك بودی
این چنین جلف و بی ادب زانی که تو تازی همی ادب خوانی



در جواب کسی که بپرسد چرافکلی بزرگترین خصم ایرانست میگویم باین علّت که در هنگام حملهٔ تمدّن فرنگی بایران این دشمن خانگی همدست بیگانه است و برای ماهی گرفتن دیگران آب را گل‌آلود میکند وبامید آنکه تمدّن فرنگی مارا زودتر بگیرد از خیانت بفکر و

زبان و آداب ورسوم خوب ما رو گردان نیست .

اگر حملهٔ تمدّن فرنگی را دفع نکنیم ملّت ایران از میان خواهد رفت ، ملّت ایران نه ایران ، ما از میان خواهیم رفت نه دشت وصحراو کوه ورود ایران ولیکن ایرانی که میماند از ما نخواهد بود . از عمر دراز ملّت ایران دوهزار وپانصدسال آن تاریخ مدوّن دارد ودرسراسراین دوران پر از فتح وشکست دشمنی صعب بقدرت و بیرحمی تمدّن فرنگی بایران روی نکرده است . دشمنی که میخواهد مارا بنده و فرمانبردار خودکند وحتّی مثل اسکندر سروصلت وساز گاری هم‌باما ندارد.اقوامی که مملکت مارا میدان تاخت وتاز خود کردند پس ازآنکه دست‌خویش را بخون ما آلودند و آتش شهوت قتل و غارت را فرو نشاندند کم کم بفکر وتمدّن ما آشنا گشتند و سر تسلیم فرودآوردند و کاربجائی کشید که ایرانی برای قوم‌عرب قواعدصرف و نحو و کتاب لغت نوشت و امیر زادگان تیموری شعرخوان و شعرشناس شدند و نسخه‌های شاهنامه را بایکدیگر مقابله میکردند .

تاریخ هر ملّت مثل زندگی انسانست . عمر دراز بی نشیب و فراز و تاریخ چندین قرنهٔبی فتح وشکست تصوّرپذیرنیست . ضعیف ملّتیست‌که بیك یا دو شکست از پا درآید وما از ملل بزرگی هستیم که چندین شکست بزرگ یافته‌ایم و نمرده‌ایم و ایرانی هرگز نباید این نکته را ازیاد ببرد چرا که هر شکست دلیل آنست که شکست پیشین نتوانسته است مارا نابود کند وایرانی بیدی نیست‌که بهربادی بلرزد ولیکن‌تمدّن فرنگی دشمنی دیگرست وحربه‌ای دیگر دارد وبعقیدهٔ من فتح تمدّن فرنگی درایران آخرین شکست ماخواهد بود یعنی بعدازاین شکست

دیگر ملّت قدیم ایران زنده نخواهدماند تااز دشمنی دیگرهزیمت یابد.

ملّت زنده آنست که بتواند بآزادی و براهنمائی عقل و بمدد ذوق و استعداد طبیعی برای حفظ مصالح و دفع مفاسد و جلب منافع مادّی و معنوی خویش کار کند و زبانش را گنجینهٔ معلومات وافکارخویش سازد وبداشتن زبان کامل فصیح بر کیفیّت این‌زندگی پنج‌روزه چندین برابر بیفزاید و سفر کوتاه عمر را در این عالم پرازبد و خوب و زشت و زیبا بدلالت کتابی بانجام برساند که خودآن را نوشته است . اما اگر تمدّن فرنگی ما را مغلوب کند اختیار جان و آزادی فکر همه از کف ما خواهد رفت .

تمدّن فرنگی را بازیچه مگیرید . اگر تمدّن فرنگی ما را بگیرد تاریخ یکی ازمهمترین و قدیمترین ملل بزرگ عالم بسر خواهد رسید و دفتری که دوهزار وپانصد سال بازبوده است یکباره بسته خواهد شد.

تمدّن فرنگی را بازیچه مگیرید . ماهرگز حریفی چنین دانا وتوانا وبیرحم وخودپسند نداشته‌ایم . فرنگی عرب پابرهنهٔ گرسنهٔ صحرانشین وترك ومغول مست خونریز نیست که پس‌از تاخت وتاز و کشتار ازاسب فرودآید و اندکی بیارمد و کم کم فریفتهٔ نقش قالی و عاشق باغ خرّم ایران گردد وبپالوده ونان وحلواو قصرزرنگار و کمی بعد بشعر مولوی و سعدی و حافظ رام شود و صحراگردی و مردم کشی را از یاد ببرد . تمدّن فرنگی چنگال آهنین دارد وبعلم وادب ودانش وهنر و قدرت و اطّلاع خود چندان غرّه است که عظمت فردوسی مارا نیز چنانکه باید نمیشناسد .

حملهٔ تمدّن فرنگی‌ازحملهٔ عرب وترك وتاتار بدتر وزیان‌آورترست

چرا که تمدّن فرنگی میفریبد وخود هرگز فریفته نمیشود وجز فرنگی، آن هم فرنگی مقیم نواحیِ مغرب اروپا، هیچکس را مستعدّ فهم دقایق علم وادب وهنر نمیشمرد وپست ترین شاعر ونویسندهٔ یونان و روم قدیم را بربزرگترین شعرا و نویسندگان اقوام دیگر برتری میدهد . تمدّن فرنگی هزار نقش و رنگ و رو دارد و هرروزی در هر کشوری بلباسی دیگر جلوه میکند . بیرحمیست که علم و هنر و هرچیز خوب فرنگی را از ما دریغ میدارد امّا بهر راهی که بتواند یك روز بدست فکلیان و روز دیگر بمدد خائنان و رشوه گیران و دین فروشان فکرما را آشفته میکند و بجای نور معرفت رشوه دهی و رشوه گیری و خیانت و حیرت و سرگردانی می‌آورد . وطن پرستیِ خودرا وطن پرستی ودروغ و بیوفائی ونا پایداری خویش را تدبیر وسیاست مینامد ولیکن ایران دوستی ما را گستاخی وچاره جوئی ما را دورنگی ومنافقی میخواند .

تمدّن فرنگی را بازیچه مگیرید . تمدّن فرنگی نام و آب و هوا و موقع ومحلّ ومحصول وزبان وعدد خانه‌های هرده عالم را میداند ودرباب هرچیزی که بتصوّر آید چندین هزار کتاب ورساله ومقاله وطرح و نقشه دردست دارد وابله ونادانِ آن فکلی نیمه زبانیست که ازاین تمدّن عجیب عظیم جز کراوات پسندی و شلوار شناسی و شب نشینی در میخانه و رقّاصخانه و آشنائی با دختر کم تربیت مغازه خرده فروشی و خواندن رمان‌لایق‌فهم اشخاص کم معرفت چیزی نیاموخته وبااینهمه گمان‌میبرد که بکنه این تمدّنِ‌حیرت انگیز پی‌برده است وباید آموزگار وراهنمای ما باشد .



شرح و وصف تمدّن فرنگی در ده کتاب هم نمیگنجد. تمدّن فرنگی وارث تمدّن یونان و روم و ایران و عرب و تمدّن هر ملّت بزرگ و مظهر علم و ادب و هنر دنیاست. آئینهٔ ترقّی نمای بشر و دلیل قدرت اوست که میتواند در این عالم پر از درد و مصیبت بدست خویش چنین کاخی بلند بسازد ولیکن باید دانست که این عظمت بنوبتست و هیچکس آگاه نیست که فردا وارث این تمدّن کیست.

تمدّن فرنگی را بآسانی تعریف نمیتوان کرد. عقیدهٔ فضلای فرنگ هم در این باب چنانکه باید روشن نیست. علمای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و امریکائی همهٔ فرنگیان‌را دارای تمدّن کامل فرنگی نمیپندارند. مثلاً سکنهٔ ممالک بالکان را بیگانگانی آسیائی نژاد و دور از تمدّن حقیقی فرنگی میشمرند امّا این نکته را صریحاً برزبان نمی‌آورند مگر در آن وقت که بخواهند از ایشان بدبگویند.

تمدّن فرنگی بزمان و مکان معیّن محدود نیست. علما و ادبا و هنرمندان فرنگی یونان قدیم را کعبهٔ اهل دل و سر زمین فلسفه و هنر و علم و ادب مینامند و هُمر وافلاطون‌را خداوند شعر و فکر میخوانند امّا بایونانی همعصر خود سر و کاری ندارند و معتقدند که هموطنان سقراط وارسطو قرنها از تمدّن دور مانده‌اند و اکنون از عرب شامی هم کمترند. امریکای امروز و پرتقال چهارصدسال پیش‌را از پرورشگاههای این تمدّن میخوانند وژاپون دور از اروپا را از آلبانی و ممالک لاتینی الفبای بی معرفت هزار بار بآن نزدیکتر میشمرند. دین منسوب بعیسی را نیز یکی از اجزای تمدّن فرنگی جلوه گرمیسازند و هرچند روشن وصریح نمیگویند ولی

شکّ نیست که مقصودشان کلیسای خوش‌ساخت عالی خیال‌انگیز و مجسّمه‌ها و تصویرهای دلفریب و ترجمهٔ فصیح توراة و انجیل بزبان آلمانی و انگلیسی والحان و سرود های مذهبی و این قبیل چیزهاست نه دین عیسی چرا که بیدینان فرنگی وسست عقیدگان هم که از کشیش بیزار و از کلیسا گریزانند این آثار جمیل را که درعین خاموشی بهزار زبان باروح انسان حرف میزنند بجان ودل دوست وقبول دارند وجزءِ تمدّن فرنگی بشمار می‌آورند وبفصاحت ترجمهٔ توراة وانجیل معتقدند نه‌بآسمانی بودنشان.

تمدّن فرنگی اجزاءِ بسیار وهزاران هزارگونه جلوه گری‌دارد. تمدّن عالی یونان وروم قدیم وعلم وادب وهنر ایطالیا و فرانسه در عهد رُنسانس و نثرفرانسوی وشعر انگلیسی وموسیقی آلمانی و رمان روسی وصنعت امریکائی وچیزهای بسیار دیگر ازاین قبیل همه ارکان آنست امّا بزرگان فرنگ ازکار و حال دیگران غافل ننشسته و بهر راهی که توانسته‌اند گنجینهٔ معلومات خود را غنی ترساخته و هرچیز معرفت آموزی را جمع آورده ودرشرح هرمطلبی، چه جزئی وچه کلّی، هزاران کتاب نوشته واین بنای مجلّل را برپا ساخته‌اند.

آنکه بگوید پس‌چرا یکباره و بی‌درنگ درمقابل تمدّن عالی فرنگی سرتسلیم فرود نیاوریم و خود را از جهل و غفلت و فقر مادّی و معنوی رها نکنیم خواننده ایست که آنچه در باب کبریا و جبروت و بی‌انصافی این تمدّن نوشته شد همه را فراموش کرده‌است. تمدّن فرنگی خوب و عالیست و لیکن آن را مفت بکسی نمیدهند وهیچ ملّتی، چه نزدیک باروپا وچه دور از آن، نمیتواند بتغییر لباس وخطّ وزبان علمای فرنگی را باشتباه بیندازد. از مدّعی تمدّن کتاب، آن هم کتاب درست عمیق

مطلب دار ومعلّم دانا ومجسّمه وموسیقی وعلم‌ومعرفت میخواهند نه‌تقلید ابلهانه و ظاهرسازی و تغییر لغت والفبا و عجز و الحاح که ای فرنگیان برای رضای خدا مارا در جمع خود بپذیرید مگر نه ما مثل شما لباس میپوشیم وازچپ براست مینویسیم. باین بیچارگان سست عنصرازمصدر جلال فرنگی خطاب میرسد که «ای ظاهر بینان جامه وخطّ و زبان ودین نشان تمدّن فرنگی نیست. اهل مملکت «هائی تی» بزبان فرانسه تکلّم میکنندوعیسویندوپیش‌ازشما کت وشلوار و کلاه لبه‌دارداشتندومتمدّن نیستند وابن‌سینا وابوریحان بیرونی وابن‌رشد قرطبی‌وافلاطون وفردوسی وخیّام کراوات رنگارنگ و کلاه بادگیر مانند نداشتندومتمدّن بودند.»

تمدّن رواج علم وادب وهنرست واصولش‌درهمه جاوهمه وقت یکیست‌و صفتش تغییر میکند نه ارکانش. امروز روز تمدّن فرنگیست وديروزعهد تمدّن‌ایرانی‌وعربی‌ورومی‌ویونانی ومصری وبابلی بود وفردا تمدّن صفتی دیگرخواهدداشت امّابا این‌جنگ‌وفکرجنگ واین دروغ وظلم وریائی که درسراسر عالم هست شاید قرنها پیش‌از آنکه زمین از نور خورشید بی‌نصیب گردد و بمیرد ودرسردی و تاریکی جاودانی فروبرود و نسل بشر نابود شود خود تمدّنی درمیان نباشد.

پس چه باید کرد؟ آیا باید طیّاره و ترن‌را نادیده گرفت و در کجاوهٔ ظریف بالش‌دار برپشت اسب وقاطر سفرکرد و درکاروانسرای شاه‌عبّاسی بانیش غریب گز ساخت و منکر وجود فیلم و رادیو شد وبهانهٔ آشنائی باگفته های بدیع سعدی ومولوی ازمطالعهٔ افکاربلند افلاطون وارسطو و دانته ونیوتن و داروین محروم ماند و موسیقی خیال انگیز فرنگی را معدوم شمرد وغافل ازسیر حکمت وفلسفه دراروپا وامریکا و هندوستان

براسفار ملاّصدرای شیرازی حاشیهٔ سست بی معنی نوشت و درایّامی که از اسلام جز نامی و از اکثر ممالك اسلامی نشانی نمانده است راجع بکافر ذمّی و کافر حربی رسائل بی‌جا و بی پا تألیف کرد و یا آنکه باید چشم گشود واین عالم عجیب پراززشت وزیباواین تفاوت تمدّن واین کتب درست ونادرست و این دروغ وحیله گری و بدی وخوبی‌را مثل فرنگی چنانکه باید دید وبایکدیگر سنجید وبرای دردهای خودچاره‌ای جست ؟

ابلهست آنکه دراین سفر پنج روزهٔ عمر کشتی بی‌خطربزرگ عالی دارای‌طبیب و کتابخانه وسینما وتلگراف ومعبدرا بر کشتی‌بادبانی اسیر موج وباد اختیارنکند ومصنّفات کانْت‌ومارکْس وداروین والحان‌دلپذیر آفریدهٔ ذوق باخ وشوپَن را ببهانهٔ فرنگی بودنشان پست بگیرد . هر که چشم و گوش و عقل و ذوق و هوش دارد باید درمقابل علم و ادب وهنر فرنگی نیز سرتعظیم فرود آورد و بکوشد تا باسرار آنها پی ببرد و هیچکس نمیتواند اهل دل را از دانش طلبی و هنرپرستی روگردان کند چراکه صاحبدلان حقیقت و جمال و علم و کمال را در هرجا وهر کس ببینند، بجان ودل میپسندند و بتعظیم وتکریم آنها میپردازند .

نکته آنست که امروز چه باید کرد ؟ گروهی فکلی ظاهربین که خودرا ازخواصّ ما میشمرند معتقدند که اگر تمدّن فرنگی مارا بگیرد ایران آبادان و ایرانی سعادتمند خواهد شد و دیگران چندان بیخبر و یا بیچاره و گرفتارند که باین قبیل مسائل توجّه ندارند و دربند آن نیستند که ایران و ایرانی در چنگال این قوّهٔ عجیب بچه وضع وحالی خواهد افتاد .

نابوده یا نادیده انگاشتن این دستگاه عظیم تمدّن فرنگی ما را از

خطر آن در امان و از فریبندگی وجذبه‌اش بر کنار نخواهد داشت.
پس باید از دو کار یکی را اختیار کرد یاخود براهنمائی ذوق و عقل و با رعایت شرائط حزم واحتیاط تمدّن فرنگی را بگیریم و یا بی چون‌وچرا تسلیمش شویم تا بیاید و سیل‌وار مارا بگیرد. هرچند بیشتر امورجزئی و کلّی زندگی ما از دوختن شلوار و زیرجامه تا چاپ کردن گلستان و شاهنامه بتمدّن فرنگی وابستگی دارد هنوز شکست ما و فتح آن قطعی و مسلّم نیست و بعقیدهٔ من **روزی که تمدن فرنگی مارابگیرد آخرین روز حیات ملت ایرانست و تنها راه گریز و یگانه چاره آنست که ما آن را بگیریم و پیش‌ازآنکه محصور واسیرش گردیم خود مسخرش کنیم.**

ساده لوحانی که میگویند بگذارید تمدّن فرنگی مارا بگیرد نادان و از تاریخ عالم بیخبرند و گمان میبرند که تمدّن فرنگی دوست ما و طالب پیشرفت حقیقی ماست. مقایسهٔ تاریخ دو سه قرن اخیر مللی که یکباره اسیر و تابع تمدّن فرنگی شده باتاریخ‌مللی‌که بمیل ورضا آن را اقتباس کرده اند ضرر تسلیم بی چون و چرا باین دشمن بیرحم و فایدهٔ رعایت شرائط عقل و احتیاط را هرچه خوبتر هویدا میسازد. روس و ژاپون تمدّن فرنگی را گرفتند و امروز از خود عالم و نویسنده و هنرمند و کاشف و مخترع و کشتی‌ساز و معمار ومعلّم و طبیب بزرگ دارند و تمدّن فرنگی الجزائر را گرفت و اکنون عرب بیچارهٔ این سرزمین نه فرانسه میداند و نه عربی، در مملکت خود بنده است و در پاریس گلیم پاره‌ای بزدوش دوره گردی و یا در گوشه و کنار خیابان بلوط فروشی میکند و با فقر و ذلّت عمری بسر میبرد. در الجزائر

تماشاخانه وسینما و مدرسه و کتابخانه و مغازهٔ بزرگ و روزنامهٔ خواندنی و تمام آثار و لوازم تمدّن فرنگی هست ولیکن همه خاص فرنگی و یا وسیلهٔ بزرگی فروختن و تجارت کردن اوست و عرب الجزائر مبهوت و حیران و گرفتار مفاسد اخلاق عرب و فرنگی و محروم از خوبیهای تمدّن عرب و فرنگی پیانوی نوازندهٔ فرانسوی را ازاین خانه بآن خانه میبرد و در مهمانخانه‌ها و عمارات مجلّل بپاك کردن کفش و نوکری و بندگی تاجر و بازیگر وسرهنگ فرانسوی مشغولست ودرعالمی جدا ازعالم فرانسویان زندگی میکند زیرا که تمدّن فرنگی اورا گرفته‌است .

شكّ نیست که مشتی ازتوانگرزادگان اعراب الجزائردرمدرسه‌های فرانسوی درس میخوانند و بزبان فرانسه حرف میزنند و مانند فکلیهای ما بیخبر ازدقایق تمدّن فرنگی بظواهرآن دل میبندند وسرمایهٔ مملکت خودرا در رقّاصخانه‌ها ومیخانه های پست فرنگستان خرج میکنند وغم آن ندارند که هموطنانشان در فقر و ذلّت و جهل وغفلت بمیرند وتمدّن فرنگی‌هم جز بترویج‌خرافات‌وبازکردن‌دکّان‌موهوم پرستی ودین‌فروشی و بستن زبان روشن فکران و تربیت جوانان نیمه فرنگی که در وطن خود غریب و در فرنگ ودر نزد فرنگی در هرجای عالم پست و زبونند بکاری نمیپردازد و از مشاهدهٔ بدبختی و بیچارگی و تنگدستی عرب سرگشتهٔ حیرت زدهٔ خوبشتن بفرنگ و فرنگی فروخته هیچ متأثّر نمیگردد .

اگر ما اوضاع زندگی خودرا برای آن برهم زده‌ایم که فرنگی را باشتباه بیندازیم براه خطا رفته ایم . اگر سراسر ایران در آبادی مثل بهترین مملکت روی زمین شود ولیکن کار بدست ما انجام نگرفته باشد

ما پیشرفت نکرده ایم . ترقّی حقیقی ایران آنست که استاد ایرانی بفارسی درست درمدرسهٔ طبّ درس بدهد ودر کتابخانهٔ مدرسه غیراز کتب مهمّ فرنگی چهار پنج هزار کتاب طبّی بزبان فارسی باشد ومعمارایرانی تآتر و سینمای خوب و کامل بسازد و بازیگر سخن شناس خوش تلفّظ ایرانی بازی‌فارسی بی‌نقص‌یاترجمهٔ صحیح آثار شکسپیر ومولیروایب‌سن را نمایش بدهد . بیش از یك قرنست که با تمدّن فرنگی آشنا شده ایم ودراین مدّت که حتّی بنسبت تاریخ ملّی بیست و پنج قرنهٔ ما نیز کوتاه نیست کاری شایان ایران نکرده‌ایم چرا که بظاهرسازی‌خودرا فریفته‌ایم. بلباس فرنگی بیش از کتاب فرنگی توجّه نموده ایم و جامهٔ استادی را برای تدریس صدبار مهمتر از شرائط حقیقی استادی پنداشته‌ایم .

تا امروز تمدّن‌فرنگی بمیل ورضا بترقّی دیگران مدد نرسانده‌است. فرستادن کتابچهٔ خوش چاپ مصوّر که شرح کار کردن و بکار انداختن انواع ماشین وعکس و طرح هریك را دارد برای دلالت ما باساس تمدّن فرنگی وسبکبارکردن وبینیاز ساختن مانیست ، قصد فروختن ماشینست وبس واگر دراین میان خریدار اطّلاع جزئی سطحی بدست آوردنتیجهٔ فرعی این معامله است و فروشنده را بر او حقّی نیست . هیچ شرکت دواسازی فرنگی برای خدمت بهمنوع وبنیّت کم کردن دردهای بشری بوجود نیامده است مقصود تجارت و نفع جوئیست و میان شراب فروش و سلاح فروش و گنه گنه فروش فرنگی تفاوتی نیست . تشویق کردن ما بیاد گرفتن زبان فرنگی و حتّی دعوت ما بتحصیل در مدرسه های فرنگی از آن نیست که میخواهند ما را بحقایق و اسرار تمدّن خود راهنمائی کنند . اگر فرنگیان بایکدیگر رقابت نداشتند بی‌هیچ‌شکّی

درهای مدرسه و کتابخانهٔ خود را بر روی دیگران میبستند ولیکن بواسطهٔ همچشمی ناچارند که شاگرد وسیّاح را نیز مثل بازار تجارت از یکدیگر بربایند. منظورشان آنست که زبانشان را اندکی بیاموزیم وباین خیال که بتمدّن فرنگی آشنا شده‌ایم پول خودرا درفرنگ خرج کنیم و بدیدن آثار علم و ادب و هنرشان حیرت زده شویم و یکی از بدبختی های ما آنست که زبانهای فرنگی حتّی فکر و حافظهٔ ما را نیز میدان رقابت خودساخته است وازهر گوشهٔ فرنگستان جمعی مبلّغ یعنی آخوند فرنگی و یا گروهی زبان فروش با مشتی کتاب سادهٔ بچّگانهٔ درخورفهم مللی که از پروردن فردوسی و مولوی عاجزند ودفتری پراز وصف خوبیهای زبان خود می‌آیند و ما را سر گردان میکنند. باری سرزمین الجزائر نمونه‌ای بیش نیست، هرجا که بدست فرنگی افتاده کم و بیش مثل آن یعنی بهشت بیگانه و جهنّم صاحبخانه است و هر مملکتی که مانند روس و ژاپون این تمدّن را خود بمیل و رضا و با رعایت شرائط عقل و احتیاط پذیرفته آبادان وخالی از اغیار شده است.



درباب مسائل اجتماعی که اجزاء وپیچیدگیهای بسیار دارد بی‌مطالعهٔ دقیق حکم قطعی صادر کردن از خامی و ظاهر بینیست. اگر کسی بگوید که اسلام ویا دین عیسی موجب یامانع ترقّیست سخن باطل گفته است چرا که تاریخ عالم، ملل مسلمان وعیسوی دانا ونادان بسیار بیاددارد. هر که مدّعی باشد که الفبای فرنگی برات آزادی از جهلست و الفبای عربی سدّراه پیشرفت، خود جاهلیست که نمیداند که عربی چندین قرن یکتازبان زندهٔ علم وادب و تاریخ وحکمت وفلسفهٔ دنیا بود و امروزهم

بعد از شش هفت زبان از قبیل انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی و ایطالیائی از همهٔ زبانهای عالم معتبر تروغنی ترست ونیز واقف نیست که ممالك لاتینی الفبای بی تمدّن,و کم تمدّن هم هست .

حوادث و وقایع تاریخی وترقّی و تنزّل اقوام عالم را هزاران علّتست وفکر فکلی نمیتواند بیکی ازآنها هم پی ببرد. مگرهنگامی که شاهنشاه ایران کشته وزن وفرزندش اسیر وپایتختش بفرمان اسکندرسوخته شد ایرانیان الفبای عربی داشتند ؟ مگر روزی که ایران بدست لشکر پا برهنهٔ عرب افتاد ایرانیان رباعی خیّام و غزل حافظ میخواندند ؟ مگر وقتی که سپاهیان ترك قسطنطنیّه را فتح کردند و دختر هنرمند اروپا ، این یونان افلاطون پرور را گرفتند و اروپائیان را مغلوب و مرعوب ساختند ، بالفبای لاتینی فتحنامه مینوشتند ؟ مگر مردم انگلیس که این سرزمین عجائب این امریکای پهناور پراز گنج را برایگان از دست دادند ، در بیوفائی دنیا و فوائد قناعت وفضیلت درویشی و عزلت شعر فارسی وعربی خوانده بودند ؟ مگر پیش از ایّامی که بیسوادی درآلمان و انگلیس و فرانسه و سویس و نروژ منسوخ و معدوم شود این ممالك الفبای لاتینی نداشتند ؟ مگر علم و ادب عالم بزبان بالنّسبه خالص وحشیان وآدمخواران افریقا و استرالیاست ؟ مگر در ممالك متمدّن اروپا و امریکا که آهن را در هوا بپرواز در آورده‌اند چندین ملیون درویش فرنگی یعنی زن ومرد گوشه گیر صومعه نشین نیست ؟ مگر فرانسه که بیش از سه قرن نور علم و ادب و هنرش اروپا و آفاق دور از اروپا را منور ساخته و سربازش بار ها پشت فرمانروایان بزرگ عالم را لرزانده بود مثنوی خوان ویا بودائی مذهب گشته و الفبای لاتینیش را بالفبای

دیگر مبدّل کرده که بعد از آن عظمت و جلال کارش باین جا کشیده وممل‍کت درجهٔ سیم شده است ؟

پس باید اعتراف کرد که مطلب ساده نیست وپیچ وخم بسیار دارد و بلای عظیم آنست که فکلی علم فروش دروغگوی بی صبر میخواهد بی هیچ دانش و هنری هرچه زودتر مشهور و پولدار و صاحب مقام و منصب گردد وباصلاح کردن جمیع امور اجتماعی و سیاسی واقتصادی و علمی وادبی و دینی وتربیتی بپردازد وغافل از تمدّن حقیقی اروپا و بیخبر از تاریخ دوهزار وپانصد سالهٔ ملّت ایران ، راهنما و مرشد و مقتدای‌ماشود و چیزی را که نمیداند بزبان سر و پا شکسته و صف کند و دقائقش را بما بفهماند. ثمرهٔ این حیله گری و دروغگوئی آنست که امروز قدر و منزلت تمدّن اروپائی‌هم درایران کم شده وهموطن فکلی از اوجز رقص وقمار ونوشتن کاغذ ومقالهٔ پراز غلط چیزی دیگر چشم ندارد و بمدرسهٔ فرنگی که بچنین اشخاص بیمایهٔ بیکاره تصدیقنامه میدهد نیز میخندد.

این فرنگستانی که فکلی از آن حرف میزند کجاست ؟ در کدام مملکت فرنگ کسی که زبان‌مادری‌خودرا نداند میتواند درتجارتخانه‌ای منشی یا دفتردار شود ؟ در کدام مدرسهٔ ابتدائی ده فرنگی بنظیر این استادان ومدّعیان علم ومعرفت که ازنوشتن یك کاغذ بی‌غلط هم عاجزند شغل‌معلّمی میسپارند ؟ کدام صاحب منصب فرنگیست که خودرا از تربیت یافتگان بشمرد و از زبان و اصول آثار ادبی واز جزئیّات وقایع مهمّ و جنگهای بزرگ مملکت خویش و از کلّیات تاریخ عالم بی خبر باشد ؟ در کدام کشور متمدّن عالم‌شرط سیاست شناسی‌معرفت بعلم « گل و مل » و آشنائی « بفنّ دقیق » شلوار شناسیست وهر که بجا و بیجا برای این

و آن گل بفرستد وجام شراب را ازپیالهٔ عرق وشلوار مجلس مهمانی عصر را از شلوار مجلس مهمانی شب بشناسد از دانستن زبان و تاریخ وسیاست مملکت خود وهر مملکت دیگر بینیازست ؟

جمعی‌از ایرانیان بخطا تصوّر میکنند که تمدّن فرنگی‌جز هوسرانی و تفریح و خوشگذرانی نیست . درفرنگ فاحشه وقمار باز وشرابخوار وعاشق‌شیفتهٔ صید وشکار وفوتبال بازی‌و کشتی گیری‌ومشت‌زنی‌فراوانست امّا این تمدّن عالی درر قّاصخانه وقمارخانه و میخانه وشکارگاه‌وبازیگاه‌و زورخانهٔاروپاوامریکا بوجودنیامده است. تمدّن‌فرنگی نتیجهٔ کارمفیدست وبس‌وبیکاری‌بر کاری که سودمند نباشد برتری‌دارد. تفریح‌وورزش‌نیز که لازمست اگر از حدّ بگذرد موجب ضایع شدن وقت عزیزست. اگر همهٔ ایرانیان تنیس باز و ماهیگیر و شناگر و مشت زن و سگ باز شوند نه یك خطّ از نوشته های داروین و کارْل مارْکس بفارسی ترجمه خواهد گردید و نه یک رساله درباب گردش خون تألیف خواهد شد .

هزاران هزار نویسنده وعالم ومحقّق وهنرمند که این عمارت مجلّل تمدّن فرنگی را بنا کرده اند همهٔ عمر خویش را بخواندن و نوشتن و تحقیق ومقایسه گذرانده اند وپیشرفت را جزاین راهی نیست . لوِتردر مقدّمهٔ کتاب ایّوب از کتب توراة نوشته است که‌وی و دوتن ازدوستانش گاهی برسر ترجمهٔ سه خطّ چهار روز درفکر وتأمّل بوده اند واین خود از طریقهٔ کار کردن علما وفضلای فرنگ نمونه ایست . امّا نکته آنست که طبقات گوناگون ملل متمدّن فرنگی در هرشغل ومنصبی که باشند درساختن این کاخ بلند شریکند و سفرا وسپهداران وحتّی سوداگران و عمّال جزء هم باین کارمدد میرسانند . شاردَن جواهر فروش فرانسوی

در کتاب خود که یکی از بهترین سفرنامه های عالمست ، اوضاع ایران اواخر ایّام صفوی را ، از جزئیّات آداب ورسوم درباری تا کیفیّت وصول مالیات وخربزه کاری، همه راشرح میدهد وسرجان َملکم درمیان گیرودار کار های لشگری و کشوری کتب معتبر تألیف و تصنیف میکند و تاریخ ایرانش یکی از آنهاست . همراهان سرتیپ گاردان سفیر ناپلیون در دربار فتحعلیشاه چندین کتاب سودمند مینویسند و گوبی نو فرستادهٔ ناپلیون سیّم دردربار ناصرالدّین‌شاه مؤلّفات مهمّ و پراز لطف ومعنی‌خویش را بر گنجینهٔ زبان‌فرانسه می‌افزاید . لرد کرزن باوجود کار بسیاروپشت درد دائم ، چه در ایّام وزارت وسیاستمداری و چه درهنگام فرمانفرمائی هندوستان وچه بعد ازآن، پیوسته بتألیف و تصنیف میپردازد و کتابش درباب ایران جزئی‌قلیل‌از نوشته های کثیر اوست . ِ کری قنسول‌فرانسه در تبریز کتاب شرایع را بفرانسه ترجمه میکند و آرنولد ویلسن انگلیسی « خلیج فارس » و « فهرست کتب راجع بایران » و چندین َکتاب دیگر مینویسد . مجموعهٔ کتب ومقالات فرنگیان خود باقیانوسی میماند وآنچه درباب ایران وفارسی نوشته‌اند درآن قطره‌ای بیش‌نیست و مادراین میان باکارهای مهمّی که درپیش داریم و با ضرر های مادّی و معنوی که از خودی وبیگانه بما رسیده است بیکارو بیعار عمر خویش‌را ضایع میکنیم و هر روزی عذری می‌آوریم و بهانه ای میتراشیم که از کار کردن بگریزیم .

درعهد سلطنت فتحعلیشاه سفرائی‌ازهندوستان و انگلستان وفرانسه وروس تزاری بایران آمدند ومجموع مؤلّفات ایشان وهمراهانشان درباب ایران خود کتابخانهٔ کوچکی را پرمیکند و در صد و پنجاه سال اخیر

فرستادگان ایران وزیردستان ایشان که صدیك همکاران فرنگی خویش کار نداشته‌اند ده کتاب ننوشته و بقدر بیست مقالهٔ مختصر هم از آثار دیگران ترجمه نکرده‌انـد . در باب دقائق فنّی بمب پرنده بفارسی مقاله و رساله نوشتن امروز آسان نیست ولیکن آیا فارسی از شرح و بیان وقایع جنگهای ایران و ترکیّه و زنـدگی اسکندر کبیر هم عاجزست ؟ این همان زبانیست که تا صد سال پیش زبان دربـار هندوستان بود و بسیاری از کتب تاریخی و ادبی هندبآن تألیف میشد واز سانسکریت قصّه‌وتاریخ و فلسفه و حکمت بآن ترجمه میکردند . این همان فارسیست کـه بامر سلطان محمّد فاتح تاریخ ایا صوفیه را اوّل بآن نوشتند . این همان چشمهٔ پاك روشنیست که رودکی و فردوسی وناصر خسرو و مولوی وحافظ از آن آب ذوق خورده‌اند ، این همان گوهر گرانبهائیست که امروز فکلی نادان تبه روزگار میخواهد آن را بغلط وازسر نادانی وهوسرانی بشکند و بیمقدار کند . بهمن دراز گوش که بخواندن حقوق و تاریخ و یا طب وریاضیّات خودرا دراین علوم وفنون متخصّص واز فارسی دانستن بی‌نیاز میداند دواشتباه میکند . نه هر که این دروس بخواند متخصّصست و نه آنکه متخصّص باشد از یادگرفتن زبان مادری خویش بینیاز . جز فکلی که گفته‌است که عالم ومتخصّص نباید زبان خودرا بداند . درهزاران هزار کتاب علمی و فنّی فرنگی یك غلط ، یك جملهٔ نارسا ، یك ویرگول و نقطهٔ بیجا نمیتوان یافت واین دلیل آسانی زبان فرنگی نیست . صحیح مینویسند زیرا که زبان خودرا یاد گرفته‌اند ومثل لغت تراشان ما نیستند که آسان ترین حرفه را پیشه خود ساخته‌اند ، کاری کـه نه شاگردی میخواهد و نه استادی و نه سرمایه .



بیش از پنجاه سالست که فکلی دروغ گفته و فارسی ندانستن خودرا دلیل معرفت کامل خویش بتمدّن فرنگی شمرده امّا چنان مینماید که دوران قدرت و حیله گری و مردم فریبی او بپایان رسیده است . امروز کوس رسوائیش را برسربازارمیزنند وهمه میدانند که وی چیزی نمیداند. در ابتدا مردم بعینك و عصا و کراوات فکلی میخندیدند ولیکن مدّتی بعدکار دیگر گون وفکلی مدّعی گشت که باسرار تمدّن ایران وفرنگ هر دو پی برده و راه پیشرفت را یافته است . پس از هزارسال ناگهان معلوم شد که خطّی بدتر وزبانی دشوارتر از فارسی نیست زیرا که فکلی از آموختنش عاجز ویا رو گردان بود و گمان میکرد که زبان فرنگی را زودیاد گرفته ودرآن استادست . هر کسی در مدرسهٔ فرنگیدرایران و یا در فرنگستان چند سال درس خوانده بود خود را عالم و ادیب و نویسنده و متخصّص خواند وهر گز نگفت که همدرسان فرنگیش که از او بهترو بیشتر تحصیل کرده‌اند درمدرسهٔ ابتدائی بمعلّمی ویادر تجارتخانه بدفترداری ویادر ده بطبابت ویا دردشت وصحرا زیردست استاد بمسّاحی و زمین پیمائی مشغولند و مدّعی اصلاح کردن جمیع امور مملکت خود نیستند .

اگرطالب پیشرفت حقیقی وبرخلاف فکلی دشمن ظاهرسازی ودروغ باشیم باید اعتراف کنیم که هنوز الفبای تمدّن فرنگی را هم یادنگرفته ایم .مگر بپوشیدن لباس استادی وسر تیپی وبگذاشتن لفظ دکترومهندس و « پرفسور دکتر » پیش از اسم خود هر گز میتوانیم دردهای خود را درمان وتمدّن فرنگی را تسخیر کنیم ؟

باید بهوش باشیم و ببینیم که بعدازصد سال آمدو رفت و دادوستد داشتن بافرنگی و سفیر وشاگرد فرستادن بفرنگ و چندین صد ملیون خرج کردن چند کتاب نوشته یاترجمه کرده، چه فنّ وصنعتی را چنانکه شاید و باید آموخته و کدام شهرو ولایت ویا عالم و نویسندهٔ فرنگی را شناخته واز گنجینهٔ علم وادب و هنر عالم چه چیز بدست آورده ایم .

نمیتوان منکر بود که فکلی در میدان بی منازع ایران چهل پنجاه سال جولان وخودنمائی کرد. ازداْروین سخن گفت وهزار خطّ ازنوشته های اورا ترجمه نکرد . از فقرزبان فارسی نالید و یك کتاب پنجاه ورقه برآن نیفزود . بتحصیل کردن درپاریس وبرلن و لندن بالید وشرط اوّل تربیت‌فرنگی یعنی دلبستگی بزبان مادری را نیاموخت. بطلاّب نجف و کربلا خندید که نشستن در مجلس درس فقهای بزرگ را دلیل معرفت خویش میشمرند وخود رفتن‌چندروزهٔ بمدرسهٔ‌فرنگی‌رابربزرگی واستادی وتخصّص و دانائی خود حجّت آورد . سه چهار اصطلاح سادهٔ اقتصادی از قبیل عرضه و تقاضی را یاد گرفت و خود را در امور اقتصادی متخصّص وزبردست جلوه‌داد . از هزاران هزار کتاب علمی‌وادبی فرنگی سه‌چهار کتاب مختصر و چند قطعه شعر خواند و خود را استاد بزرگ علم وادب فرنگی پنداشت و برنقص خطّ و زبان و علم و ادب فارسی حکم کرد . آخوند وبقّال وتاجر و کاسب و زن ومرد وحتّی بعضی ازرجال ایران همه را ترساند، میگفت‌نه شمازبان فرنگی میدانید تابدرجهٔ اهمیّت مقام‌علمی من واقف شوید و نه من وقت‌آن دارم که این زبان سخت، پراز نقص بی قاعدهٔ فارسی را درسه چهارماه یاد بگیرم ، پس شما هرگز بکنه فضل و دانش و بعظمت عقل و هوش من پی‌نخواهید برد و تکلیف شما اطاعت

بی‌چون وچراست .

روزبازار فکلی ایّامی بود که درایران دویست‌سیصد فکلی‌بیشتر نبود. امّابحکم آنکه دراین عالم طالب کار آسان و گنج بی‌رنج کم نیست رقیب بمیدان آمد وچون فکلی شدن سرمایه ای نمیخواهدهر کس چند فصل از کتاب اقتصاد شارل ژید ویامارشال را سرسری وبی‌مقدّمه خواند درامور اقتصادی متخصّص وهر کس‌پیچ چرخ خیّاطی عمه‌اش‌را محکم‌کرد مهندس وهر کس‌شرح‌عروسی دخترخاله‌اش رابفارسی سراپا غلط‌نوشت نویسندهٔ مبتکر وهر کس سه چهار کلمه سیاست وحزب و مترنیخ و لرد کرزن و اقلیّت واکثریّت را بزبان یا بقلم آورد سیاست شناس شد وکار مملکت ماامروز بجائی کشیده‌است که بنسبت عددسکنهٔ ایران متخصّص‌اقتصادی بیش ازامریکا وسیاست شناس ومفسّرسیاسی بیش‌از انگلیس داریم وچرا چنین نباشد ؛ این روزیست که فکلی آن را خواسته واین بلائیست که او برسر خود وبرسر ایران آورده است زیرا کسی که میخواهد بدروغ خودرا انگلیسی‌دان جلوه بدهد باید بامدّعی‌آلمانی‌دانستن سرسازگاری داشته باشد وهرکه لفظ مهندس را درغیر از جائی که باید بکار ببرد حقّ اعتراض بر مهندس خود روی دیگر ندارد . امّا فکلی بازیگریست که بآسانی برجای خود نمینشیند و دائم بفکر آنست که مدّعی دانستن کار های کم رقیب شود . درابتدا اندك آشنائی بازبان فرانسه اوراکافی بود و چون مدّعیان فرانسه دانی میدان رقابت را پر کردند انگلیسی جای فرانسه راگرفت و ایّام جلوه گری این نیز خواهد گذشت و فردا چند عبارت پهلوی وسریانی وعبرانی وچهار پنج کلمه لاتینی ویونانی سرمایهٔ فکلی شیّاد خواهد بود .



آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

کلامیست بلیغ و بحکم بلاغت دلپذیر امّا شکّ نیست که دشمن برچند نوعست و با همهٔ ایشان مدارا نمیتوان کرد ، یکی دشمن جانست و دیگری دشمن مال یکی عدوی ملك و ملّتست و یکی خصم آزادی و استقلال . اگر حافظ زنده بود وعناد ولجاج و گستاخی و جهل فکلی وضرر قول وفعل اورا میدید هرچه صریحتر میگفت باچنین دشمنی که تیشه بریشهٔ شما میزند مدارا کردن خطاست . از بدبختی ایرانست که سه چهار تن ازاهل ذوق ومعرفت وحتّی فاضلی مانند مرحوم ذکاء الملك فروغی که مؤلّفاتش خود بزرگترین دلیل برمخالفت بافکلیست بجای پایداری در مقابل یاوه سرائی فکلیان راه مدارا پیش میگیرند و سرود یاد مستان میدهند . مترجم «حکمت سقراط بقلم افلاطون» در کتابچهٔ « پیام من بفرهنگستان » مینویسد :

« عیب زبان فارسی آمیختگی آن بعربیست . . . و امّا آمیختگی»
« فارسی بعربی از حدّ معقول تجاوز کرده است باین معنی که شمارهٔ »
« لفظهای عربی ازعدد لفظهای فارسی درزبان ما بیشترشده ... »(ص۴وص۷)

ودر کتابچهٔ مذکور برای نمایان کردن زشتی عبارات پرازعربی ازتاریخ وصّاف وحبیب السّیر خطّی چند نقل شده است .(ص ۲۰ و ص ۲۱)

امروز مهمترین و غنی ترین زبان عالم انگلیسیست و با اینهمه فقط چهار یك الفاظش از اصل انگلوساکسون و باقی همه فرانسه ولاتینی ویونانی ودانمارکی و کلمات بیگانهٔ دیگرست و ازلغات فارسی

و عربی‌هم خالی نیست . پس ازمیان چندین هزار کتاب نظم و نثر بلیغ فارسی از تاریخ وصّاف شاهدآوردن و گفتهٔ عنصری وفرّخی و سنائی و مولوی وسعدی وحافظ را بواسطهٔ « آمیختگی آن بعربی » معیوب شمردن شرط انصاف نیست ودردی را دوا نمیکنند وبهانه دادنست بدست فکلی جاهل کاهل . در هرزبانی عبارات سخت و پیچیده هست واگر در همهٔ کتب‌فارسی ده دوازده‌کتاب ازقبیل‌تاریخ وصّاف باشد نباید با کسانی که لفظ انگلیسی « افسر » را فارسی میپندارند و بجای صاحبمنصب بکار میبرند ویا کلمه غلط « ارتش » ولغت گوش‌خراش « دام پزشک » را بجای بیطار که در افواه خاصّ‌وعامّ ایرانست بزور بهمزبان فردوسی و سعدی میخورانند بمدارا سخن گفت زیرا با فکلیان‌لغت بافی که خطّ اوّل گلستان را هم نمیتوانند بی‌غلط بخوانند واز زبان فرنگی هم غیراز مقدّمات چیزی نمیدانند ازعقل ومنطق وتحوّلات زبان انگلیسی‌وروسی سخن‌گفتن و نسبت میان کلمات‌اصلی والفاظ بیگانه هریك را معیّن کردن و معدوم وموهوم بودن زبان علمی وادبی خالص را بدلیل و برهان ثابت نمودن وقت ضایع کردنست و ازین گذشته گفتگو بر سر درستست و نادرست نه زیبا و زشت . که گفت که امروز باید بشیوهٔ تاریخ وصّاف نوشت وکدام ایرانی‌صاحب ذوق‌خریدار کلام ثقیلست ؟ امّا باید دانست که دراین قبیل مؤلّفات غلط لفظی ومعنوی وصرفی و نحوی هیچ یافت نمیشود . تاریخ وصّاف و هر کتابی نظیرآن که بقلم دانشمندی کم ذوق تألیف شده فصیح نیست امّاصحیحست شیرین‌و گیرنده نیست امّا خواننده را از مطالعه اش نفعی حاصلست، ولیکن فکروسخن و نوشتهٔ هوشنك هناوید همه زشتست و غلط چرا که فکلی نه معرفت دارد و نه ذوق ،

نه انصاف دارد و نه عقل سلیم وچون نمیتواند چیزی مطبوع ومقبول اهل فضل بوجود آورد بخراب کردن میپردازد .

با اینهمه باید بگویم که مرحوم فروغی مردی فاضل بود وهیچ مقامی بزرك ومنصبی جلیل اورا از خدمت بمعرفت باز نداشت و اگر در « پیام من بفرهنگستان » بجای مقدّمه « درآمد » نوشته وعباراتی سست ازین قبیل بکار برده :

« ذوق سلیم حکم میکند که بیرون کردن الفاظ عربی مانندآنها »
« که دراین اشعار هست اگر زیان نباشد سودی نیستکه دنبال کردن »
« آن چندان ضرورت و فوریّت داشته باشد ولیکن نقصی که دراین »
« فصل ازآن گفتگومیکنیم که موجب داخل شدن صدها بلکه‌هزارها »
« لفظهای ناماًنوس بیگانه است عیب فاحشست و بی اهتمامی در آن »
« برای زبان ما خطرناکست و باید فکر جدّی کرد . . . . »

(ص ٣٦) ، تقصیر آن نیز بر گردن اشخاص کم مایهٔ شهرت طلبیست که بواسطه علم فروشی دوروزه وعناد باتمدّن دورهٔ اسلامی وبرای بستن زبان علم ومعرفت و منع پیشرفت اصول تمدّن فرنگی درایران‌درست نوشتن را گناه و زندگی را براهل ذوق حرام کردند و نیّت خیر یکی ازبزرگترین وطن پرستان این مملکت را دستاویز خود نمائی و انتشار عقاید سست نا پایدار خویش ساختند . پس باید شکر گزار فروغی بود که لااقلّ بکنایه واشاره بمدّعیان لغت سازی بعضی‌ازحقایق را میگفت .

درمملکتی که امروز هم جمعی از لغت تراشان قدیم ازکار بدخود توبه نمیکنند و برای اثبات شایستگی عمل ناشایست خود هزار دلیل ابله فریب می‌آورندفروغی بودکه درپیام خود بمدّعیان گفت که‌لایق لغت

سازی نیستند چرا که دیگران مرد این کارند نه ایشان و لغت سازی را باید بمردم و اهل فنّ وا گذارند و در این لفظ « مردم » نکته ایست که اگر برهوشنگ هَناوید پوشیده باشد بردیگران پوشیده نیست . باری، این بود نصیحت فروغی بمدّعی لغت سازی نشنید و عاقبتش شنیدی و امروز عارف و عامی بلغت تراشان میخندند و بگفتهٔ پروفسور دکتر هوشنگ هَناوید « اینست وا کنش آن کنش نامبرده » .

اشتباه بزرگ فضلائی مانند مرحوم ذکاءالملك فروغی آنست که تصوّرمیکنند برفق و مدارا فکلی را میتوان رام کرد . چهل‌پنجاه سالست که بافکلی نادان ایران ناشناس عدوی فارسی‌مدارا کرده اند و جز شعر بی‌معنی بی‌وزن بی‌قافیه‌و نثربچّگانهٔ سراپا غلط و کلمات‌نوظهور بدترکیب و نادرست « بس شماری » و « بس شمرده »و« رونوشت گواهی یافته» و غیراز هزار مدّعی متخصّص بودن درعلوم وفنون که لایق معلّمی در ده ویا دفترداری درتجارتخانهٔ محقّر هم نیستند چه دیده اند ؟

هنگام‌آنست‌که هرچه صریحتر گفته شودکه فکلی ازابتدای آشنائی ما با تمدّن فرنگی تا امروز در خور این مملکت سعدی پرور هیچ کاری نکرده است . فکلی چندین سال وقت عزیز و چندین صد ملیون تومان پول این ملّت فقیر را ازدست داد و اکنون ازهر زمان دیگر بیچاره تر و درمانده تریم ، نه عمارتی در خوبی نظیر مسجد شیخ لطف‌الله میتوان ساخت ونه تآتری که درآن صدای بازیگر منعکس نشود، نه شمشیرساز و قلمدان ساز داریم و نه توپ ساز ومیخ ساز نه غزّالی هست که کیمیای سعادت بنویسد ونه انجمنی ادبی که لااقّل نصف اعضایش صدخطّ ازاین کتاب فصیح یانظیرش‌را خوانده باشند. درایّامی که لشکریان خونخوار

ترک و تاتار مسجد و مدرسه و خانقاه و کتابخانهٔ ایران‌را ویران میکردند وزن و مرد را ازدم تیغ میگذراندند در گوشه و کنار کتاب خوان و کتاب نویس و دانشمند و ادیب و شاعر و هنرمند بسیار داشتیم و دراین عصر علم و معرفت کشور ما بروزی افتاده‌است که بعضی از « استادان » ما یك مراسلهٔ ده خطّه هم بزبان فارسی درست نمیتوانند بنویسند.

چراغ برق و تلگراف و تلفون و فیلم و رادیو مارا از حالت حقیقی خود غافل ساخته است و فراموش کرده ایم که هیچیك از این وسائل و آلات از ما و ساختهٔ فکر ودست ما نیست. بیچارگی ما بر کسی نمایان خواهد شد که نیم دقیقه باخود بیندیشد و روزی را در آئینه خیال برابر خود مجسّم کند که فرنگی بماچیزی نفروشد زیرا در آن وقتست‌که باید برهنه وعریان درتاریکی از بیدوائی بمیریم.



قرنها شعرا و فلاسفه پادشاهان و فرمانروایان را بداد گستری ورأفت خواندند و سعیشان بی حاصل ماند. پس جمعی از نویسندگان فرانسه برآن شدند که بجای نصیحت‌کردن بظالم کلمه‌ای چند بمظلوم بگویند وراه نجاتش را باو بنمایند. چنین کردند ومردم‌را بشور آوردند و آتش انقلاب ملّت فرانسه چنان زبانه کشید که روشنائی وسوزندگیش باروپا وممالك بیرون از اروپا هم رسید واین آتش ظالم گداز هنوز فرونـنشسته است. سالها ملّت ایران بافکلی‌مدارا کرد و کوشید که گاهی بسخن نرم و گاهی بعجزوالحاح وی‌را برسر رحم آورد تابناخن جهل چهرهٔ زیبای این زبان نمکین فارسی‌را نخراشد واین ملّت دوهزاروپانصد سالهٔ ایران راسبك نگیرد ونیازارد ولیکن این‌همه کوشش بیفایده بود وفکلی‌هرچه

مدارا بیشتر دید گستاخی و فضولی بیشتر کرد چندانکه امروز کاسه صبر همه لبریز شده است. پس بحکم عقل و بپیروی از نویسندگان و فضلائی که بتجربهٔ عملی فایدهٔ بیدار کردن مظلوم و بیفایدگی نصیحت بظالم را ثابت کرده اند اکنون باید بکسانی سخن گفت که از دست اعمال ناشایست فکلی در رنج و عذابند و از کارهای بداین هرزه گوی ایران ناشناس بفریاد آمده‌اند وشك ندارم که بهمّت ایرانیان عاقل ایران‌دوست مملکت فردوسی‌وسعدی ازشرمشتی‌بیمایهٔ نیمه ایرانی‌نیمه‌فرنگی نجات خواهد یافت.

یکی از موجبات پیشرفت تمدّن فرنگی شکّست. فضلای فرنگی درحرکت خورشید وسکون زمین شك کردند وبحرکت این وسکون آن پی‌بردند. در بسیط بودن آب شكّ کردند و مرکّب بودنش ثابت شد. در عقاید و آراء افلاطون و ارسطو شكّ کردند و بر وسعت دامنهٔ علم و فلسفه افزودند. درحقّ حکمروائی مطلق پادشاه شكّ کردند و اورا نه خدا و نه سایهٔ خدا شمردند وحکومت نزدیك بعدل و کم نقص دموکراسی را بمیان آوردند وهموطنان من درگفته‌های باطل و نوشته‌های بچّگانهٔ فکلی شكّ نکردند لاجرم در دستش اسیر ماندند.

از فکلی مترسید. اورا بیازمائید تا ببینید که درپای امتحان از او بیچاره‌تر و عاجزتر کسی نیست. اکنون وقت آنست که ایرانیان شاهنامه شناس گلستان خوان بدانند که فکلی نادانست و از فرنگستانی سخن میگوید که درهیچ جای عالم وجود ندارد ومدّعی علوم وفنونیست که اصول آنها را نیز خوب نیاموخته است. در عقاید و افکار سست و نوشته های سراپا غلط فکلی شكّ باید کرد. اگر بگوید بدبختی

ما از تمدّن لاتینی و راه نجات ما پیروی از تمـدّن انگلوساکسن است باید ازاو پرسید که تعریف تمدّن چیست و او از تمدّن ایرانی و لاتینی وانگلیسی چه خبردارد وازتأثیر تمدّن لاتینی درایران چه دیده وشنیده و خوانده است. اگر بگوید کـه مشکلات زبان فارسی و الفبای آن مانع پیشرفت ایرانیانست باید ازاو سؤال کرد که فارسی را با چه زبانی میسنجد و از زبانهای دیگر چــه یاد گرفته است. باید پرسید و پرسید و هرگز این نکته را فراموش نکرد کـه با فکلی بحث کردن خطاست فکلی را امتحان باید کرد تا سیه روی شود هر که دراو غش باشد.

فکلی را امتحان باید کرد تامعلوم شودکه درسراسر ایران از اعضای قدیم وزارت پست وتلگراف وادارات گمرك کـه زیر دست فرانسویان و بلژیکی فرانسه زبان و بلژیکی فرانسه گوی غلط نویس کار کرده‌اند تا شاگردان قدیم مدرسه های فرنگی درایران و تجّار و اعضای وزارت امور خارجه و شاگردانی کــه در اروپا و امریکا مقیم ومأمور و محصّل بوده اند و حتّی در میان کسانی کـه بفرانسه یا انگلیسی و آلمانی و یا بهر زبانی دیگر کتاب تألیف کرده‌اند شاید ده نفر هم نتوانند یك مقاله صد خطّهٔ درست وطبیعی بیکی از زبانهای فرنگی بنویسند و این دلیل کم استعدادی ایرانی نیست و از آنست کـه هر زبان کامل فرنگی مثل فارسی سوابق وقواعد واصول و اصطلاحات و دقایقی دارد کــه آشنائی باآنها کار هر کس نیست و ذوق و وقت واستعداد وکار ووسیله‌میخواهد و اگر چنین نبود پیش از جنگ هرهفته روز پنج شنبه در روزنامهٔ تان پاریس آبل هرمـان نویسندهٔ مشهور فرانسوی بر کتب بعضی از نویسندگـان و ادبای فرانسه غلط نمیگرفت و اسم و فعل و حرف

جمله های ایشان را درست نمیکرد و در انگلستان و امریکا برای تعلیم قواعد زبان انگلیسی بمردم انگلیسی زبان هزاران کتاب تألیف نمیشد و فولِر لغت نویس معروف انگلیسی از عبارات تایمز، بهترین روزنامهٔ زبان انگلیسی در عالم، و از مصنّفات استادانی بزرگ مانند دیکنز وکارلائیل و وِلز برای نمودن غلطهای صرف و نحو ومعانی و بیان شاهد نمی آورد. امّا باید دانست که کتب علمی فرنگی همه روشن و بی غلطست واشتباهات ادبای فرنگ هم ازقبیل بیقیدی مولویست نه ازجنس غلطهای هوشنگ هناوید. زبان ملل متمدّن کاملست و دقیق وهم باین علّتست که پی بردن بکمال ودقّت آنها مشکلات بسیار دارد وفکلی که بحاشیه وشرح وتفسیر کتب فارسی و عربی وبصرف ونحو و معانی و بیان وعقاید گوناگون استادان این فنون میخندد بی هیچ شکّی مرد این کار نیست چراکه بیچاره غیر از کتاب مخصوص اطفال و جز قصّه های سادهٔ درخور فهم و استعداد دربان وخدمتکار وبقّال و سبزی فروش کم تربیت فرنگی ازآثار فضلای فرنگستان چیزی ندیده است. اگر فکلی شوق معرفت خواهی وچشم حقیقت بینی داشت و درهمهٔ عمر یك کتابخانهٔ معتبر دیده بود در مییافت که کتب صرف و نحو و شرح و تفسیر قواعد هریك از زبانهای مهمّ فرنگی بیش از صدبرابر کتب فارسی وعربی دراین فنونست.

فکلی را امتحان بایدکرد تادیگر لفظ عالم ونویسنده ومتخصّص رابیجا بکار نبرد. درهمهٔ ایران چهارمعلّم ومدرّس مطالب اقتصادی هم نیست چه رسد بعالم و متخصّص ولیکن چندیست که در مملکت ما متخصّص فنون اقتصادی و مالی واداری و ادبی ظهور کرده نه ده نه صد هزار ها. باید دانست که خواندن ده بیست کتاب و حتّی نوشتن دو سه کتاب اقتصادی

که ترجمهٔ ناقص یا کامل کتب فرنگی و شامل اطّلاعات مندرج در سالنامه‌ها ومجلاّت باشد کسی را درفنّ اقتصاد متخصّص نمیکند. ما همه شاگردیم وشاگرد معرفت خواه مطالب اقتصادی و مالی درایران کسیست که پس ازآشناشدن باصول این فنّ ازراه کتابهای فرنگی، کتب فارسی وعربی و حتّی ترکی راهم بخواند و درباب مزدکارگر ایرانی درقرون مختلف ویاراجع بتأثیر حملهٔ مغول دراوضاع تجارت ایران وداد وستد ابریشم دردورهٔ سلطنت صفوی واین قبیل چیزها بفارسی بی‌غلط رساله‌ای و کتابی بنویسد وگرنه ثمرهٔ زحمات چندین سالهٔ یك دانشمند فرنگی را ذرّه ذرّه وبفارسی نادرست و گاهی بی ذکر نام نویسندهٔ اصلی بمردم خوراندن و در باب ارزانی خرما در بصره بعلّت نبودن مشتری و گرانی لولهٔ لامپا درطهران بواسطهٔ بسته شدن راه تجارت بااروپا مقاله نوشتن و کلّیات بافتن وخویش را متخصّص خواندن اگر مردم فریبی نباشد خود فریبیست. مرد آنست که پنجاه خروار پنبه بیش از آنچه فرنگی میخواهد باو بفروشد و یا درایّام کمیابی متاع ده خروار شکر وصد مثقال گنه گنه بیشتر ازآنچه فرنگی برای نگهداری آبروی سیاسی خود میدهد از او بخرد.

متخصّص اقتصادی یکشوری زیبنده است که بتواند بممالك دیگر قرض بدهد و دستگاه اقتصادیش دائم از معاملات طلا ونقره و فولاد و کشف معدن واختراعات گوناگون وتأثیر هریك دربازارهای عالم باخبر باشد. ما که در لندن و پاریس هم یك دلاّل آبرومند نداریم و اخبار مهمترین وقایع اقتصادی را چندین روز بعد از وقوع در روزنامه های فرنگی میخوانیم نباید نام متخصّص فنون اقتصادی برخود بگذاریم. تکلیف ما آنست که اوّل اصطلاحات را بیاموزیم و دلاّلی را از تجارت

بشناسیم و لااقلّ سیصد چهارصد کتاب اساسی اقتصادی را ترجمه کنیم و دوسه هزار کتاب در باب امور اقتصادی ایران بفارسی درست بنویسیم و اگرفرنگی هم مارا متخصّص نامید کلام‌اورا بربیگانه فریبیش حمل کنیم نه برصدق گفتارش .

فکلی را امتحان باید کردتا ثابت گردد که هوشنگ هَناوید درجهل وشیّادی ازشیخ وهب رو َفعی هم بدترست . چندسال پیش هِر ْتس ِفلد، این‌جهود فاضل آلمانی که خود مدّعی استادی درپهلوی نیست درطهران چهل‌پنجاه درس داد ومشتی‌را باصول و مقدمّات زبان پهلوی کمی آشنا کرد . ازجمع شاگردانش کسانی که هوشمند وفرزانه‌وبنقص کارخویش آگاه بودند هرگز بعلم فروشی نپرداختند وزبان فارسی‌را بازیچهٔ خود نساختند امّا دیگران که بعلّت ضعف قوّهٔ ادراك ازپی‌بردن بوسعت دامنهٔ این‌قبیل تحقیقات عاجزبودند باتهوّری که خاصّ جاهلانست بلغت‌تراشی مشغول شدند . فکلی که خود را پیرو فرنگی میشمارد برخلاف فرنگی هرپیش‌آمدی وهرچیزی را وسیلهٔ خراب کردن کارمملکت وزبان خود میکند . اگر زن فرنگی بگیرد مطیع عقاید باطل او میشود و فرزندش را بدستور زن‌ایران ناشناس خودخواه میپرورد ودرامور سیاسی نیزبمیل وموافق هوی‌وهوس اورفتار میکند و ایرانی بودن خود را بکلّی ازیاد میبرد . اگر سه چهارکلمه پهلوی بیاموزد بساط عجیب لغت تراشی را بمیان می‌آورد و در ایّامی که ملل دیگر بترویج دانش میکوشندو کتب مهمّ علمي و ادبی را بزبان ارمنی و گرجی هم ترجمه میکنند فکلی وقت گرانبهای بی‌بازگشت را بکار هـای باطل نا پایدار میگذراند . مگر در ممالك متمدّن فرنگی که هزاران عالم و فاضل ، گذشته از زبان عادی

جاری ، زبان قدیم خود را نیز خوب میدانند کلمات مرده پوسیده را از گور کتب قدیم بیرون میکشند و آنها را برای خودنمائی پهلوی کلمات زنده مینشانند و بنیان آثار ادبی خود را سست و هموطنان خویش را ریشخند میکنند ؟ فقط درمملکت ما، دراین سرزمین سعدی پرورست که هر که الفبای اوستائی بداند ویاچند خطّ پهلوی راغلط بخواند میخواهد زبان فردوسی وحافظ را دیگرگون کند . سبحان الله! آیا دروجود مااز آن ذوق ومایهٔ رودکی وغزّالی وناصرخسرو وحتّی جامی وقاآنی دیگر هیچ اثری نمانده است که چنین دیوانه وار کار میکنیم وباین زبان فارسی، باین عروس صاحب جمالی که دخترفکر درست ایرانیست ، سنگ میزنیم و بدست خود یکی از بهترین زبانهای عالم ویگانه وسیلهٔ نجات حقیقی خویش را پست و بیمقدار میکنیم ؟

برهرایرانی واجب عینیست که فکلی را رسوا کند و نادانیش را برهموطنان خویش ثابت ومسلّم سازد . مطلب آن نیست که فکلی فارسی وتاریخ ایران نمیداند وازبیشرمی بزبان وعلم وادب ایران ناسزامیگوید. وقاحت و فارسی ندانستن او برهمه معلومست . نکته آنست که فکلی از تمدّن فرنگی آگاه نیست وآن را بدروغ و مکر وحیله بخود میبندد . مثل فرنگی میرقصد امّا سیاهان افریقا در این کار از او بهترند و در رقّاصخانه ها ومیکده‌های مشهور و عالی فرنگی رقّاصان سیاه پوست در هنرنمائی ازسفیدپوستان کمتر نیستند.رمان پست فرنگی میخواندو بفرانسه ویاانگلیسی وآلمانی سراپا غلط حرف میزنند ولیکن هزارهزار سودانی و هندی وچینی این کار میکنند ومدّعی اصلاح کردن امور مملکت خود نیستند وجزءِ عوام النّاسند. تنها درایران، دراین ایران فردوسی پرورست،

که فکلی رقصیدن یا آشنائی ناقص بمقدّمات تمدّن فرنگی را مایهٔ فخرو امتیاز خود ساخته و بزبان فارسی و بهر چیز خوب و پسندیدهٔ ایران وحشی وار تاخته است.

فکلی در ایران بفارسی ندانستن خود میبالد ولیکن این نقص را همیشه از فرنگی پوشیده میدارد چرا که در فرنگ نخستین شرط تربیت دانستن زبان مادریست. این شیّاد بی‌خبر از حقایق تمدّن فرنگی هردم بهانه ای میتراشد و عذری می آورد. یك روز بشعر فارسی بد میگوید و روز دیگر بخطّ و زبان فارسی چرا که هیچیك را نمیداند. دائم از کار کردن حرف میزند و در سراسر تاریخ ایران بیکاره تر از او کسی نیست و دیوانه آنست که بعقاید فکلی تن دردهد و باو تسلیم شود. اگر خطّ را عوض کنید خواهد گفت تا فارسی خالص نگردد این زبان مستعدّ بیان افکار دقیق من نخواهد بود و اگر باین کار رضا دهید بازعذرخواهد آورد وخواهد گفت در این عصر رادیو و تلوزیون چرا وقت خود را بیاد گرفتن لغات مترادف صرف کنیم باید مترادفات را ازمیان برد و اگر چنین شود باز برای آنکه از کار بگریزد بهانه‌ای دیگر خواهد تراشید و خواهد گفت که همه دراشتباهید مگر خبر ندارید که درانگلستان زبانی ساخته‌اند مرکّب ازهشتصد و پنجاه لغت وتوراة وانجیل و مؤلّفات افلاطون را باین زبان مینویسند واگر انگلیسی را هشتصد وپنجاه لغت کافیست فارسی پانصد لغت بیشترلازم ندارد پس بهترآنست‌که مرا رئیس انجمن جمع آوری این پانصد لغت بکنید تا بهمراهی بهمن دراز گوش وهوشنك هناوید زبانی ساده تر وآسان تر از زبان طفل هفت ساله برای ایران بسازم.

پیوسته بیاد داشته باشید که با فکلی بحث کردن خطاست. از وی درست خواندن یك ورق گلستان و یك غزل حافظ چشم داشتن دلیل خامی و فکلی نشناختنست و از این گذشته مقصود آنست که بیخبری فکلی از حقایق تمدّن فرنگی آشکارا شود و مدّعی آشنائی باعلم و ادب و هنر فرنگی رسوا گردد. پس درباب خطّ و زبان فارسی و تاریخ ایران بااو گفتگو مکنید. اورا بیازمائید تاعجائب نادانی‌را ببینید. نام بزرگترین علما و حکما و نویسندگان فرنك و تاریخ مهمترین وقایع عالم را از او بپرسید تا بکمال جهلش پی ببرید. بیست خطّ از ساده ترین کتب فرانسه یا انگلیسی را براو بخوانید تا بنویسد و آنگاه باران غلط را تماشا کنید. باوده ساعت وقت و هرکتاب لغت وصرف ونحو زبان فرنگی که بخواهد بدهید و بگوئید که راجع بهرموضوعی که او خود بپسندد یك مقالهٔ سی خطّه بزبان فرنگی بنویسد و چون عاجز آید و باز از مشکلات فارسی سخن بگوید وی را فکلی یعنی نادان شیّاد بخوانید و باکمال یقین و اطمینان هموطنان غافل خودرا آگاه کنید که فکلی زبان فرنگی را هم نمیداند و آنچه درباب آسانی زبان فرنگی و استادی خویش درآن گفته همه دروغ و باطلست وبرحال ملّت ایران تأسّف بخورید که رهنمایش بتمدّن فرنگی چنین ابله بیکاره ایست.

از گفته های بی پای فکلیست که شرح وتفسیر و حاشیه خواندن وشعر گفتن وشعر از بر کردن تاکی و بعضی از ساده لوحان و بیخبران نیز فریب اورا میخورند واین ترّهات را تکرارمیکنند. بدبختی ماآنست که شرح وتفسیر نمیخوانیم واز شعر فارسی بیخبریم. جزفکلی که گفته است که شعر ونثرخوب مانع ترّقی ویا نشان کاهلیست. وی ول سردار

۱۳۰۲۳۱

مشهور انگلیسی که فرمانفرمای هندوستان بود اشعاری را که میتواند از بر بخواند چاپ کرده و کتابی مفصّل شده است . ناپلیون شیفته و عاشق اشعار کُرنِی و بتصدیق تی یر مورّخ نامی و سَنت بوو معروفترین ادیب سخن‌شناس فرانسه، خود بزرگترین نویسندهٔ عهد خویش بود. در مجلس انگلیس اکثر نطقهای مهمّ بی‌شعر و بی‌اشاره بکلمات بزرگان علم‌وادب بپایان نمیرسد . کار ما هموطنان ابن‌سینا و خواجه نصیر الدّین طوسی بجائی رسیده است که باید بدیهیّات را هرلحظه تکرار کنیم وبگوئیم که در سراسر تاریخ عالم ، علم وزبان یکدم از یکدیگر جدا نبوده ووجود علم بی زبان امریست محال . مگر علما وحکمای فرنگ غلط مینویسند که فکلی غلط نوشتن را دلیل معرفت خود و پیروی از تمدّن فرنگی میشمارد . در تاریخ ادبی هریك از ملل متمدّن فرنگی نام علمای بسیار درجست که از مرحلهٔ درست نوشتن که نخستین شرط کتاب نویسیست گذشته و بدرجهٔ بلاغت رسیده و علم را بزبانی دقیق و رسا و کامل و گیرا چنان خوب و دلپذیر نوشته‌اند که مؤلّفاتشان شاهکار ادبی نیز شمرده میشود .

از تأثیر کلام هرگز غافل نباید بود . باید گفت و گفت و در جهل و بیشرمی کسانی که با آبروی مملکت ایران و با زبان و جان ما بازی میکنند کتابها نوشت . میگویند و راست میگویند که در بازار عالم باطل را مشتری بسیارست ولیکن منکر نباید بود که حقّ نیز بی‌خریدار نیست .

نوشته‌ام فکلی بدترین وپست‌ترین دشمن ملّت ایرانست امّا وی یگانه عدوی ما نیست . هوشنك هَناوِید نادان وشیخ وهب رو َفعی دین فروش

هردو را خصم وبدخواه باید شمرد . یکی بی دانشیست بی‌شرم که خودرا عالم ومتخصّص جلوه میدهد و دیگری غافلی بی‌آبرو که مردم‌میفریبد. یکی قول علما و حکمای فرنگ را بد تعبیر میکنند و دیگری گفتهٔ پیغمبران ورهبران را غلط تفسیر میکنند. یکی مال صغیر و کبیرمیخورد و بهر زنی شوهر دار و بی‌شوهر چشم دارد و دیگری در پی مال صغیر وبدنبال زن بیوه است . یکی بیخبر ازفرنگ وکارفرنگی پیوسته‌ازاین دو حرف میزنند و دیگری رشوهٔ کافر و مال مسلمان میخورد ودر عین نامسلمانی از مسلمانی سخن میگوید . هر دو بدنند و بدکار و مستحقّ دشنام و مذمّت ولیکن باید بیاد داشت که هم از ابتدا بزرگان و شعرای ما زهد ریائی و دین فروشی شیخ وهب و امثال اورا نکوهش کرده اند امّا هوشنگ هناوید سالهاست که باسرمایه مادّی ومعنوی ما بازی‌میکند وهیچکس اورا چنانکه باید نشناخته ورسوایش نکرده است. شیخ وهب رو َفعی باهمهٔ عوام فریبی وجهل وغفلتی‌که دارد اکنون قدرت وبالنّتیجه ضررش ازهوشنگ هناوید کمترست پس امروز بزرگترین دشمن ایران که بیگانه نباشد همان فکلیست .



در این رساله سخن بیشتر از فارسی و فکلیست چرا که فارسی یگانه‌وسیلهٔ تسخیر تمدّن فرنگی وفکلی بزرگترین دشمن فارسی یعنی مانع راه پیشرفت حقیقیست . وی هرگز مارا بتمدّن فرنگی رهبری نخواهد کرد زیرا که بیچاره خود دروادی حیرت وضلالت گم‌شده ودرعالم ظواهر سرگردانست. از فرنگی نیز راهنمائی صادقانه توقّع داشتن از ابلهی و خامی و دلیل فرنگی نشناختنست . پس باید خود، بی‌واسطهٔ این‌دو، یکی بدکاری نادان

و دیگری دانائی بدخواه ، بتسخیر تمدّن فرنگی بپردازیم و از راه زبان فارسی باین دستگاه عظیم که خلاصه و ثمرهٔ چندین هزارسال فکر و کار بشرست بدلالت عقل پی ببریم .

نخستین شرط این کار اعتراف بآنست که درمکتب تمدّن پرپیچ وخم فرنگی هنوز طفل ابجد خوانیم . پس باید پیش ازهرچیز مقدّمات را بیاموزیم و فصل دوّیم این کتاب شیرین‌را قبل‌از فصل اوّل نخوانیم و گرنه صد سال دیگر باز حیران وسر گردان بظاهر فریبندهٔ این تمدّن دلخوش واز باطن آن بیخبر خواهیم بود .

مخالفت ما شاگردان فارسی خوان با فضولی و گستاخی و سیاهکاری فکلیست نه باجهل او . نادان پند پذیر که ازجهل خود شرمنده ودرپی تحصیل معرفت باشد فکلی نیست . هوشنگ هناوید را دشمن خوانده ایم چرا که نادانست‌وایران ناشناس وباهمه بیدانشی مدّعی اصلاح کردن ایران وزبان ایران و ترویج تمدّن فرنگی . سخن ماآنست که این‌جاهل غافل‌را بفارسی و دقائق امور مهد زبان فارسی و تمدّن عالی فرنگی‌چکار. اگر فکلی هم مثل سایر عوام‌النّاس ایران نانی بخورد وعمری بگذراند کسی بااو نزاعی نخواهد کرد واگر مطلب سست و عقیدهٔ نادرستش را بهرزبانی و بهرخطّی که بپسندد بنویسد و چاپ کند کسی را با او کاری نیست چرا که سفیه درهمه‌جاهست، منتهی درمملکت منظّم‌منزل مخصوص و پرستار دارد و در کشور نامنظّم آزادست و بی پرستار . نزاع برسر زور گوئی فکلیست که میخواهد خود را باین وآن ببندد وبهرراهی که ممکن باشد اوضاعی پیش آورد که ایرانی هیچ یك از کتب فارسی را نفهمد ومحروم ازحقایق تمدّن فرنگی وبی نصیب از گنج پراز گوهر

فارسی حیران وسر گردان بماند.

مطلب ما ساده است و ادراکش آسان: میگوئیم کسی که خانه ای را ندیده باشد نمیتواند بخوب و بد آن پی ببرد و هر که آثار بزرگان ایران را نخوانده است از نقص و کمال فارسی هر دو بیخبرست و نباید بتقلید بچّگانهٔ پست‌ترین اشعارو کتب فرنگی وبلغت تراشی وحقّه بازی زبان ما را فاسد سازد. میگوئیم زبان فارسی محتاج چندین هزار لفظ جدیدست که باید موافق اصول مسلّم لغت‌سازی نه‌ازراه لغت‌تراشی بفارسی افزوده شود ولیکن کسانی که بیشتراز همه‌از فقرفارسی مینالند کمتراز همه بهزاران هزارلغت واصطلاح موجود فارسی واقفند. میگوئیم تربیت فرنگی خوبست امّا جای آن درمیان قومیست که خطّ و زبان و مکان و ثروت وتاریخ ودین وخوی واخلاقی دیگر دارد و ازهرحیث و درهرباب از مابرتر نیست. خدای یگانه بی پدر ومادر بی‌زمان ومکان ما از خدای اوبعقل بشری‌نزدیکترست، خدائی‌که فرنگی‌میگوید درعین سه گانگی یگانه و درعین یگانگی سه گانه است، از نژاد یهودست و با اینهمه از آسمان بزمین آمد تا کشته شود وخونش موجب آمرزش گناهان گردد و باز بآسمان رفت وبپدر خود پیوست. خداست و پسر خداست و مریم مادر خداست و اساس دین فرنگی همه ازاین قبیل چیزهاست وبعضی از فرنگیها مدّعیند که هر کس این اصول را بی چون و چرانپذیرد و از آخوند نادان فرنگی که در بیفکری برادر شیخ وهب روفعیست دلیل عقلی بخواهد ازلطف ازلی بی‌نصیب واز رسیدن باسرار ملکوت آسمانی عاجزست ونیز هرایرانی که در دروغگوئی وخیانت وعهد شکنی فردی وجمعی فرنگی شک دارد باید تاریخ و اخبار روزنامه و رادیوی فرنگی

را بخواند وبشنود وزندانهای پراز دزد و محاکم قضائی پراز مرد وزن طلاق‌خواه وبی‌اعتباری عهدنامه های فرنگی همه‌را بیاد آورد تابداند که درفرنگستان گذشته از دزدی قانونی سرقت عادی هم کم نیست و طلاق روز افزونست و ازهر ده مرد وزن طلاق خواه نه نفربعلّت خیانت جفت خود میخواهند رشتهٔ وصلت را پاره کنند وزن و شوهری که هردو بهم خیانت کرده باشند نیز بسیارند وسراسر تاریخ فرنگی پرست ازعهدنامه و خیانت بعهدنامه یعنی جنگ . امّا دروغ را خود داستانی دیگرست . دروغ ماخامست و اغراق آمیز و هر کس دروغ بودنش را ادراک میکند وبحقیقت کاری ابلهانه وبچّگانه است که ضررش همه ازما ونفعش همه عاید دیگرانست . دروغ دروغ فرنگیست که طرّاح و نقشه کش و شاگرد و استاد و مثال ماشین کامل فرنگی پیچ ومهره و چرخ بسیار دارد و دراین خصوص نیز تفاوت همه در کیفیّت نیست . مقدار دروغ یک قرن ایران ازدروغی که دریک‌ماه ازفکر وچاپ ورادیو و ازدهان کشیش وسیاست شناس هریك ازممالك فرنگی بیرون می‌آید نیز کمترست . خلاصه، علّت برتری فرنگی علم اوست نه اخلاقش . اخلاق بشر درهمه جا و همه وقت کم وبیش یکیست . اختلاف در دانشست وآن را باید مسخّر کنیم پس هرچه کورکورانه بتقلید بپردازیم کوشش بیفایده است و یگانه تربیت لازم و مفید برای ما آن تربیت ایرانیست که محورش فارسی و مکانش ایران وزمانش سراسرتاریخ ایران یعنی معرفت بتغییرات وتحوّلات ایران از آغاز تا امروز باشد و هرچیز خوب را از هرکس و هرجا بگیرد و با فکروذوق ایرانی بیامیزد وبفرزندان ایران بدهد وعقیدهٔ راسخ ماآنست که پیشرفت حقیقی ایرانیان و تسخیر تمدّن فرنگی برای ایران بی‌زبان

فارسی امکان پذیر نیست .

فارسی نه تنها زبان علم و ادب ماست . هنر ایران هم جز فارسی زبانی ندارد . موسیقی و نقّاشی و مجسّمه سازی و هر فکری وخیالی و کاری همه باید بفارسی باشد . ایرانی لحن آفرینی که در بهترین مدرسهٔ موسیقی آلمانی درس بخواند و بر گزیدهٔ استاد خود گردد و الحان خوش دلفریب بوجود آورد تا از شعر و نثر خوب فارسی واز جلال داریوش و بزرگی فردوسی وبلای حملهٔ مغول وقتل عام نشابور و اوضاع دربار شاه عبّاس و مصیبت دلخراش شاه سلطان حسین وآثار علم و ادب وهنر ایران آگاه نباشد ایرانی کامل نیست . ازمابوده است واکنون ازمانیست . فرزندیست هنرمند که مادرش را فراموش کرده و از جمع ایرانیان بیرون رفته است و نیز نقّاش ومجسّمه ساز وطبیب و جرّاح وکحّال ومعلّم ومدّرس وصاحبمنصب وسفیر و وزیری که ازتاریخ وزبان وآثارتمدّن مملکت خود بیخبر باشد موجب ننگست نه مایهٔ افتخار .



روزی ازیکی ازبزرگان ایران نکته‌ای شنیدم که هرگزازیادم نخواهد رفت . گفت ودرست گفت که اگردرایران سالی ده هزارکتاب ناقص و بی‌اساس درباب حیوان شناسی و فیزیك وشیمی ومنطق وسایر علوم وفنون تألیف کنند باصل وفرع هیچ علم وفنّی خلل نخواهد رسید چراکه درهریك از شعب معلومات بشری بچهار پنج زبان مهّم عالم هزاران هزار مقاله و کتاب درست نوشته اند ولیکن بلا ومصیبت ملّت ایران آنست که غلط بزبان فارسی راه یابدودرآن جای گزین شود . امروز فارسی درهمهٔ روی زمین یک جلوه گاه بزرگ دارد و آن وطن فردوسی و سعدیست

واگر ایرانیان بدست خویش فارسی را ضایع وفاسد و بیمقدار و بازیچه این و آن کنند دیگران را جز پیروی از اهل زبان چاره ای نخواهد ماند . این بود گفته آن مرد بزرگ وغیراز هوشنگ هناوید هیچ ایرانی در صحّتش شكّ نخواهدکرد زیرا اگرما که درپای چراغ فارسی شاهنامه و گلستان میخوانیم آن را ازسرهوسرانی ویا ازغفلت بکشیم از دیگران نباید غمخواری ودلسوزی چشم داشته باشیم ودر نظر فارسی پرستان این نکته مثل آفتاب روشنست که اگرفارسی بدست فکلی فاسد وضایع شود سایر خلق وعلی الخصوص درست نویسان دقیق عالم فارسی خوب صحیح را زبان مرده وفارسی زشت غلط را زبان زندهٔ ملّت ایران خواهند شمرد وحقّ با ایشان خواهد بود .

ما عاشق فارسی درست خوبیم واز پرستیدن این معشوق شیرین زبان بشنیدن سخنان باطل ملامتگران بی‌ذوق گران جان نمیپردازیم .فارسی معشوق ماست و در کمال وجمال و ملاحت و بلاغت درهمهٔ عالم یکتای بیهمتاست . عروسیست همیشه جوان که از زردشت وداریوش نشان دارد و اکنون بیش از هزار سالست که استادانی از قبیل فردوسی و حافظ بآرایش او پرداخته اند . با اینهمه باید گفت که اگر بوجود آوردن و پروردن چنین زبانی مشکل و یامعجز باشد فاسد کردنش آسانست . از نابودشدن زبان فارسی نه آسمان بزمین خواهد آمد و نه پیشرفت علم و هنر در اروپا و امریکا سرموئی از راه طبیعی خود منحرف خواهد شد . اکنون که بزبان انگلیسی وآلمانی وفرانسه هرسال چندین هزارکتاب افزوده میشود دانندگان زبان فارسی بنویسندگان و مؤلّفان و مصنّفان چه مددی میرسانند ویا لااقلّ از آثار ایشان چه نفعی میبرند که فردا

بمحو زبان فارسی این رشته پاره گردد . اگر فارسی که یگانه وسیلهٔ پیشرفت حقیقی ماست ازمیان برود جزما که ضرر خواهد دید ؟

جای شرح و وصف فارسی دراین رساله نیست . هرملّتی غیراز ماا گر زبانی باین و سعت و خوبی و شیرینی داشت تا امروز دوسه هزار کتاب درباب آن نوشته بود و دراین خصوص یك کتاب هم نیست . درآن روز که مردم خفته ایران ازاین خواب گران بیدار شوند راجع بفارسی که یکی ازبهترین زبانهای‌عالمست نیز کتب بسیار تألیف‌خواهند کرد. آنچه باید دراین جا باختصار نوشت و گذشت آنست که زبانهای کامل اروپائی از قبیل فرانسه و انگلیسی مثل هر زبان دیگری در ابتدا ناقص و کم لغت‌بوده وبتدریج بمرحلهٔ کمال رسیده است . آثارمراحل ابتدائی زبان فارسی در دست نیست وآنچه ازنظم و نثر فارسی بجامانده یادگار عهد کمال‌زبانست‌وفارسی ازقدیمترین زبان‌زندهٔ فرنگی‌چندین قرن قدیمتر و ازین حیث مهمترست زیرا که فارسی چندین صد سال پیشتر از هر زبان مهّم فرنگی کامل وپخته بود وا گر همّت باشد باچنین زبانی تسخیر کردن تمدّن فرنگی کاری مشکل نیست . نخستین روزی که مردم ایطالیا و فرانسه و انگلیس و آلمان و روس درباب علم و ادب و هنر بزبان ملّی خود کتاب نوشتند زبانشان صد یك لغات و اصطلاحات فارسی امروز را نداشت ودرستی وناپختگی درمرحله ای بود نظیرفارسی لااقلّ دویست سال‌پیش ازایّامی که رودکی بزبان فارسی بلیغ عهدخویش چنین‌شعری روح پرور گفت . کمال بلاغت فارسی عصر سامانی خود دلیل آنست که جز بزبانی که سالیان دراز پرورده و مستعدّ قبول فکر باریك ومضمون دقیق‌عالی ومطلب تاریخی وفلسفی شده باشد شعری باین خوبی نمیتوان

گفت و نثری باین دلپذیری که ترجمهٔ تاریخ طبری نمونه‌آنست نمیتوان نوشت .

فارسی ازهیچ یك از زبانهای‌مهّم عالم سخت ترنیست . این نر و ماده بودن اسم درفرانسه چیست ؟ پانرست و دست ماده نان نرست و آب ماده مکزیك نرست و اسپانیا ماده واین ازمشکلات زبان فرانسه یکی بیش نیست . در آخر اکثر لغات فرانسه یك و گاهی بیش از یک حرفست که نوشته میشود وبتلفّظ درنمی‌آید و باید املای یکایك آنها را بخاطر سپرد . صرف افعال فرانسه هم آسان نیست و برای آموختن آن کتب مخصوص نوشته‌اند . انگلیسی نیز چنانکه جمعی پنداشته اند سهل نیست صرف ونحوش ساده‌تر امّا تلفّظش بسیار مشکلتر و املای‌لغاتش دشوارتر و اصطلاحاتش بیشمارست و آلمانی ازاین هردو سخت ترمیباشد .

باید دو دلی را از خود دور کنیم و فارسی یادبگیریم تابتسخیر تمدّن فرنگی‌قادرشویم . تغییر خطّ ولغت‌تراشی که موجبش نادانی وخودنمائی و پشتیبانش فکلی باشد کارما را بجائی نخواهد رساند. بگذارید ده بیست سال دیگرهم بگذرد تاببینیم کسانی‌که بخیالات باطل‌خطّ ولغات جایگیر شده در زبان خویش را عوض کردند از این تغییرات چه فایده خواهند برد . این کار های بچّگانه خود فریبیست نه فرنگی فریفتن . اهل‌فرنگ خوب میدانند که سکنهٔ مصر و شام عربی الفبا از مردم آلبانی و یوگوسلاوی لاتینی الفبا متمدّنترند . مگر بهترین کتب علمی و ادبی عالم بزبان ساده وخالص وحشیانست ؟ مگر هرمملکتی که ازفرانسهٔ عهد لوئی چهار دهم بیسواد کمتر دارد در علم و ادب و تمدّن از فرانسه آن ایّام برترست و برای قبول و اقتباس تمدّن جدید فرنگی آماده‌تر ؟ پس

باید دراین امور دقیق تأمل کنیم وبی گدار بآب نزنیم و گرنه مثل اشخاصی که بی تحقیق و برخلاف رأی فضلای مجرّب نکته دان خود باین قبیل کار ها پرداختند پشیمان وحیران خواهیم شد و نه راه پیشرفت خواهیم داشت و نه طریق باز گشت .

کارسست عنصری بعضی ازخواصّ ما بجائی کشیده که امروز آشنائی با چند کلمه از زبان فرنگی مایهٔ افتخارست و ندانستن فارسی موجب ننگ نیست . تا روزی که باین فارسی حرف میزنیم و کتاب مینویسیم خواصّ ما ، وزیر وسفیر وصاحبمنصب ومعلّم واستاد وطبیب مشهور واین قبیل اشخاص باید فارسی را هرچه کاملتر وازهرزبان دیگر بیشتربدانند و باصول قواعد عربی نیز آشنا باشند و گرنه درایران جزءِ عوام النّاسند. عربی دراین ایّام هم یکی ازالسنهٔ زندهٔ مهّم عالم وزبان چندین مملکتست و کتب عربی بخلاف تصوّرباطل فکلی همه درفقه وحدیث نیست و هزاران کتاب معتبر در تاریخ و علم وادب باین زبان تدوین شده و اکنون هم آنچه بعربی نوشته میشود صدبرابر فارسیست وهرایرانی که اندکی ذوق و کمی عقل داشته باشد میتواند بیاد گرفتن اصول زبان عربی که برای مادشوار نیست پس از مدّتی قلیل بگنجینهٔ کتب عربی راه یابد و گذشته از آشنائی بزبان چندین مملکت عربی زبان از کتب و مقالات عربی که قسمت مهمّی ازتاریخ چهارده قرن ایران درآنها مندرجست نیزبهره ببرد. اکثرفضلای فرنگی بدو زبان مردهٔ یونانی ولاتینی وبسه زبان انگلیسی وفرانسه وآلمانی آشنا هستند وفاضل ایرانی هم امروز گذشته ازآشنائی بزبان فارسی و زبان زندهٔ فرنگی باید بجای لاتینی ویونانی که بکار تمام فضلاي مانمی آید عربی یاد بگیرد وغیر از این چاره ای ندارد .



هیچ ملّتی نمیتواند حتّی بقدر چشم برهم زدنی درهیچیك ازمراحل علمی و ادبی و اجتماعی متوقّف بماند باین دلیل سادهٔ روشن که کلّ اجزایش یعنی افراد مردم دائم در تغییرند. زبان یعنی دقیقترین و کاملترین مظهر فکر هرملّت نیز تابع این سیر طبیعیست و دائم درتحوّل و تغییر. پس بحکم عقل منکر تغییر نمیتوان بود وما که پیشرفت حقیقی پایدار را در معرفت خواهی واستقبال از افکار نو وتوجّه بگفته ونوشتهٔ دور از تعصّب اهل فضل میدانیم ازعقاید جدید درهرباب واز تغییرات وتحوّلات طبیعی نمیترسیم و درنظر ما هرآنچه موافق مصلحت ومطابق اصول علم ومنطق باشد مقبولست ومسلّم ولیکن این مطلب نیز بدیهیست که هرکس که تغییر طبیعی ضروری را از بدعت و پیشنهاد درست را از پیشنهاد نادرست نشناسد گول خواهد خورد و بظاهر فریفته خواهد شد وغیر از سرگردانی از عمر حاصلی نخواهد دید.

ما که بنگاه داشتن رسوم وصفات خوب وبمحو کردن عادات وصفات بد ملّی و بآماده ساختن زبان برای قبول دقیقترین مطلب علمی وفلسفی وفنّی و بمطالعهٔ تمدّن فرنگی و اقتباس از آن معتقدیم سختگیر نیستیم و از پیشنهاد و عقیده و نظری که علّتش جهل وخود نمائی نباشد ترس نداریم و متّه بخشخاش نمیگذاریم. میگوئیم و برای آنکه کسی را عذری وبهانه‌ای نماند مکرّر خواهیم گفت که مدّعی اصلاح امور، آنکه میخواهد برای مدرسهٔ ایران موادّ درس وطریقهٔ تربیت معلّم واستاد تعیین کند ویا درباب سیاست واقتصاد طرحی بریزد و یا لغت والفبای این ملّت را تغییر بدهد، خلاصه، هر که خودرا ازخواصّ این مملکت میشمرد باید

بحکم عقل و انصاف درخصوص تاریخ وجغرافیا و تمدّن وزبان وطن خود نیز لااقلّ بقدر معلّم مدرسهٔ متوسطهٔ دانمارك اطّلاع داشته باشد. عقیدهٔ ما اینست که اگر از هرده ایرانی که بتوانند صد خطّ دیباچه گلستان را بی‌غلط بخوانند و پنجاه خطّ از زبان فرنگی را بفارسی کم غلط ترجمه کنند و بقدر معلّم مدرسهٔ ده فرانسه بزبان و تمدّن مملکت خود وقوف داشته باشند شش نفر بتغییر الفبا ولغت و یا راجع بهر امر دیگری مربوط بمعقولات و منقولات رأی بدهند حکمشان را باید پذیرفت و از هموطنان خود میپرسم که اگر نادانی و فضل فروشی وبیخبری از اصول ودقائق تمدّن ایرانی و فرنگی باعث عقاید فکلیانه نیست پس چرا عامّهٔ فضلای ایران همعقیدهٔ فکلی نمیشوند وچرا درمیان مدّعیان راهنمائی این ملّت حیران بی رهنما کسانی فکلی شده اند که نمیتوانند یك ورق از کتاب فارسی‌را بی‌غلط بخوانند؟ ده دوازده نیمه فاضلی که جزئی‌دانشی دارند و با اینهمه با فکلی بظاهر متّفق و همزبانند کسانی هستند که ریاست برهوشنگ هناوید وامثال اورا بر گمنامی درجمع مخالفان فکلی ومنافع ناچیز و ناپایدار خویش را برمصالح این‌ملك وملّت رجحان میدهند.

تسخیر تمدّن فرنگی کاریست بسیار دقیق و فکر درست دقیق میخواهد و رابطهٔ میان فکر و زبان برهر که اندکی فکر دارد خوب روشنست. پس یکی ازلوازم تسخیرتمدّن فرنگی آنست که تمام لغات و اصطلاحات موجود را جمع وحدّ و معنای هریك را بدقّت معین کنند و نیز بتدریج ومطابق اصول لغت سازی کلمات ضروری برفارسی بیفزایند.

هیچکس منکر آن نیست که فارسی برای آنکه در شرح و بیان هرعلمی وفنّی چنانکه باید گویا و توانا شود چندین هزار لفظ دیگر

میخواهد و این الفاظ شامل هرچیزیست که بتصوّر و تلفّظ آید از فرفر ماشین تااسم جغرافیائیونام بزرگان عالم وهراسم خاصّ ولغت واصطلاح مربوط بسمساری و نانوائی وطبّ و جرّاحی وپل‌سازی وفیزیك ومعماری وکشتی رانی وسایر چیزها . امروز درایران مملکت اسپانیا را اسپانی و گاهی اسپانیول هم‌میخوانند وغیراز پانصدششصد اسم جغرافیائیوشخصی خارجی از قبیل مصر وچین وآلمان واسکندر وافلاطون و ارسطو باقی اسمهارا هرکس بدلخواه خود مینویسد . این خطاست ویکی ازکارهای لازم تعیین تلفّظ نزدیك بطبع زبان فارسی این قبیل اسمها و پیشنهاد طریقهٔ نوشتن آنهاست بوضعی که همه پیرو آن باشند و هرکس ازهر گوشه‌ای تلفّظی واملائی ازخود نسازد . درکتاب لغت هرزبان که برای عامّهٔ مردم تدوین میشود کلمات و اصطلاحات و معانی حقیقی و مجازی درجست امّا اگر کسی بخواهد معانی‌لغات و اصطلاحات خاصّ هریك از شعب علوم و فنون را بشرح و تفصیل بداند باید بکتب مخصوص از قبیل لغات موسیقی ولغات نظامیولغات فلسفی و لغات مالی و اقتصادی رجوع کند ومجموعهٔ کامل لغات و اصطلاحات هرزبان مرکّبست از تمام انواع این کتب لغت .

لغت سازی کاری بسیارمهمّ وتدریجی ودارای قوانین واصول مسلّمست و علم و دقّت و ذوق وفکر روشن و گوش آهنك شناس وآشنائی بجمیع قواعد زبان وتبحّر وعلی‌الخصوص طبع لغت‌سازی میخواهد وکارهرکس نیست . برای شعرگفتن طبع شعر لازمست وبرای لغت ساختن هم‌استعداد و قریحهٔ خاص و ممارست و تأییدات الهی ضروریست و هر ایرانی که اندکی ذوق وکمی عقل داشته باشد لغت بد زشت‌گوش خراش نه میتراشد ونه میفروشد و نه میخرد . اگرلغت تراشان بیمایه بگذارند زبان فارسی

هرسال بقدر احتیاج و درخور گنجایش خود از اهل ذوق ومعرفت و یا از انجمنی که اعضایش ازجهل خود واز فضل فروشی یکدیگر نترسند و در همهٔ عمر لااقلّ پنجاه هزار کلمهٔ صحیح بفارسی نوشته باشند لغات جدید لازم قبول خواهد کرد واز لغات سالهای پیش ناهموار و نا مناسب و ناجنس را بیرون خواهد ریخت واز کارهای مفید چشم و گوش باز کن یکی آنست که مقدّمهٔ کتاب لغت بزرك انگلیسی موسوم بلغتانگلیسی اکسفورد ویا مقدّمهٔ یکی از کتب لغت معتبر فرنگی را بفارسی ترجمه کنند تا لغتبافان ایران و علی الخصوص کسانی که دائم از فرنگ و طریقهٔ علمی و ادبی فرنگ حرف میزنند رسوا شوند و هموطنان من نیز بدانند که لغتسازی عاقلانه را با لغت تراشی سفیهانه چه فرقهاست و تفاوت کار درست وعمل نادرست چیست ومرد کارهای دقیق کیست .

هریك از فضلای ممالك متمدّن فرنگ بچندین زبان آشنائی دارند ولیکن درمیان ایشان یکی هم نیست که هیچ زبانی را از زبان مادری خود بهتر بداند و هر که چنین ادّعائی کند از ابلهیست چرا که وی را بی تربیتخواهند شمرد . ایران روزی بزرگست که همه فضلای آن بعربی و بدوسه زبان مهمّ دیگر خوب آشنا باشند ولیکن درجمع ایشان یکی هم نتوان یافت که هیچ زبانی را بهتر از فارسی بداند .

کار کسانی که بخواهند فارسی را از چنگال فکلی برهانند و بوسیلهٔ آن تمدّن فرنگی‌را تسخیرکنندآسان نیست . ازبخت بدمقارن ایّام تاخت و تاز فکلی در ایران اهمیّت فارسی در عالم کم شد. همخطّی ترکیّه باایران ورابطهٔادبیچندینصدسالهٔ فارسیوترکینا گهان ازمیان رفت وبعقیدهٔ من ازاین پیشآمد بهردو ملّت همسایه ضرررسید امّا زبان

ما کمتر بود . دیگر در استانبول گلستان و بوستان چاپ نمیشود و فضلا و ادبای ترک برمثنوی و دیوان حافظ شرح و تفسیر نمینویسند و شعر فارسی‌ازبر نمیکنند . دولت افغانستان میکوشدکه پشتورا جانشین فارسی سازد و رنگ و رونق فارسی در این کشورامروز مثل ایّام قدیم نیست . مشتی ازایرانیان بیخبربخطا تصوّر میکنند که درهندوستان فارسی زبان بسیارست . در همهٔ هندوستان جز معدودی از تجّار ایرانی مسلمان هیچ فارسی زبان نیست . کسانی که درایّام قدیم فارسی میخواندند اکنون زبان شکسپیر را بر زبان فردوسی اختیار کرده‌اند و پارسیان بگجراتی تکلّم میکنند و فارسی در هندوستان ده یک اعتبار پنجاه سال پیش و صد یک قدر و منزلت دویست سال پیش را ندارد . در فرنگ هم این دفتر را بسته اند نه مُهل آلمانی نژاد مقیم فرانسه مترجم شاهنامه را جانشینی هست و نه اِدْوارْد ِبرون‌انگلیسی‌را نظیری ، نه عمّال‌انگلیسی مأمور هندوستان فارسی میخوانند و نه شعرا و نویسندگان فرانسوی وانگلیسی‌وروسی بترجمهٔ نظم و نثرخوب ما چنانکه باید توجّه مینمایند. در فرنگستان روزبازار فارسی گذشته و ازآثار علم و ادب مشرق سخن بیشتر در فلسفه و شعر هندی و زبان چینی وژاپونیست . عربی باعتبار نخستین خود باقیست و فاضل عربی دان و شاگرد عربی خوان فرنگی چندین برابر بیش از کسانی هستند که بزبان ما توجّه دارند و در این میان ما خود نیز فارسی را بازیچهٔ خویش کرده ایم وهرروز ببهانه‌ای از قدرش میکاهیم و بفاسد کردنش میپردازیم .

نوشته‌ام فارسی یگانه وسیلهٔ تسخیر تمدّن فرنگیست ولیکن مقصودم آن نیست که فارسی یاد گرفتن افسو نیست که علوم و فنون فرنگی را

مسخّر ما خواهد ساخت. نکته آنست که فارسی آموختن نخستین شرط لازم پیشرفت کارماست و کسب معرفت جز از راه فارسی برای ایرانی ممکن نیست مگر آنکه جمعی را عقیده بر آن باشد که باید از همسایگان خود یک پلّه هم بالاتر برویم و بتغییرخطّ ولغت نیز قانع نشویم و زبانی دیگر اختیار کنیم، زبانی که بافارسی و تاریخ ایران هیچ رابطه نداشته باشد و در نظرما لغت نا درست تراشیدن و الفاظ زشت و غلط «ارتش» و «سر گرد» و «افسر» و «خلبان» رائج کردن واز «دانشنامهٔ دانشجویان دانشکدهٔ دام پزشگی دانشگاه» حرف زدن و بعباراتی از قبیل:

«در آمار آموزشی و پرورشی برای بررسیهای چندی در فروزه های»
«مردمی دو روش یافت میشود(۱) روش کواسی (۲) روش جزانی. اگر»
«کامهٔ ما تنها بررسی دربودن یا نبودن فروزهٔ ویژه‌ای دردانش آموزانست»
«باید روش کواسی را بکار برد ... خوشبختانه دربیشتر بخشهائی که ما»
«درجستجوهای پرورشی خود با آنها برمیخوریم همچنانکه در نگار»
«(۱۹) دیده میشود چاولگی بخش کم بوده وشمارهٔ بسیاری ازاندازه ها»
«پیرامون میان‌میدان بخش چگالیده گشته‌اند. برای‌این گونه بخشها»
«پیرسن دیسهٔ سادهٔ آروینی برای ایارگیری تندارزش نزدیك نمای‌راستین»
«بدست آورده‌است. نزدیکی‌این دیسه‌برای‌بیشتر کارهای‌آماری بسنده»
«میباشد. ولی برای‌آنکه بتوان‌ارزش نزدیك نمای‌راستین‌را ازروی‌این»
«دیسه ایارگیری نمود دربایست‌است که نخست‌میانگین‌حسابی‌ومیانهٔ‌بخش»
«بسامد رابدست آوریم ومادرهمین بخش روش‌ایارگیری این‌دوفرهنگاخ»

را خواهیم گفت...» وقت فرزندان ایران را ضایع کردن هزاربار بدتراز آنست که فارسی را بکلّی ازمیان ببرند وزبانی دیگراختیارکنند.

نکته آن نیست که چرا کتابی سراسر پر از این ترّهات در طهران چاپ شده است . متعصّب ساده لوح قابل ترحّم در این عالم کم نیست و ما بحکم آزادیخواهی معتقدیم که اگر کسی بخواهد افکار غلط و مطالب بچّگانهٔ را بلفظی که خود بافته و الفبائی که خود ساخته است در میان خلق منتشر کند چنین شخص بیکاره‌ای هم در کار خود آزاد باشد بشرط آنکه خرج چاپش را از کیسهٔ خود بپردازد . نکتهٔ دانستنی و نوشتنی آنست که این کلمات و عبارات عجیب و غریب از کتابیست که بدستور « وزارت فرهنگ » مملکت فردوسی و مولوی و حافظ تألیف شده است و توجّه ما بکتاب مذکور نیز بعلّت این دستور وزارتیست و گرنه چنین کتابی لایق اعتنا ، آن هم درچنین رساله‌ای ، نیست . در پشت کتاب نوشته اند: « توانا بود هر که دانابود » آیا نوشتن این کلام بزرگ درپشت مجموعه‌ای که یك خطّش فارسی نیست جز توهین فردوسی و ریشخند کردن هموطنان فردوسی چیزی دیگرست ؟ آری « توانا بود هر که دانا بود » امّا فراموش نباید کرد که « ز نادان ناتوانتر کس نباشد » و نادان ناتوان آن مردمان ساده لوح عاجزی هستند که میخواستند زبان چندین قرنهٔ یك ملّت بزرگ را بازیچهٔ این و آن و غلط نویسی را ترویج و تجویز کنند ولی بلطف خداوندی بدلخواه خود نرسیدند و بانجام دادن عمل ناشایستی که درخور فهم قاصر و فکر کوتاه ایشانست هرگز موفّق نشدند .

اگر سالی پنجاه هزار کتاب بزبانی که دشمن فارسی مینویسد در ایران چاپ شود آیا یك نکته از تمدّن فرنگی برما روشن خواهد شد ؟ آیا بیچارگانی که بزبان جنّ و پری کتاب مینویسند و حیله گران کم فضلی که بتشویق ایشان میپردازند شمارا بعلم و ادب و بتمدّن فرنگی

رهبری میتوانند کرد ؟ آیا کسانی که خودرا فاضل وادیب وشاعرومحقّق و متتبّع میشمرند وآن مردانگی ندارند که لااقلّ باین اعمال سفیهانه اعتراض کنند سزاوار احترامند و باین آب و خاك و باین زبان فارسی که بزرگترین میراث ماست معتقد و دلبسته‌اند ؟

پس اگررابطهٔ میان فارسی و تسخیر تمدّن فرنگی‌را بآن چشم که من میبینم شما نیز مشاهده میکنید باید همعقیده وهمزبان‌من‌شوید و بگوئید که پیشرفت‌حقیقی‌و بهبوداوضاع و کمال‌معنوی‌ایران‌و گرفتن تمدّن فرنگی و آموختن هرنوع علم ومعرفت‌همه موقوف‌بآنست که‌فارسی را ازشرّدشمن نگه داریم و بی‌هیچ تعصّبی نقصش‌را از کمالش بشناسیم‌و نقائصش‌رارفع کنیم و در تکمیلش بکوشیم وفارسی را خوب یاد بگیریم وخوب یاد بدهیم و علوم و فنون و السنهٔ دیگران را نیز هر چه خوبتر بقدر وسع خود بیاموزیم و دائم برخزینهٔ فارسی بیفزائیم تا زبان ما که جایگاهش کتب و رسائل دیروز و کلام منطوق و مکتوب و مفهوم امروز ماست مستعدّ بیان دقیقترین نکتهٔ علمی و فنّی و فلسفی و لطیفترین افکار و تصوّرات ادبی شودچرا که برای پیشرفت غیرازین راهی نیست . باری هرفرانسوی که باشعر و نثر راسین و وُلتر و شاتوبریان آشناست مهندس نیست امّا آن مهندس‌فرانسوی‌که بتواند پیش از یادگرفتن قواعد زبان وخواندن کتب ادبی معتبر و از برکردن کلمات وعبارات مشهور و دلنشین مهندس شود و یا یك مقالهٔ درست درباب کار خود ویا یك کاغذ بی‌غلط بنویسد درهمهٔ فرانسه‌کجاست ؟ هرانگلیسی‌که ترجمهٔ فصیح توراة وانجیل وگفتهٔ آبدارشکسپیر وترجمهٔ بلیغ رباعیّات خیّام واز نظم و نثر دلکش‌انگلیسی چندین کتاب خوانده باشد نه نقّاشست و نه موسیقی‌شناس لحن آفرین

نه مدرّس فنّ جرّاحیست و نه مؤلّف کتاب اقتصادی امّا در سراسر ممالك انگلیسی زبان کدامست آن هنرمند وعالم و ادیب و آن طبیب ده نشین و معلّم دبستانی کـه انگلیسی ندانسته وشعر و نثر خوب نخوانده و از برنکرده و ذوق و عقل خود را نپرورده باشد و بتواند تصویری دلپذیر بکشد و کتابی درست و یا مقـاله ای بی غلط در باب علم و ادب و هنر بنویسد ؟

هر ایرانی که بباغ خرّم زبان فارسی راه داشته باشد و گلزار ولاله زار و درختان بارور و سایه گستر و کنج آرام بخش و سکوت آور و گوشهٔ خیال انگیز روح پرورش را از یکدیگر بشناسد نه باسرار بلاغت شعر انگلیسی ونثر فرانسوی و رمان روسی خواهد رسید و نه فلسفه وعلم و موسیقی آلمانی را خواهد فهمید، نه بعلم وادب وقانون یونان وروم قدیم آشنا خواهد شد و نه بدستگاه عظیم صناعت و تجارت امریکا ، نه رادیو خواهد ساخت و نه چوب کبریت . پس ماهم معترفیم که فارسی دانستن بتنهائی کافی نیست ولیکن آیا تصوّر پذیرست که ملّت ایران ، نه چهارصد پانصد ایرانی سست عنصر اروپا پرست گریزنده از ایران و زبان فارسی ، باین کارگاه پرنقش ونگار عالم وباین عجائب فکر و ذوق بشر وباین تمدّن ایرانی و فرنگی وعرب وهندی و هر تمدن دیگری بطریقی غیراز زبان فارسی پی ببرد ؟

بحکم عقل و بموجب سوابق تاریخ ملل عالم از یونانی و رومی قدیم تاروسی وژاپونی امروز هیچ ملّتی بی زبان دقیق کامل ترقّی پایدار نکرده وازینروست که مافارسی را بجان دوست میداریم وبرخود فرض کرده‌ایم که در حفظش بکوشیم و با دشمنش بجنگیم زیرا که فارسی زبانیست

خوب و پرمایه و قابل بقا، چشمه ایست که ایرانیان همه از آن آب حیات میخورند و روح و فکر و ذوقشان بآن زنده است پس هر که آب پاك این چشمهٔ روشن را تار کند و بگل آلود کردنش بپردازد و چیزهای زشت بدبو ازقبیل « استخوان دنبالچه »و« بزرگك سیاه رگك زبرین» و « شکمچه های مغز » درآن بیفکند و دربنیان زبان فارسی که اساس ملیّت ماست ، آن‌هم دراین ایّام پرآشوب، خلل اندازد اگر غافل نباشد جاهلست و ایرانیان عاقل نکته دان هرگز آشنایان گمراه خود را که بامید آب و نان بادشمنان فارسی همراهی کرده‌اند نخواهند بخشید مگر آنکه این گناهکاران سر افکنده و پشیمان بآستانهٔ زبان فارسی بیایند وازکار بد خود توبه کنند وازدرگاه فردوسی‌وسعدی عفو بخواهند چرا که این گروه نیز گناه عظیم بر گردن‌دارند. عیسویان میگویندکه مسیح در حقّ کشندگان خویش دعا کرد و گفت « ای پدر برایشان ببخشای چون نمیدانند که چه میکنند » و لیکن آیا برای آن جمع قلیلی که میتوانند شاهنامه و بوستان را بی‌غلط بخوانند وازنظم ونثر فارسی لذّت روحانی ببرند وبا اینهمه برروی فردوسی وسعدی شمشیر کشیدند چنین دعائی میتوان کرد؟ این گناهکاران میدانستندکه بموافقت بامردم نادان لغت تراش روح فردوسی و سعدی را میآزارند و برپیکر زیبای فارسی سنگك و کلوخ میاندازند. در قرآن آمده است که « اِنّ اَلّذینَ کَفرُوا بَعدَ ایمانِهِمْ ثُمّ اْزدادُوا کفراً لَنْ تُقبلَ توبتهمْ وَ اولئكَ هُمُ الضّالّون » با وجود این باید ازخدا بخواهیم که این گمراهان را براه راست هدایت کند و تادیر نشده است توفیق توبت عنایت فرماید.



تمدّن فرنگی را میتوان بسپاهی تشبیه کرد مرکّب از صد میلیون سرباز . هر کتاب معتبر فرنگی که بایران بیاوریم و هر ترجمهٔ درستی که بدست ایرانی بدهیم و هر طرح و نقشهٔ کارخانه و عمارت و ماشین و هرقالب و نمونهٔ مجسّمه و هرسواد و عکس پردهٔ نقّاشی مهّم و هر گیاهی و لباسی و سلاحی وهرچیز معرفت آموزی ازهرجا وهروقت که درایران جمع کنیم و شرح و تفسیرش را بفارسی بی‌غلط بنویسیم بآن می‌ماند که یکی‌ازسربازان این سپاه عظیم را اسیروخدمتگزارخود کرده باشیم .

شرط عقلست که پیش از روز مصاف حربهٔ خود را تیز کنیم و چون دراین‌جنگ فکر و ذوق سلاح مازبان فارسیست‌بایدآن را بچشم خرده بینی بنگریم و در کامل کردنش بکوشیم و دراصلاح فارسی تعصّب وعلم فروشی‌وتقلید و کوته نظری‌همه‌را ازخود دور کنیم‌ولیکن‌باید بیاد داشته باشیم که مردجنگی آشفته فکررا شمشیر هرچند برنده باشد فتح‌حاصل نخواهد شد پس برماست که بآشفتگی فکر و تشویش خاطر و باین دودلی وحیرانی که اکنون دامنگیر ماست نیز توجّه کنیم و سرچشمهٔ این معایب را بشناسیم .

امروز شیخ وهب رو َفعی وهوشنگ َهناوید و هرشیّادی و نادانی و گمراه کننده‌ای بانگی‌وغوغائی برآورده وایرانیان را سرگردان کرده است . یکی مدّعی ترویج فکر پیغمبریست که گفت علم آموختن برهر مسلمان واجبست وبا اینهمه بیعلمی‌را شعارخویش ساخته‌ودیگری‌هزار دروغ در افواه عوام انداخته و فرنگستان را در نظرخلق رّقاصخانه ای پراز مردم مست و خراب و بیکاره جلوه گر کرده است . یکی میگوید

که ایرانی فرانسه رااز فرانسوی بهتر حرف میزنند ودیگری گمان میبرد که روسی دلیرجنگاور وانگلیسی کشتی‌سازدریانورد سودا گر از شعر بیزارست . یکی بیخبر از درس اوّل تمدّن فرانسوی و باین خیال باطل که ایرانی کتاب این تمدّن‌را خطّ بخطّ و کلمه بکلمه‌خوانده وآثارش رااز اول تاآخر دیده وسنجیده است فیلسوف وارمینویسد که تقلید ازتربیت لاتینی موجب تنزّل ماست و دیگری غافل ازسفرهای پرخطر سیّاحان و کشتیبانان انگلیسی که‌بعزم کسب علم و معرفت ویا بقصد جهانگیری و تجارت بدشت وصحرا ودورترین دریاهای‌عالم میروند ونیز بیخبر از رنج وزحمت استادان وبزرگان علم وادب انگلیس که ده سال برسر تحقیق‌در یکی‌ازمسائل کم‌اهمّیت علمی وبیست‌سال برای ترجمهٔ یك کتاب ویك عمر در افسانه های ایسلاندی ویا در باب سه چهار کتاب یونانی و لاتینی کار میکنند بما میگوید که تربیت انگلوساکسون کیمیای سعادت ماست و بیچاره تصوّرمیکندکه درخت گران قیمت‌تربیت انگلیسی‌جزدرانگلستان در جای دیگر بارور خواهد شد . تربیت انگلیسی را میپسندد چرا که تربیت انگلیسی بخطا در نظرش همه ویسکی خوردن و رقصیدن و کم درس خواندن و فرانسه بد تلفّظ کردن و بفوتبال بازی و اسب دوانی و شرط بندی عمر گذراندنست . یکی راعقیده برآنست که هرنقص وعیبی در ایران از اسلامست و تمدّن دورهٔ اسلامی ایران بی ارزش و اعتبار و اگربگوئید چنین نیست و آثار ادبی کم نظیرفارسی را حجّت بیاورید از لجاج و عناد دست برنخواهد داشت و در بیمقدار کردن نظم و نثر عالی فارسی خواهد کوشید ودیگری مدّعیست که‌الفبای لاتینی ودین عیسوی دو برات آزادی از فقر و پریشانیست واگربجهل و تنگدستی پرتقالی

و اسپانیائی و بسیاری از عیسویان لاتینی الفبای دیگر و بعلم و ثروت اکثر ممالک اسلامی درقرونی که بحملهٔ تاتارسرآمد اشاره ای کنید جز فحش‌ودشنام بعرب ومدح‌وثنای‌بیجای فرنگی درهرجا ودرهرمرحله ای ازتمدّن که باشد جوابی‌نخواهید شنید . باری، بهمن دراز گوش میگوید که باید بدین زردشتی درآئیم‌وبالفبای لاتینی بنویسیم ومشکل‌مایکسره حلّ خواهد شدوهوشنگ هناوید معتقدست که مشکل گشای مابیدینی و الفبای اوستائیست و دراین میان مبلّغ یعنی‌آخوند فرنگی میخواهد با ترجمهٔ نادرست و نارسای توراة و انجیل و با افسانه هائی که مرغ توی دیگ هم برآنها میخندد همزبان ناصرخسرو وخیّام ومولوی را بملکوت برّهٔ خدا رهبری کند و بیچاره میکوشد تا بفارسی دست و پا شکسته و بدلائلی سست تر ازعهدنامه‌های فرنگی بما ثابت ومسلّم سازد که معراج محمّد دروغست ومعراج مسیح راست، بهشت‌وجهنم چنانست که اومیگوید نه چنانکه ما پنداشته ایم و در دنیائی‌که پسر بی پدر مریم خداست محمّد بن عبدالله پیغمبرهم نیست و راه نجات‌ابدی ما وهمهٔ عالمیان ایمان بسه گانگی خدای یگانه و اقرار بیگانگی خدای سه گانهٔ اوست و از سر بیشرمی و بر خلاف قاعدهٔ ادب و انصاف دین مردمی را پست و سبک میگیرد که پیغمبر اوراعیسی علیه‌السّلام میخوانند وبهزاران هزارایرانی که از چهارده قرن پیش تا امروز باین دین معتقد بوده اند ابله وار میخندد . شیخ وهب رو فعی نادان تیره بخت هم دین را مخالف علم و آزادی‌جلوه میدهد و ترقّی خواهان را از خود میرنجاند ومیگریزاند .

تحقیق و تتبّع در سرچشمهٔ پریشان خیالی و سر گردانی ما خود کتابی میخواهد ولیکن‌اینقدر میتوان گفت که هوشنگ هناوید یعنی

فکلی و مبلّغ یعنی آخوند فرنگی بیش از هر کس فکر ما را آشفته کرده اند . اکثر عقاید سخیف راجع ببدی الفبای فارسی ومخالفت اسلام باترقّی از این دوظهور کرده ودرافواه افتاده‌است . یکی دشمنیست نادان و خانگی ودیگری بیگانه ایست خود پسند که اگر بتواند دین عیسی و خرافات فرنگی را بجای نوشته های کانْت و داروین در ایران رائج سازد هیچ دربند آن نخواهد بود که‌ایرانی زبان و سوابق علم ومعرفت خود را از دست بدهد و قرنها عمر خویش را مثل آخوند های فرنگی بکشف اسرارسه گانه بودن خدای یگانه بگذراند. باری، درنظراوایران بی تمدّن‌همدین حبشه برایران‌مسلمان فردوسی پرور برتری دارد وباین علّت در گوشه و کنار در کمینست تا یتیمی بینوا و دهقانی ساده لوح و بیماری بی طبیب و دوا بدست‌آورد و اورا بحیله و تزویری که قلم از نوشتنش شرم‌دارد بملکوت برّهٔ خدا برساند . آخوند فرنگی دشمن علم و مروّج خرافات فرنگیست و گرنه از میان چندین هزار کتاب فرنگی‌ترجمهٔ افسانه‌های جهودان را برای ما ارمغان نمیآورد . اگرمبلّغ میخواهد چشم ما را باز کند چرا پیوسته از اسلام بد میگوید و عقاید مخالف دین عیسی و اسلام هر دو را در مقابل ما نمیگذارد تا ببینیم از این دو کدام را باید قبول کرد . سند خدائی عیسی را برسند پیامبری زردشت ومحمّد چه رجحانست و کدام مهر وامضائی درآنست که در این نیست واسقف شرابخوار خوشگذران قصرنشین را بر شیخ وهب روَفعی بکدام علّت باید برتری داد ؟ این نادان را باز عذری هست . میتواند بگوید که اگر چیزی بخوانم شاید کمتر حرف باطل بزنم و لیکن آخوند فرنگی که در عهد رادیو و بمب پرنده افسانه های قدیم

را کلام خدا میخوانند چه میگوید و از ما و از دنیا چه میخواهد ؟ آخوند فرنگی نمیتواند ما را عیسوی کند امّا آشفته کردن فکر ما از قدرت او بیرون نیست . چون میداند که در تمام توراة و انجیل ودر همهٔ کتب نظم ونثر دینی زبانهای فرنگی‌ده یك پندواندرز وحکمت‌بوستان سعدی ومثنوی مولوی نیست جز بی اعتبار کردن زبان و شعرما وغیر از آشفته ساختن فکرماچاره‌ای نداردوبعلّت آنکه ازعیسوی کردن‌ایرانی مسلمان نومید شده است پیوسته میکوشد که لااقلّ عقایدش راسست کند وآثار علم وادب وتمدّنش را بیمقدار نماید واو را مثل ملل دیگری که خود را از مشرق و اسلام گریزان جلوه میدهند مسخرهٔ اروپائیان سازد. تا رباعیّات خیّام ومثنوی مولوی وغزل حافظ درایرانست نه‌آخوند فرنگی مارا همعقیدهٔ خود خواهد کرد و نه فکلی و چون هردو را غیر از فاسد کردن فکروزبان ما مقصودی نیست اگر خواهان رواج بازارباطل فروشی وطالب پیشرفت کارخودند باید بهمدستی یکدیگر فارسی‌وتمدّن ایرانی را بکلّی از میان ببرند چرا که نور وظلمت و ذوق و گران‌جانی را بهم سازگاری نیست .



تسخیر تمدّن فرنگی عقل میخواهد وتدبیر وعلی‌الخصوص ارادهٔقوی و عزمِ راسخ و در میدان این جنگ از غوغای یك مشت سرگردان بی رأی آشفته فکر غیر از شکست و ضرر چیزی حاصل نخواهد شد . از بزرگترین بلیّات مملکت یکی این پریشان خیالیست که دامنگیرخاصّ وعام است . اهل فضل ویا اگربخواهیم دقیقتر نوشته باشیم مدّعیان‌فضل ومعرفت هم در اصول وبدیهیّات همعقیده وهمزبان نیستند . درس خواندهٔ

انگلیس و امریکا برای خودنمائی بکسی که از مدرسهٔ فرانسه یاسویس تصدیقنامه گرفته است بچشم تحقیر نگاه میکند ودائم بتمجید وتحسین تربیت انگلوساکسون یعنی بخود ستائی میپردازد. آنکه در امریکا تحصیل کرده است عظمت و وسعت و ثروت و قدرت امریکا را براهمیّت خویش دلیل میآورد و امریکا را در عظمت بآسمان میبرد. کسی که در آلمان چهار پنج سال شعبه ای از علوم را خوانده است پیوسته از علم آلمانی یعنی از عالم بودن خود حرف میزند. اکثر این اشخاص فارسی نمیدانند و هر دسته ای از ایشان بیکی از سه زبان آلمانی وفرانسه و انگلیسی آشنائی دارند. شیخ وهب روَفعی نیز «الهلال» و «الاهرام» و مؤلّفات طه حسین و امثال آنها یعنی مجلّات وجرائد و کتب حجرهٔ شیخ هبةالله روَفعی پسرعمّ فکلیمآب خود را درست نمیفهمد چرا که مصداق بسیاری از کلمات وتعبیرات واصطلاحات جدید عربیدر آئینه تصوّر او خوب هویدا نیست. پس باید گفت که نه زبان مشترک ملّی هست ونه زبان مشترك علمی. تا اوائل دورهٔ مشروطیّت حاکم و مستوفی و مدرّس و پیشنماز و تاجر و طبیب و شیخ و فقیه و صوفی و دیندار و بیدین همه تربیت مشترك وزبان ملّی و علمی مشترك داشتند. انگلیسی زبان امریکاست و سفیر و وزیر وطبیب ومستشرق و بازیگر و زمین شناس و کشیش و استاد مسلّم زبان آلمانی در دارالعلم هاروارد و مدرّس بزرگ زبان اسپانیائی در دارالعلم کولومبیا همه زبان مملکت خود را میدانند وبآن تکلّم میکنند و کتاب مینویسند وفکر وعقیدهٔ یکدیگر را میفهمند ولی آیا درمملکت ما چنین چیزی هست وآیا بی وجود زبان مشترك ملّی و علمی فهم دقائق هر تمدّنی، چه فرنگی وچه غیر آن، امکان پذیرست؟

گذشته ازین بیزبانی بلای دیگری که مارا درشک و حیرت نگاه میدارد فکر های بچگانه و عقیده های فاسد و پیشنهاد های خنده آور کسانیست که نه استعداد کافی دارند و نه آن همت که درس بخوانند و تحقیق و تتبع کنند و با اینهمه میخواهند واضع قانون ومبتکر و راهنما باشند . شکرخدارا که پیشرفت این قبیل اشخاص کمست و ایام شهرتشان کوتاه ولی وقت ما نیز کوتا هست و آن را نباید بشنیدن گفته‌های ساده لوحان وسفیهان ضایع کرد . ازافکار وعقاید باطلی که موجب سرگردانی و پریشان خیالیست شمه‌ای در این جا درج میشود تا خواننده ببیند که سرچشمهٔ بعضی‌ازبزرگترین مصیبتهای این ملت بزرگ قدیم کجاست :

۱ ـ فکلی و آخوند فرنگی وجمعی بیچارهٔ ساده لوح که ازباطن امور بیخبرند گمان میبرند که فرنگستان از روزی که دین عیسی‌را پذیرفت خوش و خرم و آزاد و سعادتمند شد و هرگز نمیگویند که قرنها دین عیسی یعنی آنچه آخوند فرنگی بمسیح نسبت میدهد مانع ترقی فکر اروپائی بود . در ایامی که مسلمانان تفسیر ابن رشد قرطبی برمؤلفات ارسطو وعلم وحکمت یونانی میخواندندآخوند فرنگی فلسفه آموختن ویونانی دانستن را جائز نمیشمرد . درمقدمهٔ کلیات رابِله نوشته اند که در اوائل قرن شانزدهم میلادی کشیشان چندان با علوم و زبان یونانی مخالفت نمودند که تصورش آسان نیست ویکی‌از ایشان آمی‌یو نویسندهٔ مشهور فرانسوی را مرتد خواند و گفت که تحصیل زبان یونانی کار اورا بارتداد کشانده است .آیا قصهٔ یهودی آواره را شنیده اید ؟ آن‌را بغلط یهودی سرگردان ترجمه کرده‌اند . یهودی آواره بعقیدهٔ عیسویان آن جهودیست که تا بازگشت مسیح آواره خواهد بود زیرا در آن هنگام

که عیسی را صلیب بردوش بقتلگاه میبردند این جهود بطعنه باو گفت « تندتر برو » عیسی گفت « من میروم ولیکن تو تاروز باز گشت من خواهی ماند » پس آن یهودی تاروز باز گشت مسیح زنده و آواره است و میگویند که اسقف شلزویك او را در ۱۵۴۲ میلادی در شهر ها مبورگ ملاقات کرد و از آن وقت تا امروز بارها اورا درجاهای مختلف دیده اند . مانیز شنیده ایم که شمر بصورت سگی درآمده است و تاروز قیامت باید تشنه بماند . آب میبیند و بجانب آن میرود وهر گز بآن نمیرسد وفرق این دوافسانه آنست که هنوز شیخ وهب رو َفعی شمررا ندیده است . دراواخر قرن هجدهم میلادی قسمت اول کتاب کا ْنت فیلسوف آلمانی درباب « دین از نظر استدلال عقلی وبس » در « مجلّهٔ برلن » چاپ شد ولیکن دولت آلمان برای موافقت نمودن با کشیشان انتشاریافتن باقی آن رامنع کرد. در ۱۸۶۳ میلادی « دوپان لـو » کشیش فرانسوی بسه هموطن فاضل آزاده فکرخود « اِر ِنْست رنان » و « ِتن » و « لیت ِره » سخت حمله آورد و کار بجائی کشید کـه رنان از رسیدن بمقام مدرّسی کولِژ دو فرانس محروم ماند .

شرح شکنجه و آزار آزاده فکران و سوختن زن و فرزند مردمان پروتستان مذهب بدست پیروان طریقهٔ کاتولیکی و کشته شدن معتقدان پاپ بامر کشیشان پروتستان وقصّهٔ فسق و فجور و فحشاء و شرابخواری وبرادر کشی وفتنه انگیزی و باقی اعمال ناشایستهٔ رهبران پیروان عیسی و داستان اقرار بمعاصی و گناه بخشی و بهشت فروشی در کتب تاریخ درجست وبااینهمه مبلّغ یعنی آخوند فرنگی از زهد ریائی وعوام فریبی شیخ وهب رو َفعی چنان حرف میزند که گوئی کشیش در فرنگستان

غیراز ترویج علم ومحو کردن خرافات کاری نکرده است .

۲ ـ از عقاید باطلی که فکلی در افواه انداخته یکی آنست که شعر فارسی موجب تنزّل ایران شده . دوست و دشمن معترفند که ژاپونی در مدّتی بسیار کوتاه ترقّی عظیم کرده ومثل بزرگترین ممالك فرنگی کشتی و طیّاره و توپ ساخته‌است . در تاریخ آثار ادبی ژاپون تألیف ِبرا ْین مندرجست که مردم ژاپون درسراسر دورهٔ تاریخی خودبشعر توجّه بسیار داشته و آن را بزرگترین هنر پنداشته اند و از امپراطور ژاپون تاپست ترین رعایا همه بشعر دلبستگی عظیم دارند . دیوان شعر دربار امپراطوری یکی از دستگاههای مهّم ملّیست وامپراطورهرسال برای مسابقه چندین موضوع انتخاب میکند و هرکس شعری بگوید آن را در آخرسال نزد منشی دیوان مذکور میفرستد وشمارهٔ اشعاری که هرسال میرسد ازبیست وپنج هزار میگذرد . انجمنی مرکّب ازشعرا رأی میدهد وپاداش توفیق یافتگان آنست که بتوانند شعر خود را در حضور امپراطور و خانواده‌اش بخوانند . (ص۱۹٤)

قوم انگلیسی را بیکاره و خیال باف نمیتوان گفت و درهمهٔ عالم هیچ مملکتی غیراز ایران بقدر انگلستان شعروشاعر خوب ندارد ونیز کسانی که ابلهانه بتشبیهات و استعارات شعر فارسی میخندند از این نکته بیخبرند که هر زبانی را خاصیّتها و هر شعری را کیفیّتهائی دیگرست . شعرمادرنظر فکلی غریبست بعلّت آنکه فکلی نه فارسی میداند و نه هیچ شعر عالی فرنگی و گمان میبرد که آثار ادبی اروپا همه از نوع مطالب و مضامین بچّگانه و مبتذلیست که او در روزنامه ومجلّه و کتاب مخصوص طبقات پست فرنگي خوانده است واشعارسخت وپیچیدهٔ فرنگی وشرح

وتفسیر گفته های میلتن و شکسپیر ودانته و بدلر و برونینگ‌را یک بارهم مطالعه نکرده است تا بداند که در مقابل اشعار این قبیل شعرای فرنگی ابیات پیچیدهٔ انوری وخاقانی آب روانست . هر که وقت داشته باشد میتواند از افکار عجیب و موضوعهائی که بیرون ازچهار دیوار شعر فرنگی زشت مینماید کتابها جمع آورد . جان دن شاعر و کشیش و واعظ مشهور انگلیسی که اشعار مرموز صوفیانه دارد درقطعهٔ موسوم به « کیك » گفته است :

باین کیك نگاه کن وباین نگاه کردن ببین
آنچه از من دریغ میداری چه اندك چیزیست
وی اوّل مراه‌کید واکنون ترامیمکد
وخون مادو دراین کیك بهم آمیخته میشود

وبسیاری ازاشعاراین مولوی انگلستان بظاهرازاین قبیلست .

۳ ــ فکلی میگوید که اگر خطّ خود را عوض کنیم فرنگی بزبان وآثار ادبی ما بیشتر توجّه خواهد نمود . دراین جاراجع بفایده یا ضرر تغییر خطّ چیزی نمینویسم ومقصودم ثابت کردن بطلان گفتهٔ فکلیست .

اگر فرنگی برای رسیدن بفایدهٔ مادّی و معنوی آشنائی با زبانی را لازم ببیند بآموختن آن میپردازد وگرنه یك ساعت وقت عزیزش را بیادگرفتن ساده ترین وآسان ترین زبان عالم نخواهدگذراند . درایّامی که فارسی زبان دربار هندوستان و دانستنش برای پیشرفت کار عمّال انگلیسی ضروری بود فارسی خواندن رواج یافت . فضلای انگلیسی کتاب لغت و دستور نوشتند و بعضی از کتب فارسی را چاپ کردند و شرکت هند شرقی‌که پیش ازشورش هندوستان حکمروای این سرزمین

بود در انگلستان نیز برای تدریس فارسی مدرسه‌ای برپا ساخت و از هندوستان معلّم آورد ودرانگلیس هم کتاب فارسی چاپ شد ودرجاهای لازم بر کلمات زبر و زیر و پیش گذاشتند. در ابتدای یکی از این کتب نوشته‌اند « باب اوّل از کتاب انوار سهیلی که بجهت استیفن آستین و پسرانش کتابفروشان مدرسهٔ سرکار کمپنی هندوستان در دارالسلطنهٔ لندن مطبوع گردید سنهٔ عیسوی ۱۸۳۷ » . پس وقتی که فارسی‌خواندن مفید و لازم باشد مدرسه و معلّم و کتاب و چاپخانه و کتابفروش همه را در انگلیس و یا در هرجای دیگر جمع میآورند. مگر امروز فارسی سخت تر وکتب چاپی آن کمتر شده است که آشنایان بزبان فارسی در انگلستان صد یك صد سال پیش هم نیست ؟

پنجاه ملیون از سکنهٔ عالم بزبان پرتقالی حرف میزنند و بموجب کاغذی که در ٦ آوریل ۱۹٤۳ در روزنامهٔ تایمز چاپ شد در چهارده دارالعلم انگلیس فقط سیزده شاگردبتحصیل زبان پرتقالی مشغول بودند. کاغذ را دو بار خواندم و این عدد اشتباه نیست. سیزده شاگرد پرتقالی خوان در چهارده دارالعلم انگلیس ! در مراسله‌ای دیگر راجع باین موضوع که در ۷ مه ۱۹٤۳ در روزنامهٔ مذکور انتشار یافت از یکی از مدارس کمبریج نوشته بودند که هرچند بشاگردی که پرتقالی بخواند برسم مددمعاش ومخارج تحصیل پول‌خوبی داده میشود بیست سال‌میگذرد و یك داوطلب بمیدان نیامده است .

امروز در انگلیس شاگرد ژاپونی خوان چندین برابر شاگرد ترکی‌خوانست وترکی الفبای لاتینی دارد وازچپ براست نوشته میشود و ژاپونی را هیچ الفبائی نیست . کلماتش را بصور ونقوش و از بالا بپائین

مینویسند امّا درکتابی راجع بانتخاب وشرایط سفیر که در۱۵۹۶ میلادی چاپ شد اوتاوی یا نوما گی مؤلّف آن نوشته‌است که سفیر وسیاست‌شناس باید بزرگ‌زاده و دولتمند و نیکمحضر . . . باشد ویونانی و اسپانیائی و فرانسه وآلمانی و ترکی بداند . زبان ترکی را بواسطهٔ آسانی و یا از نظرقدرومنزلت آثار ادبی با زبان افلاطون دریك جا ذکر نکرده‌است. درآن عهد ترکی دانستن لازم مینمود چرا که سربازترك اروپا رالرزانده و خاك فرنگی را گرفته واز فتح استانبول یك قرن و نیم گذشته بود واز ضعف و شکست سپاهی دلیر ترك نیز اثری ظاهر نبود .

٤ ــ از بدبختیهای بزرك ما انقلاب ادبی ایرانست بدست کسانی که نه ادب دارند و نه معنی انقلاب وعلم و ادب را ادراك میکنند . شرح این مطلب دراین رساله نمیگنجد واگربآن اشاره‌ای میشود ازآنست که بعقیدهٔ ما یکی از موجبات آشفتگی فکر بعضی از جوانان ایران این خیالات پریشان و این تقلید کور کورانه و این کوشش در ضایع کردن شعر و نثر فارسی و بیمقدار نمودن فردوسی و سعدی ، خلاصه این فکلی بازیست که آن را بغلط انقلاب ادبی نام کرده‌اند . ای کاشکی که درایران انقلاب ادبی پیش‌آمده بود . شرط اوّل هرانقلاب آگاهی‌یافتن بعیب و کوشیدن در رفع آن و پیشنهاد کردن راه ترقّیست و هر که اصول آثار ادبی مملکت خود را نخواند ونداند بنخستین مرحلهٔ مقصد خویش نرسیده است و اگر فکلی نباشد مدّعی اصلاح خطّ و زبان و علمدار انقلاب ادبی نخواهد بود .

این انقلاب ادبی چندین علّت دارد ولیکن آشنائی جمعی ازایرانیان با تغییرات زبان و آثار ادبی ترکی یکی از علل مهمّ آنست و نوشتن

خطّی چند در این باب شاید بیجا نباشد . زبان ترکی تا بیست سی سال پیش از زبان امروزی هم الفاظ فارسی و عربی بیشتر داشت و زبان مکتوب ترکی عباراتی بود ازاین قبیل :

از کتاب « تذکرهٔ سالم تألیف قاضی عسگرسالم افندی » :

« اسحق افندی فخرمخادیم کرام زبدهٔ موالی اولوالاحترام گلغنچهٔ گلستان بلاغت نوباوهٔ بوستان فصاحت نخل برومند چمنستان ارجمندی آزاده سرو گلشن عرفان دلپسندی یکتاسوار مضمار حقایق مضمون غوّاص قلزم معانی مشحون فاضل ادیب عاقل‌اریب مخدوم پاك طینت بی‌اقران یکتارو وادی عرفان که‌آبروی‌ممالك بحر وبرغبطه فرمای دارا و اسکندر دارالسّلطنة العلّیة المحمیّة ده سابقاً زینت افزای صدر فتوی و اریکه نشین فضل وتقوی اولوب . . . »

از « دیوان بلاغت عنوان عینی » :

مهر صبح مشرق طه حبیب کبریا　　ماه سبحان‌الّذی اسری حبیب کبریا
سنّ پاکی دُرّةالبیضا حبیب کبریا　　لبلری یاقوتـة‌الحمرا حبیب کبریا
بوجهانده مبدأ فیض‌وجود کائنات　　آخرتده مقصد اقصی حبیب کبریا

از ترجمه مثنوی بترکی :

سینهٔ خواهم شرحه‌شرحه ازفراق　　شرحه شرحه ایلسون سینه‌م‌فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق　　ایلیم تا شرح درد اشتیاق
شادباش ای عشق خوش سودای ما　　خرّم اول ای عشق شیرینکار مز
ای طبیب جمله علّتهای ما　　ای طبیب علّت اطوار مز
ای دوای نخوت و ناموس ما　　ای دوای نخوت و ناموسمز
ای تو افلاطون و جالینوس ما　　سنسن افلاطون و جالینوسمز

فارسی و عربی دو سرچشمهٔ لغت زاو خیال آفرینی بود که بترکی لفظ و معنی وبحر و وزن وقافیه و موضوع نظم و نثر میداد و این خود امری طبیعی و ثمرهٔ همدینی و همسایگی و پیش آمد های تاریخی بود. شكّ نیست که مشتی از شعرا و نویسندگان ترك راه مبالغه رفتند و گاهی بیش از آنچه باید نمك فارسی وعربی در غذای ترکی ریختندو آن را شور کردند بااینهمه درد جزئی و بآسانی درمان پذیر بود. امّا در این میان جمعی از فضلای ترك که بزبانهای فرنگی و علی الخصوص فرانسه راه یافتند ناگهان بدیدن نور تمدّن و آثار ادبی فرنگ خیره شدند و از کتاب علم وادب اروپائی فصل آخر را اوّل خواندند و تاریخ چهارپنج قرن تغییرات وتحوّلات زبان و فکر و تمدّن فرنگی را نادیده گرفتند و بدایع افکار و شیوهٔ سهل ممتنع شعر و نثر بلیغ فرنگی را با خیالات عامیانه وسادگی بی‌لطف اشتباه کردند و گمان بردند که‌شعر فرنگی همه آنست که دو مصرع بیت را بجای آنکه مقابل یکدیگر بنویسند زیرهم قرار دهند ونشان نثر دلفریب آنکه هرخطّ را از نقطه وویرگول و گیمه وعلی الخصوص ازعلائم سؤال و خطاب وندا و تعجّب پر کنند. چنان پنداشتند که از زنجیر فارسی وعربی گریخته و بباغ خرّم فکر و ادب فرنگی رسیده‌اند بیخبر ازآنکه راه معلوم وهمسفران خوش صحبت را از دست داده وبپای خود بوادی بی کناری آمده‌اند پر از غریبان متکبّر که نه باایشان حرف میزنند ونه بایشان گوش‌میدهند.

مقارن این ایّام واحوال سه چهار فاضل و نیمه فاضل فرنگی هریك بعلّتی این آتش را دامن زدند و گفتند که ترکی باید از قید فارسی و عربی آزاد شود و هیچ در بند آن نبودند که آیا این پیوند گسیختن

برای ملّت ترك مفیدست یانه وهرگز نگفتند که اگر ترکی رابطه‌اش را ازفارسی‌وعربی ببرد آن را همدرجهٔ فرانسه وآلمانی وروسی‌وانگلیسی وحتّی پرتقالی نخواهند شمرد وهیچ فکرنکردند که همقافلگی‌بافارسی وعربی برای ترکی بهتر وآبرومند تراز آنست که درشمار زبانهای درجهٔ پنجم ششم اروپائی ازقبیل زبان آلبانی در آید. باری سرنوشت زبان ترکی چنین بود وهیچکس نمیداند که این تغییرات ناگهان دور از احتیاط سرانجام چه حاصل خواهد آورد.

گیب که از سرمایهٔ مادرش چندین کتاب معتبرفارسی و عربی چاپ شده است چند سال پیش کتابی نوشت وآن را «شعرعثمانی» نامیداین شخص ترك دوست ازفضلای‌عالیمقام فرنگ نیست. گیب سری پرشور و دلی پرازمحبّت ترك داشت وبی هیچ شکّی شور ومحبّتش برعقل‌وفضلش میچربد. این مرد در فصل اوّل از جلد پنجم کتابش درباب دورهٔ بیست ساله‌ای‌که آن را «فجرعهد جدید» نامیده است پس ازمذمّت وابستگی زبان وآثار ادبی ترکی‌بفارسی کلماتی مینویسد عجیب که خواندنیست:

« ولیکن امروزهمه چیز روبتغییر نهاده است. آسیا جای خود را باروپا میدهد و سوابق و سنن قرنها بزودی جزءِ خاطرات ایّام گذشته خواهد گشت. بانگی که بنفخ صوراسرافیل میماند ازسرزمین باختردر آسمان خاور طنین انداز شده است. بنگرید و ببینید که خداوند شعر و ذوق ترکیّه از بیهوشی و بیحسّی مرگ وار خویش بیرون می آید و بیدار و هوشیار میشود وسراسر خاك بمایهٔ حیات وسرود و ترانه شادمانی‌یافته چرا که آسمانی نو و زمینی جدید در مقابل چشم مردمان نمایان گردیده است . . . »

در میان قوم ترك جمعی فریفتهٔ این عقاید وافکارسست شدند و بگفتهٔ فضلای مجرّب فرنگی شناس خود گوش ندادند. مگر نه در ایران نیز مشتی بگفته های آخوند فرنگی وهوشنگ هناوید وشیخ وهب‌رو فعی از راه راست دور افتاده‌اند؛ باری بهتر آنست که خطّی چند از نظم و نثر دوسه شاعر و نویسندهٔ مشهور دورهٔ انقلاب ادبی ترك درج شود تا هر خواننده‌ای هم که بقدر نویسندهٔ این مقاله یعنی کمی ترکی بداندبتواند بخیال بافی و گزافه گوئی مستر گیب پی‌ببرد:

از « رباب شکستهٔ توفیق فکرت »

الله اکبر

الله اکبر.. . الله اکبر. . .　　برصمت علوی : گویاطبیعت

خاموش خاموش ایلرعبادت

الله اکبر.. . الله اکبر. . .　　برصمت نالان : گویا عوالم

پنهان و پیدا نوّار و مظلم　　ایتمکده ذکر خلاّق دائم.

از اشعار کمال زاده علی اکرم

کتاب اوآئینهٔ انجم حقیقتدر　　که هرصحیفه‌سی برمشرق‌هدایتدر

کتاب اومطلع افکار آدمیّتدر　　که وجه مظلمی‌پرنورچشم عبرتدر

کتاب گلشن زینتور طبیعتدر　　کتاب مخزن اسرار خالقیّتدر.

از اشعار رجائی زاده محمود اکرم

« فاتحهٔ کلام و تقدیس ربّ الانام »

دور کن اقوای دین و ایمان　　مخافة الله.. محبة الله

دو نور تابان فهم و ایقان　　محبّة الله.. مخافة الله

مــدار اشواق عــاملیندر اساس اخلاق کاملیندر
سراج منهــاج واصلیندر مخافة الله . . محبّة الله

. . . .

شب مظلم

بر توده ظلمت خاک سیهرنك اشجار مظلم. . ازهار مظلم
مرغان نغمه خاموش و دلتنـگ یـکطورویـکدل معدوم وموجود

از « قهریات دقتور عبدالله جودت »

بومنظومه لربوانین لربوفریاد لربو غریولر بورعـود فکریــه هپ بر سیاقده مضطربانه والم فزادربوقیامت حسیّه دەتشنّجی تهوّری قیام انـگیز برحرکت موجود در . . .

از نثر رجائی زاده محمود اکرم

الهام !

الهام . . . ای فرشته سماسیره و انجم نشین ای مبارک نورشب جامه و سحرنقاب . . . ای نـازنـین معشوقـه شاعـر . . . ای جـان ربا پــرستیدهٔ صورتـگران و غناپروران . . . ای فروزندهٔ مشاعل خیال . . .

امداد ! . . .

الهام ! . . . ای روح مصوّر! . . . سن‌اوبارقه فروزعرفان ! . . . اوسانحه ریزقلب و وجدان و کلمیسین که مقارنت فیض التفاتکله نابغه‌لر . . سعدی لر . . فضولی لر . .لامارتین لر . . هوغولر . . . . . .

آه . . . ای دلبر استغناکار امداد . .

ادبای ترک درباب آثار شعرا ونویسندگان دورهٔ انقلاب ادبی خود کتابها و مقاله های بسیار تألیف کرده و اندکی راه مبالغه رفته اند . اِدوارْدِبرون بعد از وفات گیب جلد پنجم کتاب اورا چاپ کرد و در

مقدّمهٔ آن مینویسد که پس از مطالعهٔ کتب و رسائلی که سخن سنجان ترک در باب جزئیّات و دقائق نظم و نثر جدید ترکی و تعظیم و تکریم بیرون از اندازهٔ شاعران و نویسندگان خود منتشر ساخته اند بارها با خود گفته ام ای کاشکی که ارزش ادبیات ترک بپای قدر و قیمت آثار ادبی اعراب وایرانیان میرسید و کاش اعراب و ایرانیان را در فنّ انتقاد ادبی منزلتی بدرجهٔ قوم ترک حاصل بود . (ص۲) خداوند او را بیامرزاد که مردی نکته سنج وایران دوست وفارسی دان کاملی بود .

انقلاب ادبی‌ما فرع‌چنین‌اصلیست‌که شرح مختصر وچهار پنج‌نمونه‌اش نوشته شد با این تفاوت که‌ترّهات ونوشته‌های بد لفظ بی‌معنای‌هوشنگ هناوید در مقابل شاهنامه و تاریخ بیهقی زشت تر و بدتر مینماید .

ایران محتاج انقلاب ادبیست اما بدست کسانیکه فارسی‌را از چنگ فکلی برهانند و آن را در خوبی و روانی بگفتهٔ فردوسی و در فصاحت بشعر سعدی و در بلاغت بغزل حافظ و در متانت بقصاید مسعود سعد و ناصرخسرو و درسادگی و گیرندگی‌بنثر ابوالفضل بیهقی و غزّالی و خواجه نظام الملك طوسی برسانند و خوبیهای نظم و نثر فرنگی و هر زبان دیگری را تا آن جائی که با فارسی سازگارباشد بر آن بیفزایند. بتقلید شعرای بزرگ قصیده و غزل گفتن وقصّهٔ لیلی ومجنون را دوباره بنظم درآوردن و ازهزار موضوع شعری و ادبی غافل بودن و بازپروانه را درپای شمع سوزاندن واز خوبرویان‌چین وچگل سخن گفتن بدست و دلیل کمی ذوق ولیکن نادرست وبچّگانه نوشتن و تمام آثار ادبی فرنگ را قصّه های درخورفهم عوام‌النّاس فرنگی و یا اشعاری پر ازلفظ کوه و رود و بیشه وغار پنداشتن وصدبار از «وداع آفتاب باقلل شامخه»

سخن بمیان آوردن و اصطلاحات زبان فرنگی را از جهل و بیذوقی بد وغلط ترجمه کردن و آن را «شیوهٔ جدید نگارش» نامیدن بدترست چرا که سراپای این آثار غلطست و زشت و جانکاه .

تأثیر انقلاب ادبی ترک در ایران باهمهٔ بدی از تأثیر فکر و نوشتهٔ فکلی کمترزیان داشت زیرا که فضلای ترك پیش از دورهٔ تغییر خطّ همه بزبان فارسی و عربی آشنا بودند و ایرانیان ترکی‌خوان نیز اهل معرفت بشمار میآمدند ولیکن فکلی هیچ زبانی و اصول و مقدمّات هیچ مطلبی را نمیدانند و از وقاحت او و بدبختی ایرانست که چنین حیوان لایعقلی میخواهد در یکی از دقیقترین امور عالم که بافکر و گذشته و حال و آیندهٔ ما رابطه‌دارد یعنی در کارزبان فضولی کندو تمدّن فرنگی‌راهم بما بشناساند .

۵ ـ عقاید باطل دیگری نیزدرایران هست همه باعث شكّ و نومیدی وموجب پریشان فکری وسر گردانی ایرانی که جای شرح و بسط آنها در کتاب تاریخ اجتماعی ایرانست نه در این رساله . با اینهمه بعضی از آنها را میتوان باختصار یادآورشد .

جمعی هستند که خود را حکیم و فیلسوف میپندارند و در ایران ویا در گوشه و کنارمهمانخانه‌های فرنگ چند کتاب فرنگی خوانده‌اند وخود را از ایران و ایرانی جدا تصوّر میکنند وبا غمزه و نازی که حاصل این تصوّرات بیجاست نرم نرم حرف میزنند و بتناسب مجلس ، گاه صریح و گاه باشاره ، میگویند که ایران ، چه پیش از اسلام وچه بعد از آن ، هر گز مهمّ نبوده وغیر از قالی وشعر و عوام ستمکش و خواصّ ستمگر چیزی و کسی نداشته است . گروهی در دهنها انداخته‌اند که خون ایرانی بعد از سلطهٔ اعراب باخون بیگانه آمیخته شد و از آن روز باز ایران روی

سعادت ندید ودیگر برای این کشور هیچ امیدی بجا نمانده است.مشتی سست عنصر ظاهر بین معتقدند که باید از ممالك متمدّن فرنگی مهاجر بخواهیم و ایران را از بیگانه پر کنیم . دسته‌ای خوش نیّت وپاك عقیده امّا ساده لوح وبی‌تجربه برآنندکه برای بهبود اوضاع ازما کاری‌برنمیآید وباید از دیگران مدد بطلبیم .

جماعتی نادان و بد گمان عقیدهٔ ثابت وراسخ دارند که امورجزئی و کلّی این مملکت همه بدست بیگانگانست و جدّوجهد و نیّت خیر و حق خواهی و پایداری و چاره جوئی را فایده هیچ نیست و صادقانه چنان میپندارند که ملل بزرگ فرنگ و علی‌الخصوص بزرگان علم و ادب و سیاست ایشان شب و روز کاری و تفریحی ندارند غیر از تشویق متولّی وخادم بخراب نگاه داشتن مسجد و مدرسه و شایع کردن مالاریا وسیفلیس در گیلان ومازندران و چشم درد در خوزستان و منع مراجع تقلید از واجب شناختن سواد بر هر ایرانی مسلمان و گماشتن وزرای ایران بساختن عمارات بیفایده درپایتخت مملکتی که در ولایت فردوسی و سعدیش یک مدرسهٔ عالی هم نیست . جماعتی دیگر ساده و زودباور گمان میبرند که بیگانه فرشتهٔ صلحست وسعادت وحرص وآزو شهوت هیچ‌ندارد وغیراز خوشی وخرّمی وسلامت وتوانگری‌ما چیزی نمیخواهد و تمام قدرت و ثروت خود را وقف آن کرده است که ما را از گرداب ذلّت و پریشانی بیرون بیاورد ولی تا آن روزی که بتواند ما را نجات بدهد وبعد مثل گل بپرورد وبواسطهٔ بشر دوستی و از سرلطف و محبّت وسائل آسایش مارا فراهم آورد برفقرو بدبختی فعلی ما اشک خونین میریزد . تنی چند بددل وبدخواه منفعت پرست و بیعلاقهٔ بایران نه آن

مردانگی و جرأت دارند که بادشمن امروز ایران مبارزه کنند و نه آن متانت که لااقلّ خاموش بنشینند. برای حفظ منافع مادّی خویش و تقرّب بخصم ایران از هیچ کار ناشایسته رو گردان نیستند با اینهمه چون میخواهند خودرا وطن دوست و واقف بتاریخ وزبان قدیم ایران نیزجلوه دهند بعرب مردهٔ پوسیده استخوان ، بدشمن از میان رفته بد میگویند و تمدّن درخشندهٔ دورهٔ اسلامی ایران ، این میراث بزرگ شعروحکمت را پست میگیرند و باین نکته پی نبرده اند که ایران یعنی تمام ایران هم درزمان وهم در مکان و تمدّن ایرانی یعنی جمیع آثار علم و ادب وهنر ایران چه در دورهٔ تمدّن اسلامی ایران و چه پیش از آن . مردمانی دیگر نیزهستند خوب و پاك عقیده و غمخوار ایران که از بس دزدی و سست عنصری و پستی وجهل و فساد وظلم دیده اند بجان آمده اند و دائم در جستجوی علّت بلیّات دامنگیر ایرانند ومثل بیماری که بمرض کهنه گرفتارست و هر دوائی را امتحان میکند و بهر قولی گوش میدهد و مانند مادری که نمیتواند رنجوری وناتوانی و درد کشیدن فرزند خویش را مشاهده کند ومرگ اورا ازخدا میخواهد این مردمان بیچارهٔ دلسوز هم از گشایش کار ایران امید برمیگیرند واز عقل میگریزند واسیراحساس میشوند ، باغراق سخن میگویند وبیخبر از حیله گری دیگران گفته های ایشان را گاهی تکرارمیکنند وغافل‌ازعدوی امروز بدشمن قدیم معدوم نفرین میفرستند و دردام شیّادان میافتند ودر این میان شیخ‌وهب رو فعی همچنان در کنج مدرسه شرح لمعه وشرح شمسیّه میخواند ویامدّعیست که بخواندن این قبیل کتب مشغولست و علم ومعرفت و صنایع امروز عالم را نادیده میگیرد وحتّی نمیداند که مسلمان جاوه چین وتونس و فلسطین درچه

حالست و کتب اعراب عیسوی ویهودی درچه باب .

آنچه‌مذکورشد نمونه‌ایست ازافکار وعقایدباطل‌وفاسد که جزنادانی و غرض و کاهلی ولذّت بردن ازتحقیر بزرگان علم و ادب ایران موجبی ندارد واز بدبختی هرروز برآنها نیز چیزی افزوده میشود .

تسخیر تمدّن فرنگی وپیشرفت معنوی که فکر درست وخاطر فارغ ازشكّ و وسوسه میخواهدامکان‌پذیر نخواهد بود مگر آنکه ماراست‌را از دروغ ودوست‌را از دشمن بشناسیم وبپشتیبانی تاریخ بیست‌و پنج قرن زندگی ملّی که تا امروز هیچ چیز وهیچ کس نتوانسته است رشتهٔ آن را از هم بگسلد بجانب مقصود برویم .

ما با شیّادانی که در ایران تخم پریشان فکری میکارند مخالفیم چرا که پراکندن افکار وعقاید سست‌را غیراز حیرت ونومیدی‌حاصلی‌نیست. تاکی باید در انتظار آن نشست که دیگران بیایند ومارا بمنزل سعادت برسانند ؟ چرا هموطن ابن‌سینا بایداین‌قدرساده لوح باشد که تصوّر کند مهاجرسوئدی ودانمارکی‌وسویسی‌وامریکائی‌بایران‌میآید تامملکت مارا برای ما آبادان کند نه‌برای‌خود؟ هرکه آبادی امریکارا دلیل بردرستی فکرمهاجر خواهی بیاورد خود بیچاره ایست که نمیداند درتأیید عقیدهٔ ما و نقض گفتهٔ خود استدلال کرده است زیرا که امروز در هر زبان امریکائی یعنی غیر امریکائی ، امریکائی یعنی ایطالیائی و انگلیسی و آلمانی مهاجر نه‌بومی‌امریکا .هرکس بخواهد که پریشان خیالی وچند زبانی ومشکلات ایران را چندین برابر کند باید همعقیدهٔ کوته نظران مهاجر خواه باشد . تاکی‌باید بعذر آنکه بیگانه درجمیع امورما دخالت میکند از انجام دادن کار های مفید وشدنی رو گردان بود ؟

ما اینیم که هستیم دیروز زردشتی بودیم و امروز مسلمانیم، هم فتح دیده‌ایم وهم شکست، با یونان وروم وعرب وترك وتاتار وروس وانگلیس جنگیده‌ایم وهنوز زنده‌ایم. روزی قوم یهود را از اسیری آزاد کرده‌ایم و روزدیگر تخت و تاج هند را بپادشاه مغلوب هند بخشیده ایم. هم اسیری والرین امپراطور روم جزءِ تاریخ ماست و هم درماندگی و بیچارگی و بدبختی شاه سلطان حسین. هم یزدگرد کوچك ازماست وهم شاه عبّاس بزرگ. هم فردوسی ایرانیست وهم هوشنگ هناوید هم ارباب رستم کرمانی هموطن ماست و هم شیخ عبدالرّسول قاینی. هم صفات خوب داریم و هم بد. تیز هوشیم، کاهلیم، بذله گوئیم، زودآشنائیم، بی‌قید وبی کینه‌ایم. تملّق دوست وظاهر پرستیم. بکلّیات بیش از جزئیّات و بلفظ بیش از معنی دل میدهیم. گاه یونان دوست و گاهی عرب پرستیم. یك روز در مدح شاه و وزیر ومعشوق ومعشوقهٔ ترك شعر میگوئیم و روز دیگر فرنگی را بدوستی اختیار میکنیم وبچّه وار راه پیشرفت خودرا ازاو میپرسیم. باری از بیگانه چنانکه باید گریزان نیستیم. آبرو پرستیم یعنی برای جاه وجلال زود گذر آبروی خودرا پیش هر کس و نا کس میریزیم. غریب نوازیم وزود گول میخوریم. شعر خوب میگوئیم ولیکن بفنّ منطق هیچ اعتقاد نداریم. بیست و پنج قرنست که بفرمانبرداری ازخواصّ و بزرگان شرابخوار عشرت طلب لاابالی عادت کرده ایم. بخشنده وبخشاینده ایم وغم فردا نداریم. گفتار بد ما بیش از کردار بد ماست. اغراق گو و بلند پروازیم، وارث دین و آئین وزبان وخوی وعادت وغم وشادی ملّت چندین قرنهٔ ایرانیم. خلاصه، مظهر نقص وکمال یك ملّت بزرگ قدیم دنیا دیدهٔ روزگاریم.

ایران اینست که هست، کوه دارد و کوه بسیار کم دارد وآب بقدر

کفاف ندارد و دشت و بیابانش کم نیست امّا خراسان و فارس شعر پرور و آذربایجان مرد آور و گیلان‌ومازندران همیشه سبز و ایالتهای وسیع و ولایتهای خوب قابل آبادی نیز هست . همه میدانیم که کرمان ویران و فارس بینوا وخراسان کم ساکن و کم حاصل و اکثر شهرها و قصبه‌ها و حتّی جنوب طهران شکارگاه اغنیا و قتلگاه فقراست ولی مردکار با همه عیب وهنر اینست که میشناسیم وجای کار باتمام خوبی وبدی اینست که میبینیم‌ومصلح امور این ملك و ملّت آن ایرانی ایران دوست ایران شناسیست که خود را از قید « اگر » و « مگر » آزاد کند و با خود بگوید که ایران این و ایرانی چنینست که هست وباید در این مملکت با این مردم کار کرد و آنچه خوبست ولازم و گرفتنی ازهرجا وهرکس دیگر گرفت وبا تمدّن ایرانی پیوند کرد وچون تغییر دین وخطّ ولغت و زبان بصلاح ایران نیست باید بابوده ساخت ودر اصلاحش کوشید واز تمدّن فرنگی نهراسید و از تمدّن ایرانی نگریخت وهوشنگ هناوید وشیخ وهب رو فعی ووزیر و وکیل وطبیب ولشکری وزردشتی‌ومسلمان همه را لااقلّ در کلیّات وبدیهیّات همعقیده وهمزبان کرد .

کسانی که تخم نفاق میپاشند وهرروز برای شمالغتی والفبائی‌ودینی ومذهبی وطریقهٔای و فکری و عقیده‌ای میتراشند دشمنند و بدخواه و نمیخواهند که شمایکدل ویکزبان بجانب مقصود بروید، هم‌آثار خوب ومفاخر تمدّن قدیم وجدید خود را حفظ کنید وهم‌بتمدّن فرنگی آشنا شوید وآن را در سایهٔ جدّوجهد و اتّفاق بگیرید تا گرفتارش نشوید .در میان شما تخم‌نفاق میپاشند چرا که بدی وبدبختی‌شما را میخواهند وتو که ایرانی‌وامیدواربآیندهٔ این کشوری‌باید بدانی‌که تسخیرتمدّن‌فرنگی

جز ازراه زبان فارسی وغیر ازطریق اتّحاد وهمدلی‌وهمزبانی‌میسّر نیست .



تسخیر کنندهٔ تمدّن‌فرنگی نه‌شیخ وهب رو فعی‌ازعالم بیخبرست که میخواهد در دامان مادر بی‌علم و تربیت فرزند تربیت یافته بپرورد و نه هوشنگ هناوید که غیر ازرقص وقمار ولغت تراشی کاری‌ندارد وجز از آشنائی‌با «علم گل‌ومل» و «شلوارشناسی» و «فنّ‌بسیاردقیق‌سفره گستری» افتخاری نمیشناسد . ازبیگانه پند گرفتن و راه پرسیدن نیز ابلهیست . تسخیر تمدّن فرنگی باید بدست ایرانیانی انجام بپذیرد که‌هم‌تمدّن‌قدیم وجدید ایران را بشناسند وهم‌بتمدّن فرنگی آشنا باشند تابظاهرفریفته نشوند ودروغگوئی وتعصّب همه را خاصّ شرقی تصوّرنکنند وباین‌نکته پی ببرند که فرنگی هرچند امروز درعلم وهنر از ما بر ترست بشرست وبحکم بشریّت خودپسند و خود خواه ومنفعت پرست و دروغگوست . پس باید علم و هنرش را آموخت و بهیچ چیز دیگرش پیش از تحقیق اعتماد نکرد و فرنگی را دراین‌کار از ما جای گله نیست چرا که خود بکسی اعتماد ندارد وهیچ چیزرا قبل از آزمایش دقیق نمیپذیرد .

کسانی‌میتوانند تمدّن فرنگی‌را برای ایران تسخیرکنند که درفضل لااقلّ همدوش ذکاء الملك فروغی باشند . قول و فعل کسی که بقدر او فارسی واصول تمدّن ایرانی ومبانی‌تمدّن فرنگی را نداند درنظرخواصّ ایران نباید قدروقیمت واعتباری‌داشته‌باشد . ذکاءالملك فروغی‌درایران کم نظیرست زیرا که ما غافل وکاهلیم. درممالك فرنگ‌هرمعلّم مدرسه، هرفاضل گمنامی ، هریك ازهزاران هزارنویسنده ومترجم درجهٔ دویمّی که ازقلم خود قوت لایموتی بدست می آورند مثل او ویا برترازوست.

غرض از ذکر نام ذکاءالملك آنست که بگوئیم مرد تسخیر کردن تمدّن فرنگی باید ازچه قبیل ولااقلّ دارای چه استعداد و معلوماتی باشد .

کثرت عدد ایرانیانی که در فرنگ و یا در مدرسه های فرنگی در ایران تحصیل کرده‌اند واز خواندن پنج خطّ از کتاب گلستان عاجزند جز حیرانی و زیان ثمری ندارد . اکنون بتجربه ثابت شده است که طریقهٔ تعلیم و تربیت ما و کیفیّت و شرایط فرستادن شاگرد بفرنگ چندان بد و نامناسب میباشد که فکر درست هیچ پرورده نمیشود . پس باید علل این آشفتگی فکر را از میان برد و معلّم و شاگرد و کتاب و مدرسه همه را از زیر بار گران خرافات هوشنگ هَناوید وشیخ وهب رو َفعی بیرون آورد ودختر وپسر ایرانی را بفارسی درست معرفت آموخت و بنیان تربیت ایرانی را استوار کرد واین معجون بد طعم مضرّ مرکّب از ظواهر تربیت فرانسوی و انگلیسی و امریکائی را معدوم ساخت . در مملکتی که راجع بچهار صد ملیون چینی یك رسالهٔ پنجاه ورقه نیست تقلید از آخرین طریقهٔ هوش سنجی فلان مدرسهٔ فرنگی کاری بچّگانه است . نشان تربیت آنست که در ایران صد هزار فاضل مثل ذکاء الملك فروغی بتوان شمرد یعنی صدهزار ایرانی که کار خویش را بدانند و در آشنائی بفارسی و ارکان تمدّن فرنگی از او کمتر نباشند و بد بختی ما آنست که امروز در ایران وی را پنجاه نظیر هم نیست . پس اگر قصد خود فریبی یا مردم‌فریبی نداریم طریقهٔ تعلیم و تربیت خودرا باید بوضعی درآوریم که ذکاء الملك فروغی بپرورد نه شیخ وهب رو َفعی وهوشنگ هَناوید .

محور تعلیم و تربیتی که ما را بفهمیدن و بعد بتسخیر کردن تمدّن

فرنگی قادر سازد جز فارسی چیست ؟ هرطبیب وصاحبمنصب و راهساز و سفیری که بقدر ذکاء الملك فروغی از آثار تاریخی ایران و عرب و از اصول و مقدّمات تمدّن فرنگی خبر ندارد اگر در بزرگترین مدرسهٔ عالم درس خوانده و عالیترین تصدیقنامهٔ علم و معرفت را در دست‌داشته باشد از خواصّ ایران نیست . اگر یك ایرانی دانش‌طلب در گوشهٔ کاشان فارسی و عربی و فرانسه بخواند و پنج کتاب اساسی از قوانین روم و فرانسه و انگلیس را بفارسی درست ترجمه کند از بزرگترین معلّم‌مدرسهٔ حقوق فرانسه برای مامفیدترست . ازعهد سلطنت‌فتحعلیشاه تا امروز هرکتاب فارسی صحیح و یا کم غلطی‌که تألیف شده وهرذرّه‌ای از تمدّن فرنگی که مسخّر گردیده کار کسانی بوده است که یا هرگز بفرنگستان نرفته ویا پس‌از یادگرفتن فارسی‌بممالك دیگرسفرکرده‌اند. از جمع شاگردانی که بامر دولت بی تجربهٔ ایران ویا از کیسهٔ پدرومادر غافل خود ازخردی در فرنگ تحصیل‌کرده‌اند سه‌کتاب بی‌غلط برفارسی افزوده نشده است .

برای تسخیر کردن تمدّن فرنگی باید از راه زبان فارسی بجمیع آثار علم و ادب وهنرفرنگی‌راه بیابیم وهر مانعی را ازمیان برداریم امّا طریق صواب آنست که در هریك از جزئیّات و کلّیات این تمدّن عظیم با استقلال فکر تحقیق و تأمّل کنیم وعقیده و رأی خود را در هرباب بفارسی بنویسیم تابتوانیم موضوع تحقیق را ازنظرایران وایرانی ببینیم .

درخرید متاع علم و فنّ و هنر معاملهٔ ما با فرنگی آسانست یعنی کتاب علمی و فنّی و مجسّمه و تصویر و ماشین را میتوان با دل آسوده خواند ودیدوتماشا کرد واصول‌هریك را بی چون‌وچرا پذیرفت‌امّابیشتر

انواع کتب و علی‌الخصوص تاریخ و سفرنامه و حتّی تاریخ علم بهر زبان فرنگی که باشد کم و بیش برنگ حسد و کینه و تعصّب نژادی و دینی و اروپا پرستی آلوده است و قبول همهٔ مطالب آنها بی دقّت و تأمّل از خامی وساده لوحیست پس دراین قبیل مواردخواننده بایدعقیدهٔ نویسندهٔ فرنگی را باحتیاط مطالعه کند و فرنگی بودنش را نه باعث ردّ بداند نه موجب قبول.



تسخیر تمدّن فرنگی کار سه چهار انجمن و یا دویست سیصد مرد و زن نیست. برای مسخّر کردن این تمدّن عظیم عجیب تمام قوای ملّت ایران وهزاران ایرانی تمدّن شناس خرده‌بین لازمست. باید اعتراف کنیم که امروز مرد مبارز این میدان نداریم و چاره آنست که او را بپروریم و یگانه طریقهٔ تربیت چنین شخصی آنست که فرنگ و فرنگی را بوی هرچه خوبتر بشناسانیم امّا پیش ازآنکه این دو را باو نشان بدهیم باید چشم و گوش و دلش را از ایران و زبان ایران و مهرایران و از هرآن چیزی‌که درتاریخ دوهزاروپانصد سالهٔ مابین ملّت پایندهٔ‌ایران وابستگی داشته است چنانکه شاید و باید پر کنیم و ایرانی ایران شناس فارسی دان هوشمند مستعدّ را بجانب کارگاه‌پرنقش‌ونگار تمدّن‌فرنگی بفرستیم و اگرجز این کنیم وقت و سرمایه و کوشش ما همه بهدر خواهد رفت و هوشنگ هناوید و دوستان ویارانش برسر کار خواهند آمد و مملکت ما را بروزی خواهند نشاند که در آن برای شاهنامه درس دادن هم باید ازممالک دیگر معلّم بطلبیم.

هر ملّتی را سوابقی و زبانی و استعدادی و احتیاجی دیگرست پس

تقلید کور کورانه خطاست . ما را چکار که فلان مملکت چه کرد و معلّم امریکائی در مجلس درس دارالعلم هاروارد در باب طرق گوناگون اعلان تجارتی چه گفت. امریکائیان که سالی چندین هزارهزار دلار درراه اعلان تجارتی خرج میکنند و بهمهٔ عالم متاع میفروشند اگردرخصوص اعلان تجارتی مجلس درسی برپا کنند کاری بجاست امّا صلاح ما در آنست که ببینیم در هریک از شعب علوم و فنون درچه مرحله‌ایم و برای پیشرفت خود چه راهی باید اختیار کنیم و تکلیف امروز ما چیست . آیا ترجمهٔ پانصد کتاب مهمّ قانون و حقوق فرنگی برای ایران مفید ترست و یا فرستادن پنج هزار شاگرد بمدرسهٔ حقوق فرنگی که پس ازچندین سال زحمت و از برکردن متن نظامنامه و قانون فرنگی از صحیح خواندن موادّ قانون مدنی ایران عاجزآیند ؟ آیا بهتر آنست که صدهزار کتاب راجع بتاریخ جمع آوریم و کتب معتبر تاریخی رابفارسی فصیح ترجمه کنیم و ایرانی فاضل هوشمندی که این کتابخانه را در ایران دیده و ترجمهٔ فارسی کتابهای مربوط برشتهٔ خود را خوانده‌است برای تحقیق ومطالعهٔ اسناد تاریخی کتابخانه های هندوستان و ترکیّه و روس و انگلیس و فرانسه بفرستیم و از او تدوین یک یاچند رسالهٔ سودمند چشم داشته باشیم یاآنکه فرزندان ایران را بمدرسه‌های فرنگی بسپریم تا جزئیّات جنگهای فرانسه و اسپانیا و نام معشوقه های لوئی پانزدهم را بدانند و از کلّیات تاریخ ایـران و اسلام بی خبر باشند ؟ آیا فرانسه و هر زبان بیگانه ای را برای آن یاد میگیریم که بمطالعه و ترجمهٔ کتب معتبرعالم برگنجینهٔ آثار فارسی بیفزائیم ویابرای آنکه خود ودیگران را بفریبیم و در مقابل جمعی بیچاره تر و نادانتر از خویش علم فروشی کنیم ؟

مدرسهٔ فرنگی کارخانهٔ فرنگی سازیست و از آن نمیتوان چشم داشت که برای ما ایرانی ایران شناس فارسی دان بپرورد و هر ایرانی که ایران‌را نشناسد و فارسی نداند از خواصّ ما نیست و نباید معلّم و راهنمای ما شود . مدرسهٔ فرنگی یکی ازهزاران پیچ ومهرهٔ این کارگاه عظیم تمدّن فرنگیست و همهٔ درسهایش بکار ما نمی آید . اگر کسی بخواهد در اداره و تجارتخانه و مدرسه و بیمارستان فرنگ کار کند و از جمع ایرانیان بیرون برود باید مثل فرنگی تربیت شود ولیکن اگر مقصود آنست که برای ایران مرد و زن عاقل دانا بپروریم اساس باید تربیت ایرانی باشد و تابنیان این تربیت محکم و استوار نگردد آشنائی با تمدّن فرنگی مضرّ ست نه مفید و غیر از فکلی بار آوردن نتیجه ای نخواهد داشت .

مشکل کار دانستن این نکته است که از اجزاءِ تمدّن فرنگی کدام یک را باید پیش ازدیگری بدست آورد. اگرچیزهای لازمتر وازمیان آنها ساده تر را اوّل اختیار کنیم برخطا نرفته ایم امّا آن ایرانی که بتواند لازم‌را ازلازم تر وساده‌را از ساده‌تر جدا کند کسیست که تربیت کامل‌ایرانی هم داشته باشد . پس هرکه جوانی بیخبر از فارسی و ایران را بجنگ این تمدّن بفرستد عمر او را ضایع کرده و روحش را کشته است . اشخاصی که از تمدّن فرنگی مرعوبند وحمّال وبقّال فرنگی را نیز دانشمند میپندارند وهمچنین کسانی که‌ازکار وبارفرنگ غافل‌و اززحمت شبانروزی علما وفضلای‌آن بی اطّلاعند همه مردمان ظاهربین وکوتاه‌نظر و سربازان ناآزمودهٔ بی سلاحند که بیهوده بجنگ آمده اند و عاقبت یا دروغگوئي و شیّادی پیشه خواهند کرد و همدل و همزبان هوشنگ

هناوید خواهند شد ویا سرانجام بی هیچ شرط و قیدی خود را بتمدّن فرنگی خواهند سپرد و بیچاره ای از مملکت خود رانده وازقافلهٔ تمدّن فرنگی وامانده ؛ نظیر اعراب نیمه فرنگی الجزایر خواهند گشت. پس باید باین کارزارمرد کار فرستاد ، کسی که پیش‌ازرفتن بفرنگ ثابت کرده باشد که فارسی و اصول تاریخ و ادب و تمدّن ایران را میداند و میتواند از فرنگ علم و معرفت و طریقهٔ تحقیق و تتبّع درست بایران بیاورد نه دروغ وحیله گری و رقص و نیمه زبانی. در دانمارك و فنلاند و انگلیس و هر جای متمدّن دیگر یك معلّم مدرسهٔ متوسّطه هم نیست که در معرفت بزبان مملکت خویش از ذکاءالملك کمتر باشد.

درایران پروردن اشخاصی مثل ذکاءالملك بقدر کافی ممکن نیست مگر آنکه طریقهٔ تعلیم‌وتربیت بکلّی‌دیگر گون شود و شاگرد و معلّم هردو کتاب صحیح فارسی دردست داشته باشند. شاگرد مدرسهٔ فرنگی که شیمی یا طبّ ویا مهندسی میخواند در سراسر ایّام تحصیل ، گذشته از موضوع درس خود دائم زبان خویش را هم یاد میگیرد زیرا که یك خطّ از کتابش و یك جمله از کلمات معلّمش غلط نیست و ما که وارث شاهنامه و کیمیای سعادت و گلستانیم عمداً زبان خود را فاسد میکنیم و حتّی گفته و نوشتهٔ بعضی که خودرا استاد میخوانند مایهٔ رسوائیست و پراز اشتباه وغلط.

دراین سفر که بقصد تسخیرکردن تمدّن فرنگی در پیش داریم منزل اوّل ایرانست نه فرنگستان. آن ایرانی که از خردی در پاریس و یا درلندن و برلن درس بخواند و زبان فرنگی را مثل فرنگی حرف بزند اگر از مدرسهٔ عالی هم بیرون بیاید نظیر یکی از چندین ملیون مرد

و زنیست که در فرنگستان معلّم ابتدائی و طبیب سر گذر و شاگرد مهندسند و کسی نیست که بتواند باری از دوش ما بردارد باین علّت واضح که چنین شخصی نه در کار فرنگ استاد مجرّبست و نه در کار ایران نیمه استاد .

کسی که بفرنگ میرود باید در ایران آمادهٔ کار شده باشد وجز اشخاص مجرّب فاضل که بدانند از فرنگ چه میخواهند و بتوانند از طریق زبان فارسی مشهودات و مطالعات و تحقیقات خود را بهموطنان خویش بفهمانند هیچکس را نباید بجانب این دستگاه عظیم تمدّن فرنگی فرستاد . سابقه و تجربه نیز چنین حکم میکند . شاگردانی که بعد از تمام کردن دورهٔ تحصیلات عالی در ایران بفرنگ رفتند بیشتر از دیگران فایده بردند و امروز بمملکت خود بیشتر منفعت میرسانند چرا که باصول و مقدّمات اندکی آشنا بودند و بدیدن فرنگ چشمشان یکباره خیره نشد و اگر مدرسه های ما بقدر کافی کتاب درست فارسی و معلّم فارسی دان و کتابهای فرنگی و لوازم کار داشته باشد تسخیر تمدّن فرنگی آسان تر خواهد بود .

تسخیر کامل تمدّن فرنگی آنست که یکایك اجزاء آن را بدست آوریم امّا تحصیل این اجزاء موجب آن نخواهد بود که در هریك از شعب علوم و فنون بمرحلهٔ کمال برسیم . تا امروز تاریخ عالم ملّتی که در همه چیز کامل باشد بیاد ندارد . شعر انگلیسی خوبست و دلنشین ولیکن نقّاشیش بخوبی شعرش و موسیقیش بخوبی نقّاشیش و مجسّمه سازیش بخوبی موسیقیش نیست و ازغذای انگلیسی بخدای انگلیسی آفرین پناه باید برد . این ملّت شکسپیر پرور پیه و آرد را در آب میجوشاند

و میخورد و خم بر ابرو نمی‌آورد و گاهی انسان در عجب می‌ماند که چگونه پروردگار بانگلیسی ذوق شعر عالی گفتن و هوش ماشین پر از پیچ ومهره ساختن داده ولیکن اورا درپختن اسفناج چنین عاجز و کج سلیقه آفریده است وهمچنین از میان نویسندگان وادبای آلمانی که قصّه‌ها ورمانهای بسیار نوشته و درجزئی ترین مطالب ادبی تحقیق عمیق کرده‌اند تا امروز یك رمان نویس همدرجهٔ تولستوی ظاهر نشده امّا کم استعدادی انگلیسی درمجسّمه سازی و عجز آلمانی ازنوشتن‌کتابی بکمال « جنگ و صلح » انگلیس و آلمان را از سعی و کوشش باز نداشته است . مانیز باید در کسب معرفت کوشا باشیم و بیك شکست از میدان بیرون نرویم وبیاد گرفتن هر آن چیزی بپردازیم که جان وتن ما را آسایش دهد .



نوشته‌ام وباز مینویسم وهزار بار دیگر خواهم نوشت که‌تسخیر تمدّن فرنگی برای ایران جز از راه زبان فارسی ممکن نیست و فارسی زبان زنده و چشمهٔ جوشنده ایست که هر ایرانی عاقل صاحب ذوقی بآن آشناست و زبانی که هوشنگ هناوید ساخته دلیل جهل و گرانجانی اوست وفارسی نیست . نخستین تکلیف ما آنست که فارسی را ازدوستان وآشنایان‌خودنیز بیشتردوست بداریم و کسانی که بخواهند آن را فاسد وناقص وبیمقدارکنند، چه دوست‌وچه‌آشنا ، خواه ایرانی‌وخواه‌بیگانه، هم جاهل گستاخ لغت تراش وهم نیمه فاضل سست عنصر ابن الوقت،همه را دشمن ایران بشمریم . کسی که رابطهٔ میان ایرانیان و یگانه وسیلهٔ پیشرفت حقیقی وتسخیر تمدّن فرنگی را بازیچهٔ خود کند اگر دشمن

مانیست پس چیست ؟ تا روزی که هوشنگ هَناوید و امثال او چنانکه باید فارسی یادنگرفته‌اند قول و فعلشان را در هیچ بابی معتبر نمیشمرم چرا که بفکلی بد گمانم وهرعقیده وپیشنهادش را معلول فارسی‌ندانستن وعلم فروشی و حیله گری و بیخبری از دقایق تمدّن ایرانی و فرنگی میدانم وبرهر ایرانی وعلی‌الخصوص برشاگردان مدارس ایرانکه امید این کشورند واجبست که اورا امتحان ورسوا کنند .

ایران واسلام را ازهیچ فکری وعقیده‌ای نباید ترسی باشد. مملکتی که ازفکرنو گریزانست نیمه جانست و دینی که ازعلم وتحقیق بهراسد باطلست . باید کتب بزرگ معتبر درهرباب واز هرجا وهر کس که‌باشد همه را خواند و آنچه را که لازمست ترجمه و تفسیر کرد . باید فقیه از عالم بیخبر را علم ومعرفت آموخت وفکلی‌را براه راست آورد .بایدبساط این تعلیم وتربیت ناقص نیمه فرنگی نیمه ایرانی را از میان برداشت و ایرانی را چنان پرورد که از تمدّن فرنگی مرعوب نباشد و بظاهر آن فریفته نگرددوباید بدانیم که تاچندین هزار کتاب درسی وهرسال‌لااقلّ پنج هزار کتاب بفارسی صحیح چاپ نشود باوّلین منزل سفر درازمعرفت جوئی وتسخیر تمدّن فرنگی نرسیده‌ایم .

کیفیّت حملهٔ تمدّن فرنگی‌و مضارّ تسلیم بی چون وچرا و فوائد مسخّر کردن آن و کوتاه ترین راه رسیدن بمقصود نکته هائی دقیق دربردارد واهل معرفت ایرانکه طالب پیشرفت حقیقی هموطنان خویشند باید دراین مطالب مهّم بچشم تحقیق بنگرند و عقاید خود را بنویسند تاحقّ ازباطل جداشود ودرمیان این گرد وغبار افکارپریشان طریق نجات هویدا گردد . دشمن نیرومندست ودانا و وقت کم و دامنهٔ اختیار محدود

یا تمدّن فرنگی مارا خواهد گرفت و یا ما باید آن‌را بگیریم و نیز زندگی ملّتی در خطرست که دوهزار و پانصد سال از کشاکش حوادث روزگار جان بدر برده و هنوز زنده است پس باید دو دلی را ازخود دور کنیم و بمدد عقل و تدبیر بوسیلهٔ زبان فارسی تمدّن فرنگی را بگیریم و آن را آب و رنگ ایرانی بدهیم وجزءِ تمدّن خود سازیم و نگذاریم که شیخ وهب رو فعی وهوشنگ هناوید وهیچ شیّادی ودین فروشی مارا ازاین کار روگردان کنند و اگر تمدّن فرنگی را بازیچه بگیریم و یا از آن غافل باشیم یکسره نابود خواهیم شد .

موزه و کتابخانه ومدرسه وحتّی مغازهٔ فرنگی معرفت آموزست ولیکن مظهر کامل و جلوه گاه بزرگ جمیع علوم و افکار و عقاید فرنگی کتاب فرنگیست وآن را میتوان بایران آورد و درایران خواند وترجمه کرد. برای آنکه ایرانیان باصول تمدّن فرنگ آشنا شوند باید ابتدا بترجمهٔ دو نوع کتاب پرداخت یکی کتابهای مختصر بسیار سادهٔ جدید تازبان فارسی بتدریج در بیان علوم و فنون گویاتر شود و این کار خود مقدّمهٔ ترجمه و تألیف و حتّی تصنیف کتب مفصّل و دقیق عالی گردد و دیگری ترجمهٔ قدیمترین کتب اروپائی علی‌الخصوص یونانی ولاتینی چرا که کمتر رسالهٔ ادبی‌وعلمی بی‌اشارهٔ بآنها بپایان میرسد . هریك از آثار بدیع این دوزبان مرده وهر کتاب معتبری بهرزبانی که باشد چندین باربزبانهای زندهٔ مهّم اروپائی ترجمه شده است ونقل آنها بفارسی چندان دشوار نیست‌وهمچنین یکی ازکارهای دیگری که بتسخیر تمدّن فرنگی وبفارسی آموزی مدد خواهد کرد تصویب قانونیست که بموجب آن هر ایرانی که از مدارس عالی ایران و هرجای دیگر تصدیقنامه ای در دست داشته باشد ملزم

گردد که کتابی بفارسی درست بنویسد وچاپ کند واگر اوخود نتواند از عهدهٔ مخارج چاپ کردن بیرون بیاید دولت خرج آن را بپردازد و از این راه کتب بسیار بفارسی افزود خواهدشد. تهیّهٔ وسائل ترجمه ازقبیل کتب لغت و صرف و نحو دقیق و مفصّل ونیز تألیف کتب خاصّ اطفال و تدوین شرائط مربوط بانتخاب وفرستادن اهل‌فضل ایران بممالك بیگانه برای مطالعه وتحقیق وتجربه اندوزی وچیزهای دیگری که مارابتسخیر تمدّن فرنگی مدد برساند همه وقتی انجام پذیرست که جمیع معرفت خواهان ایران درعظمت و جبروت و فایده و خطر تمدّن فرنگی و راه مسخّر کردن آن تأمّل و تفکّر کنند و رساله و کتاب بنویسند و آنچه مقبول اکثر ایرانیان عاقل صاحب ذوق شود باید مطاع باشد.

مقصودما ازنوشتن این‌رساله آنست که اهل‌فضل ودانش‌باین موضوع مهمّ دقیق چنانکه شاید وباید توجّه نمایند و بشرح وبیان طریقهٔ تسخیر تمدّن فرنگی بپردازند و معرفت‌طلبان بی تعصّب را براه راست هدایت کنند و میدان را برای جولان هوشنگ هَناوید وشیخ وهب رَوفعی خالی نگذارند. مایهٔ بدبختی وموجب تعجّبست که در ایران جاهلان و بدکاران بایکدیگر همدست ومتحدّند ودانشمندان ونیکان کناره گیرواز هم گریزانند و بضرر اعمال فکلی پی‌نبرده اند و غافلند از کلام حکمت آمیزسعدی که گفت «دشمن نتوان حقیرو بیچاره شمرد» امّا جنگیدن بافکلی مشکل‌نیست چراکه این دشمن نادان بیك امتحان رسوا میشود وبیك ضربت از پا درمی آید.



امیدواریم که بقدروسع خود برخواننده مبرهن کرده باشیم که تسخیر

تمدّن فرنگی از واجباتست و آن را باید بامراعات شرائط عقل و تدبیر هرچه زودتر بگیریم تا چشم و گوش ودست وزبان بسته گرفتارش نشویم.

در کار تسخیر تمدّن فرنگی و درهر امرخطیر دیگرهرگز نباید بمبلّغ بیگانه ، خواه مبلّغ دینی وسیاسی وخواه مبلّغ علمی وادبی ، گوش بدهیم چرا که بیگانه بحکم ضعف بشری وخودخواهی دربند مصلحت خویشست نه منفعت ما واز او شکوه کردن کاری بیجاست . گلهٔ ماهمه از یك مشت ساده لوح بیگانه پرستست که بخلاف عقل وجمیع سوابق تاریخی عالم از بیگانه صدق وصفا وخیراندیشی چشم دارند. ازصفات خوب رضاشاه پهلوی یکی آن بود که بدیگران ، چه از ما بهتران وچه ازما بدتران، هیچ اعتماد نداشت ومیکوشید که کار ها همه بدست ایرانی انجام بپذیرد تا باین طریق ملّت بزرگ ایران باز درمیدان زندگی آمادهٔ کار و کار زار شود و دوران عظمت معنوی خودرا ازسر گیرد . استقلال سیاسی که مقصود و منظور ماست خوبست و لازم امّا باید بدانیم که بدست آوردن استقلال کامل سیاسی موقوفست بداشتن استقلال فکری. ملّتی که استقلال فکری ندارد و چشمش بدهن این و آن و گوشش بقول فلان و بهمانست بهیچ نوع استقلالی نخواهد رسید چرا که سزاوارهیچ نوع استقلالی نیست .

ماخود هوا خواه هرفکردرست نووهرعقیدهٔ متین جدیدیم امّامعتقدیم که مدّعی اصلاح وراهنمائی مابتمدّن فرنگی باید ادراك وانصاف بقدری داشته باشد که بداند ایران ازقبیل ممالك چهل پنجاه سالهٔ نیمه زبان کم تمدّن نیست تا بتواند بآسانی خود را بمملکتهای دیگر ببندد و بواسطهٔ کم مایگی ظواهر تمدّن دیگران را بپذیرد و درمکتب تمدّن کودك وار الفبا بخواند . ایران باهمه ویرانی وپریشانی ایرانست وتمدّن دو هزار و

پانصد ساله دارد ونابوده ونا دیده انگاشتن جلال هخامنشی و قدرت اشکانی وحشمت ساسانی و جلوهٔ دربار صفوی وعظمت شاهنامه وحکمت مثنوی ولطف گلستان وبوستان و گیرندگی کلام حافظ اگر محال نباشد بسیار دشوار و دور ازعقل وصلاحست .

تمدّن یعنی کوشش در افزودن کیفیّت این عمر زود گذر نه کاستن از آن . چه لازمست که هر که کباب گوشت ران بره را باسم «ژیگو» بخورد خودرا از کوکو و فسنجان محروم کند؟ چه عیبی هست در آنکه ایرانی هم نوشتهٔ علما وفضلای فرنگی رابخواند وهم ازشعر انوری و نظامی لذّت ببرد ؟ که گفته است که ایرانی آشنا بشعر شکسپیر و گوته از سخن سعدی و حافظ بینیازست ؟ گفته‌ایم که ما وارث تمدّن ایرانیم وسخن بگزاف نگفته ایم . ما وارث این تمدّنیم یعنی میتوانیم از هرچه ساختهٔ فکر و ذوق گذشتگان ماست فایده ای حاصل کنیم . پس بیدار وآگاه باشید تا حقّ شما را ضایع نکنند و میراث گرانبهای شمارا برباد ندهند . کوته نظرانی هستند که میخواهند بدلائل سست وضعیف شمارا از ادراك معانی عالی ولطیف که از چندین قرن پیش بتدریج در قالب زبان فارسی جمع شده است بکلّی عاجز کنند و گرنه بجای لغت سازی لغت تراشی نمیکردند و غافل از درس اوّل تمدّن فرنگی یعنی حفظ زبان از شرّ سفیه علم فروش مدّعی رهبری شما بتمدّن دقیق فرنگی نمیشدند . این اشخاص برای آنکه چند روز در میان مشتی ساده لوح مشهور شوند عزم کرده اند که از کیفیّت عمر شما بکاهند و در زبانی که بیش از هزار سال در دست استادانی از قبیل رودکی و فردوسی و حافظ ساخته و آمادهٔ قبول معنی شده است بهرحیله خلل بیندازند

وشمارا ازراه بردن بتمدّن فرنگی منع کنند. مگر بامن همعقیده نیستید که اگر براستی خواهان پیشرفتیم باید فارسی غزّالی و مولوی را خزانهٔ علم وادب وحکمت جدید کنیم نه زبان فکلی و جنّ و پری را. پس هربیدانش نیمه ایرانی نیمه فرنگی که دراین روز های سخت پرآشوب دردل شما شكّ اندازد وبپراگندن عقاید فاسد باطل و بالفباسازی و لغت تراشی فکر شما را پریشان کند بیمایه ای، علم فروشی، گستاخیست که میخواهد شمارا حیران و سرگردان کند وازادراك عجائب علم وصنعت باز دارد وبیچاره تر و درمانده تر سازد و ریشهٔ ملّت ایران رابخشکاند.

آشنائی مابا انواع تمدّن فرنگی واقتباس ازهر نوعش کاری بی‌سابقه نیست. هم از روزی که یونان، این دختر هنرمند اروپا، نخستین فرزند تمدّن فرنگی را در دامان خود میپرورد ما بااو سروکار داشته‌ایم. شرح جنگهای ایران و یونان در کتاب اوّلین مورّخ بزرگ اروپا درجست و جنگ چه بفتح سرآید و چه بشکست فاتح و مغلوب واخلاق و تمدّن هریك را خوب بدیگری میشناساند. نخستین شکست بزرگ ایران بدست اسکندر مقدونی شاگرد ارسطو بود که میخواست ایران ویونان را بهم آشتی دهد وتمدّن ایرانی ویونانی را بهم پیوندد. پادشاهان اشکانی که یونان دوست بودند چهارصدوشصت وهشت سال درایران حکمروائی کردند. بواسطهٔ جنگهای ایران و روم هم در ایّام سلطنت اشکانی و هم دردورهٔ ساسانی تمدّن ایرانی و تمدّن فرنگی دائم در گیرو دار بود. بعد عرب آمد و کاررنگی دیگر گرفت. عربی کم کم زبان علمی شد وترجمهٔ مصنّفات افلاطون و ارسطو و بقراطو کتب جغرافیا و منطق و حکمت و طبّ یونان درمدرسه‌های ایران بدست شاگرد واستاد افتادوتاسی چهل

سال پیش هر کس که در ایران باین ترجمه های ناقص و علوم و فنون محدود ومتوقّف آشنائی داشت حکیم وفیلسوف بودو در تمام این قرون زبان فارسی راه طبیعی خود راپیموده و زبان علمی هرچه بوده فارسی از طریقی که درپیش داشته هرگز منحرف نشده وازیونانی ولاتینی و کلدانی و عبری وعربی وترکی وزبانهای دیگر لغت گرفته وبآن رنگ فارسی زده و سرانجام این زبان خوب لطیف جانداری شده است که هموطنان حافظ آنرا چنانکه باید میشناسند و میپرستند. این رابطه و آشنائی طبیعی در میان بود وبود تاسی چهل سال پیش ازاین که بعضی ازاشراف کوته فکر فرزندان خرد سال خود را بفرنگ فرستادند و از روزی که این گروه نیمه ایرانی نیمه فرنگی مدّعی رهبری ایران بتمدّن فرنگی شده‌اند درفکر و زندگی وزبان ماخلل افکنده‌اند چراکه بهیچ تمدّنی چنانکه باید آگاه نیستند، نه درفرنگ میمانند تاالاقلّ تمدّن فرنگی رابشناسند وجای خود رادرمیان هزاران‌هزار رقیب بدانند و نه درایران بتکلیف خود یعنی آشناشدن با تمدّن ایران عمل میکنند.

آنکه میخواهدتمدّن فرنگی‌را برای‌ایران مسخّرکند ورهبرقوم‌خود شودلااقلّ بایدبداند که ایران سه‌چهارهزارخانهٔ بدساخت وخوش ساخت شمال طهران و ملّت ایران مرکّب از چهل پنجاه هزارتاجرخرج تراش گریزپا و شیخ و فقیه دین فروش وظیفه خواروو کیل و وزیر عشرت طلب فقیرگداز نیست. نه این زبان زرگری عجیب و غریب پر ازلغت بد ترکیب از قبیل دادخواه و دادستان و دادیار و دانشنامه و دانشیار و دانشکده و برات کش و برات گیر زبان ایرانست و نه این کار های ناشایسته بتصویب وبصلاح ملّت ایران. فایدهٔآشنائی‌بتمدّن فرنگی‌آنست

که طریقهٔ کار اورا بیاموزیم و مطابق آن عمل کنیم نه آنکه بتقلید او بپردازیم و بجای زبان و تاریخ خود زبان و تاریخ اورا یاد بگیریم. کسی بدقائق تربیت انگلیسی واقفست که بداند درخت این تربیت در هیچ جای دیگر میوهٔ درست نمیدهد. آشنائی بزبان و تمدّن روسی نباید باعث آن شود که لغات و اصطلاحات روسی‌را بیجا بکار بریم. درمکتب روسی باید درس وطن پرستی و تهیّهٔ وسائل آسایش مردم را بخوانیم.

بهوشمندی و فرزانگی وعلم ومعرفت شهره شدن ورهبری ملّت وحتّی جمعی قلیل برگردن گرفتن کار هرکس نیست و از پیش گفته‌اند عروج بر فلك سروری بدشواریست. ما نیزمعترفیم که آشنائی کامل بکوچکترین شعبهٔ علوم و فنون فرنگی وقت دراز میخواهد و دانستن بیش از یك زبان امری مشکلست و تتبّع در اصول تمدّن ایرانی و فرنگی پس از دورهٔ تحصیل در مدّتی کمتر از بیست سال تصوّرپذیر نیست. ما منکر هیچیك از این مطالب نیستیم وهم باین علّتست که میگوئیم هرکه از مدرسهٔ عالی فرنگی بیرون آید ویا آن ایرانی که بعد از مدرسه وقتش را همه در مجلس عشرت و قمار و بدید و بازدید صرف کنند مرد تسخیر تمدّن فرنگی نیست و نباید تمدّن ایرانی وفرنگی را بازیچهٔ خودسازد. آن ایرانی که درمدرسهٔ عالی فرنگ درس خوانده ودر معلومات دیگری هم که مربوط بمدرسه نیست همدرجهٔ همدرس فرنگی خود باشد همرتبهٔ طبیب ده و شاگرد مهندس ویا معلّم ابتدائی فرنگیست چراکه تمام این قبیل اشخاص در مدرسه های عالی فرنگ درس خوانده‌اند. آنکه مدّعی اصلاح امور ایران و ترویج تمدّن فرنگیست باید هوش و حافظه و قوّهٔ تشخیص و مقایسه و ذوق وفهم و دانش و ادراك بیش از فردعادی

داشته وبتأییدات الهی مؤیّد بوده باشد . نه هرکه در فرانسه طبّ بخواند عالم طبّست و نه آنکه معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و دقائق زبانی را بداند شاعرست . کسی که در بزرگترین مدرسهٔ آلمان فیزیك وشیمی تحصیل کرده باشد عالم فیزیك وشیمی نیست و هرکه در این باب همعقیدهٔ من نباشد باید بگوید که پس بچه علّت در هر یك از ممالك متمدّن اروپا و امریکا از هزار طبیب یکی را عالم طبّ میخوانند و از هر ده هزار آشنای بعلم فیزیك و شیمی که مهمترین تصدیقنامه را از بزرگترین مدرسه گرفته‌اند یکی‌را استاد بزرگ میشمرند واز این گذشته کسی‌که اگر فرانسه بخواند فارسی ازیادش برود واگر باتمدّن فرنگی کمی آشنا شود تمدّن خودرا فراموش کند عاجزیست قاصرنه فرزانه‌ای در علم و تمدّن فرنگی متبحّر . خلاصه ، مرد کوتاه فکر کوتاه نظر متعصّب غافل از دقائق امور در میدان تسخیر تمدّن فرنگی بیکاره ایست که ضرر بسیار دارد و فایده هیچ ندارد .

امروز در همهٔ ایران عالمی ، شاعری ، نویسنده ای همشأن استادان قدیم ایران و استادان فرنگی همعصر ما نیست . اغراق گوئی و مدح وثنای بیجا ازما که هموطن ابن‌سینا وغزّالی وفردوسی وحافظیم پسندیده نیست چرا که ما از ملل بی‌سابقهٔ بی‌علم و ادب چهل پنجاه سالهٔ عالم نیستیم که معنی بزرگی واستادی را ندانیم و بیهوده لقب بخشی کنیم. با اینهمه باید گفت که در گوشه و کنار ایران سی چهل محقّق و ادیب وفاضل آشنای باصول تمدّن ایران وفرنگ هستندکه بی‌ریا کارمیکنند و خودرا مصلح بزرك و مکلّف بتغییر سوابق علم و معرفت وخطّ و زبان چندین قرنهٔ وطن خویش نمیپندارند . موافق طریقهٔ علمی بتدریج وبقدر

وسع خود در رفع نواقص و افزایش وسائل تحقیق و تتبّع و اقتباس از تمدّن فرنگی میکوشند و مقاله‌ای که مینویسند و کتابی که ترجمه و تألیف میکنند در قدر و قیمت از نوشتهٔ فضلای فرنگی همسال ایشان کمتر نیست.

من از تعصّب گریزانم و با کسی که دشمن فارسی وخصم ایران ومانع راه تسخیر تمدّن فرنگی نباشد نزاعی وجدالی ندارم. در کار ملك وملّت و در هر امر خطیری که در آن پای بود و نبود ما در میانست با عدوی گستاخ لجوج مدارا کردن ادب نیست بیم و هراس و نامردی و سست عنصریست. معتقدم که سخن باید گفته شود وگفتم وبموجب این کلمات متعهّد میشوم که اگر روزی از میان این ملّت بزرگ دانشمندی، فرزانه‌ای، داهیه‌ای برخیزد و بدلیل و برهان براکثر فضلای این مملکت ثابت کند که تغییر خطّ و لغت و محو آثار تمدّن دورهٔ اسلامی و هر نوع تغییر دیگری بمصلحت ایران وشرط لازم پیشرفت وتسخیر تمدّن فرنگیست اوّل کسی که با او بیعت کند من باشم امّا راهنمائی عاقلانهٔ بی ریا دیگرست و خودنمائی و فضل فروشی واز طریق پراکندن عقاید عجیب شهرت طلبیدن ودر بنیان فکر وزبان وتمدّن هموطن خود خلل افکندن دیگر و با ایرانیان نیمه فرنگی، با این مدّعیان بی انصاف بی دانش سربحث و جدل ندارم چرا که قول و فعلشان را بچیزی نمیگیرم.

این رساله حاوی شمّه‌ای از عقاید منست. مدّعی و مخالف هم عقاید خود را نوشته اند واگر لازم ببینند برنوشته‌ام اعتراض خواهند کرد و برمن خرده و غلط خواهند گرفت. هواخواه آزادی فکر وقلمم واز کسی که عقایدم را مردود و استدلالم را باطل بخواند هرگز نخواهم

رنجید. طالب آنم که خطای خود را بدانم و از تکرار کردنش بپرهیزم پس از هرکه عیبمرا نمایان سازد شکوه نخواهم داشت وهر مطلبی را که بدلیل برمن ثابت کنند بجان و دل خواهم پذیرفت.

قصدم آن بود که راجع بتمدّن فرنگی وطریقهٔ معاملهٔ با آن کتابی مختصر بدوستان معرفت‌خواه و علی الخصوص بجوانان این کشور هدیه کنم وآن را برای بحث و تحقیق دراین امرعظیم که در زندگی فردی و ملّی ما تأثیر بسیار دارد مقدّمه‌ای سازم. بلطف خداوندی این کار انجام پذیرفت و اکنون ازاهل فضل خواستارم که دراین مطلب دقیق‌چنانکه باید امعان نظر کنند وایرانیان خاصه جوانان را باصول تمدّن فرنگی و طریقهٔ تتبّع علمی رهبر شوند. امیدوارم که دانشمندان خواهشم را بپذیرند وحاصل معلومات وکمالات خودرا ازخواهندگان دریغ ندارند.

درباب تسخیر تمدّن فرنگی سخن‌را دراین‌جا ختم میکنم وحکمیّت میان مدّعی وخودرا بذوق سلیم هموطنان خود وامیگذارم چرا که غیراز آن پشتیبانی ندارم و مرجعی نمیشناسم.



معمار ذوق ایرانی ازقرآن وچندحدیث وخبر وازافسانه های‌ایرانی وعرب و هندی و ترجمهٔ ناقص بعضی از مصنّفات یونانی و علوم و فنون قدیم که بنسبت علوم و فنون امروز بسیار محدود بوده درایّامی که مجسّمه‌سازی و نقّاشی نیز چنانکه باید امکان نداشته کاخی چنین مجلّل بوجود آورده است، قصری ببلندی شعرفردوسی و فکرخیّام وبظرافت خیال سعدی وحافظ.

سي هزار کتاب معتبر از عربي وترکی وفرانسه وانگلیسي وآلماني

و روسی وسایر زبانهای مهمّ بفارسی ترجمه کنید وده کتابخانهٔ یك ملیون کتابه و یك کتابخانهٔ سه ملیون کتابه حاوی جمیع کتب فارسی و عربی و بزرگترین کتب و مجلّات و رسائل عالم در ایران برپا سازید و عین و یا نمونه وقالب و طرح و عکس مجسّمه ها و تصویرها و بناها و هرآن چیزی که معرفت آموز باشد همه را در ایران جمع آورید و آهنگهای روح پرور موسیقی فرنگی را برالحان خیال انگیز موسیقی ایرانی بیفزائید و فارسی را از چنگال لغت تراشان برهانید وشیخ وهب رو َفعی وهوشنگ َهناوید را براه راست هدایت کنید و اگر باز گمراهی را برطریق صواب اختیار کردند هردورا بدلیل و برهان برجای خود بنشانید و ایرانی هوشمند در ایران تربیت یافته را برای تسخیر تمدّن فرنگی بممالك فرنگ روانه کنید و باعقل و احتیاط بوسیلهٔ این زبان زندهٔ بلیغ فارسی علم و ادب جدید را برخزانهٔ معرفت ایران بیفزائید و ببینید که ایران آن مادر همیشه جوانیست که میتواند فردوسی دیگر و ابن سینای دیگر و سعدی و حافظ دیگری بیاورد و نیز فرزندانی بپرورد که در فکر و علم و ذوق از افلاطون و نیوتن و گوته هم کمتر نباشند امّا امروز ما نه چنانیم که باید باشیم . علّت بسیاری از مصیبتهای ما پیش آمدهای زمانه است که از اختیار بشر بیرونست ولیکن ما هم مقصّریم پس بیائید تادر آستانهٔ عظمت معنوی ایران وزبان ایران اعتراف کنیم که ما نیزخود گناهکاریم چراکه ازتمدّن ایرانی واز فارسی غافلیم واز تمدّن فرنگی بدیدن سایه ای و ظاهری قانعیم . باید کارکنیم و اگر مردکار نیستیم ازاین وآن شکوه کردن واز جور فلك نالیدن بیفایده است چراکه اکثر بدیها را ما خود برخویشتن رواداشته‌ایم . مسعودسعد سلمان گفته وچه خوب گفته است :

همچو ما روزگار مخلوقست — گله کردن ز روزگار خطاست
گله از هیچکس نباید کرد — کز تن ماست آنچه بر تن ماست

امّا اگر مرد کاریم و ایران را آزاد و آباد و ایرانی را تندرست و دانشمند و توانگر یعنی سعادتمند میخواهیم باید از خطر نهراسیم و بپشتیبانی تاریخ ملّی دوهزار و پانصد سالهٔ خویش و بمدد بزرگترین و عزیزترین میراث خود یعنی این زبان یکتای بیهمتای فارسی که گنجینهٔ فکر و ذوق و آئینهٔ تمام نمای روح ایرانیست بجانب مقصود برویم ؛ نه درنگ کنیم که بمانیم و نه شتاب که از پا درآئیم و بمقصد نرسیم و بیاد داشته باشیم که این ایّام با همهٔ ظلم و تعدّی و تزویرش ببدی عهد تیمور و چنگیز نیست و این خود روز نیست که از آن خورشید امید بردل ما میتابد.

راستست که امروز ما ببلاهای سخت گرفتاریم ولیکن ما را هنوز ایرانی میخوانند و آن نامیست بزرگ و نشان قومی که بیست و پنج قرن درمقابل تندباد حوادث ایستاده ودر مکتب مصائب وشدائد روزگار مجرّب و آزموده شده و برسیمای زشت بدبختی عارفانه لبخند زده و از معلّم زمانه درسها گرفته وازدفتر زندگی داستانهای شیرین وتلخ خوانده و هرگز نومیدی را بدل خویش راه نداده است. آری امروز ببلاهای سخت گرفتاریم و هم امروزست آن روزی که باید بکوشیم و خویشتن و ایران و نام ایرانی را ارجمند و بلند کنیم. مگر از رودکی ، از این شاعر تیره چشم روشن بین ، نشنیده‌ایم که :

اندر بلای سخت پدید آرند — فضل و بزرگواری و سالاری

لی کی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔